

۱۱ مقاله در باب

آخر الزمان از دیدگاه غرب

ناشر: کانون اندیشه جوان

ویراست اول، تابستان ۱۳۸۵

چکیده

آخر الزمان از مفاهیمی است که اکنون به شدت مورد توجه محافل فکری و بلکه عامه مردم قرار دارد. از سویی زمینه سازی قدرتهای جهانی در سمت و دادن به سرنوشت ملتها در جهت بدست گرفتن سرنوشت ایشان و از سوی دیگر سیر حرکت جوامع به سمت آینده ای که به گمان بسیاری مخاطره آمیز پیش بینی می شود؛ این مفهوم را در نظر همگان مفهومی مورد توجه و جذاب قرار داده است. آیا آنچه در باب سرنوشت جوامع پیش بینی میشود به واقعیت خواهد پیوست؟ این مفهوم و مفهوم «منجی» که از سویی دیگر مورد توجه جوامع غربی نیز می باشد و نبرد آخر الزمان از مفاهیمی هستند که در کتاب حاضر مورد توجه قرار گرفته است.

فهرست مطالب

کانون های اندیشه ، طراحان استراتژی برای آینده

چالشهای پیش روی کشورهای غربی

صادرات الگوهای اندیشه

چالشهای پیش روی کانون های اندیشه

دانایی و اطلاعات، اسلحه آخرالزمان

آخرالزمان در راه است!

چکیده

مروری بر آخرالزمان

راهی برای پیروزی وجود ندارد

فیدل کاسترو چه درسی به ما داد؟

لحظه ی تصمیم گیری

آخرالزمان بر پرده نقره‌ای

دئیسم (طبیعت خودکار)

اومانیسم (انسان محوری)

سکولاریسم (عرفان‌های اومانستی)

جبرگرایی و تقدیرگرایی

وابستگی به فناوری امروز

بمبهای شیشه‌ای رویکردی از آخرین فصل پروتکل‌های صهیون

اشاره

فاز اول

فاز دوم

پی‌نوشت

نظریه پایان تاریخ و نسبت آن با آخرالزمان

مسیحیت صهیونیستی

صهیونیزم چیست؟

تاریخچه مسیحیت صهیونیستی

۱- پروتستانیسم سنتی (Mainline Protestans)

۲- انجیلی‌ها (Evangelicals)

۳- بنیادگرایان (Fundamentalists)

هفت مرحله در آخرالزمان

اهداف مسیحیان صهیونیست

آرماگدون (Armageddon)

هزاره‌گرایی

رسانه‌ها و جریان صهیونیزم مسیحی

غرب و آخرالزمان

عوامل مؤثر در بسط‌و‌گفت‌و‌گو از آخرالزمان

۱. ظهور تمام‌قد بحران و بن‌بست

دکتر جیمز مک گان ، یکی از مشهورترین نظریه پردازان جامعه و سیاست در امریکای امروز است.

از مهمترین آثار مک گان می توان به کتابهای زیر اشاره کرد: «اندیشه هایی برای نفوذ به کانون اندیشه ، سیاست ها و سیاستگذاری عمومی» (چاپ ۲۰۰۳) ، «کانون های اندیشه و جوامع مدنی» (چاپ ۲۰۰۰) و «تعهد برای دلارها، دانشمندان و نفوذ در سیاست های صنعت تحقیقات» (چاپ ۱۹۹۴). جیمز مک گان در کتاب «کانون های اندیشه و جوامع مدنی» که مجموعه ای از مقالات ۲۸ نویسنده از ۲۱ کشور را دربرمی گیرد، بر آن است نشان دهد که کانون های اندیشه چه اهمیتی برای جهان امروز دارند. او به دنبال شبیه سازی فعالیت های کانون های اندیشه در کشورهای مختلف است.

این نظریه برای سیاستمداران امریکایی که معتقدند ساختارهای سیاسی موردنظر آنها در تمامی کشورهای جهان قابل تکثیر است و دیگر کشورها چاره ای جز پذیرش این الگوهای جدید ندارند، اهمیت فراوان دارد. اصطلاح جامعه مدنی از جمله اصطلاحاتی است که این کانون های اندیشه تکثیر شده در کشورهای مختلف مطرح کرده اند. از این طریق می توان سیاست های کاملا مشابهی را به وجود آورد و اجرا کرد، چیزی شبیه به «شبیه سازی ژنتیک»؛ حادثه ای که نه تنها در عرصه زیست شناسی بلکه در عالم سیاست ، اقتصاد و مدیریت نیز دنبال می شود.

مک گان معتقد است که عواملی چون تقاضای رو به رشد اطلاعات ، توسعه جامعه مدنی به عنوان آرمانی جهانی ، تاثیر فناوری ارتباطی بر امور جهان و بالاخره افزایش فرصت ها بر اثر کثرت کانون های اندیشه ، در رشد این کانون ها در سالهای اخیر تاثیر بسیار گذاشته است.

جیمز مک گان در این مقاله که هم اینک بخش پایانی آن از نظر شما می گذرد، کوشیده است تا اهمیت و نقش فعال این کانون ها را در سیاست گذاری های کلان امریکا و روابط بین الملل در سراسر جهان روشن سازد. از مهمترین آثار مک گان می توان به کتابهای زیر اشاره کرد: «اندیشه هایی برای نفوذ به کانون اندیشه ، سیاست ها و سیاستگذاری عمومی» (چاپ ۲۰۰۳) ، «کانون های اندیشه و جوامع مدنی» (چاپ ۲۰۰۰) و «تعهد برای دلارهاست ، دانشمندان و نفوذ در سیاست های صنعت تحقیقات» (چاپ ۱۹۹۴). کانون های اندیشه را می توان به گروه های کلی زیر تقسیم کرد :

۱- کانون های اندیشه فرهنگستانی (آکادمیک) : این مراکز فکری که ممکن است به دانشگاه ها وابسته باشند یا مستقل از آنها عمل کنند، نهادهای غیرجزیی و بی طرف به حساب می آیند و در زمینه سیاستگذاری های کلان فعالیت می کنند.

۲- کانون های اندیشه قراردادی : این مراکز از افراد حرفه ای متخصص در امور مختلف تشکیل شده اند که از طریق انعقاد قرارداد با حکومت ها بودجه خود را تامین می کنند و مراکزی انتفاعی به حساب می آیند.

۳- کانون های اندیشه حمایتگر : این مراکز فکری برای خود اهداف و سیاست های تعیین شده ای دارند و علاقه مندند تحقیقات خود را براساس اهداف و سیاست های از پیش تعیین شده دنبال کنند. این مراکز فکری در عرصه های سیاسی و اقتصادی به عنوان عوامل فعال دخالت می کنند و می کوشند روند امور اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی را بنا بر اهداف مورد نظر خود تغییر دهند. ارتباط این کانون های اندیشه با حکومت یک رابطه فعالانه است و تمایل دارند به عنوان بازیگر اصلی عمل کنند، نه این که صرفا به عنوان پیمانکار به اجرای فرامین کارفرما بپردازند. برخلاف گروه اول ، این کانون های اندیشه می توانند حزبی و جناحی باشند و بنا بر دیدگاه های خاص خود شناخته شوند. تاریخچه کانون های اندیشه در طی قرن گذشته (سده بیستم) صدها کانون اندیشه از انواع ۳گانه مذکور به وجود آمده و بر اثر پیدایش آنها تحولات مهمی در عرصه های سیاست داخلی و خارجی به وقوع پیوسته است.

از همان نخستین سالهای سده بیستم میلادی ، چالشهای اقتصاد صنعتی و روابط پیچیده در امور بازرگانی و تحولات نوین در عرصه های سیاست خارجی موجب شد دولتها به درک این واقعیت پی ببرند که به دانش روز و اطلاعات علمی و دقیقی در زمینه های مذکور نیاز دارند. به این ترتیب در ایالت متحده و همچنین در اروپا موج قابل ملاحظه ای از اقدام برای تشکیل مراکز تخصصی برای فعالیت های تحقیقاتی و فکری در جهت تربیت کارشناس های خبره و انجام تحقیقات ویژه برای یافتن راه حل های مورد نیاز به راه افتاد. این موج موجب شد تعداد کثیری از مراکز پژوهشی دانشگاهی یا شبه دانشگاهی تاسیس شوند که کارشان به جای تربیت دانشجو، تهیه راهکارهای تخصصی برای حل مسائل پیش رو بود. از نخستین نمونه های معروف این کانون های اندیشه می توان به «موقوفه کارنگی برای صلح جهانی» تاسیس در ۱۹۱۰ در امریکا ، «موسسه مطالعات اقتصاد جهانی کیل» تاسیس در ۱۹۱۴ در آلمان ، «موسسه بروکینگز» تاسیس در ۱۹۱۶ در امریکا و «موسسه سلطنتی مطالعات روابط بین الملل» تاسیس در ۱۹۲۰ در انگلستان ، اشاره کرد. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تقاضا برای استخدام کارشناسان خبره در امور بین الملل ، دفاعی و امنیتی برای کمک به سازمان های دولتی دفاعی و امنیتی افزایش پیدا کرد و همین امر به رشد کانون های اندیشه بیشتر انجامید. در ایالات متحده ، بنگاه رند که در ۱۹۴۸ تاسیس شده بود همراه با گروه دیگری از سازمان ها و موسسات پژوهشی به تربیت نیروهای خبره در امور دفاعی و طراحی ساختارهای دفاعی و نظامی تازه پرداختند و گروههای کوچکتری از کانون های اندیشه را به صورت قراردادی در کنار خود به کار واداشتند. تحولات اجتماعی و آشوبهای سیاسی دهه ۱۹۶۰ ، موج دیگری از کانون های اندیشه را به وجود آورد. این کانون های اندیشه بر فعالیت های اجتماعی و امور مربوط به محیط زیست تمرکز داشتند که یکی از آنها «موسسه امور شهری» تاسیس در سال ۱۹۶۸ بود. در همین زمان ، نگرانی نسبت به بحران های فزاینده در امور سیاسی و اقتصادی جهان سوم موجب شد گروه تازه ای از کانون های اندیشه که فعالیت اصلی آنها تحقیق درباره مسائل جهان سوم بود، تاسیس شوند. از نمونه های مهم این مراکز می توان به «مرکز توسعه بین المللی» تاسیس در ۱۹۵۹ در آلمان ، «مرکز توسعه خارجی» تاسیس در ۱۹۶۰ در انگلستان و «مرکز مطالعه اقتصادهای در حال توسعه» تاسیس در ۱۹۶۰ در ژاپن اشاره کرد. یکی از مهمترین وظایف این کانون های اندیشه تحقیق بر زمینه های مختلف فعالیت در امور اقتصادی کشورهای جهان سوم در شرایط درگیری های سیاسی میان بلوک های شرق و غرب بود. درگیری های سیاسی دابلوک ، موجب پیدایش و توسعه نفوذ گروهی از کانون

های اندیشه شد که از نوع سوم یا کانون های اندیشه حمایتگر بودند و با اهداف ایدئولوژیک تاسیس شده بودند. از معروفترین این کانون های اندیشه «بنیاد میراث» در امریکا و «مرکز مطالعات آدام اسمیت» در انگلستان بودند. این کانون های اندیشه بر آن بودند دیدگاه های سیاسی اقتصادی خود را به گونه ای صریح مطرح کرده ، در امور سیاستگذاری دولتها دخالت کرده ، در فرآیند جنگ اندیشه ها فعالانه شرکت کنند. تحولاتی چون بحران های فراروی دولتهای رفاه و افول رونق نظریه های اقتصادی کیفی در عرصه های اقتصادی به فعال شدن هر چه بیشتر این گروه از کانون های اندیشه کمک کرده است.

فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی ، خلا نظری عمیقی در عرصه های اقتصادی و سیاسی به وجود آورد و همین خلای حکومت ها را مجبور می کرد در جستجوی دیدگاه ها، برنامه ها و سیاست های جایگزین باشند. نظم سابق از هم پاشیده بود و نظم نوینی مورد نیاز بود. مسائلی چون اقتصاد کلان ، ساختارهای حکومتی ، نهادهای آموزشی ، برنامه های رفاه اجتماعی همه از اجزای نظام کهن بودند که فرو ریخته بود و برای بازسازی آنها فکر و اندیشه و برنامه تازه ای طلب می شد. تمام این نیازها سبب می شد تا موج جدیدی از کانون های اندیشه که وظیفه آنها طراحی نظری ساختارهای سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی برای دوران پس از جنگ سرد بود، برپا بشود. مراکزی چون «مرکز اقتصاد بازار آزاد» تاسیس در ۱۹۸۹ در هلند و «مرکز مطالعات دمکراسی» تاسیس در ۱۹۸۹ در بلغارستان از نمونه های این موج تازه بودند که فعالیت اصلی آنها ترغیب دمکراسی و اقتصاد سرمایه داری در کشورهای سابقا کمونیست و ایجاد اصلاحات سیاسی و اقتصادی در مجموعه کشورهای وابسته به اتحاد جماهیر شوروی سابق بود. به این ترتیب انبوهی از کانون های اندیشه بنا بر الگوی غربی در کشورهای سابقا کمونیست بوجود آمد و به سرعت گسترش یافت.

فروپاشی کمونیسم ، حتی در این سوی آنها (نیمکره غربی) نیز تاثیر گذاشت و بسیاری از کشورهای امریکای لاتین برای تغییر ساختار خود به اندیشه های برآمده از کانون های اندیشه روی آوردند. پایان جنگ سرد در خود غرب نیز تحولاتی را بوجود آورد. از جمله این تحولات تغییر در نحوه هزینه درآمدهای کشورها بود. به نظر می رسید که نیازی به هزینه های گزاف در امور دفاعی نباشد و همین امر موجب می شد مراکز مطالعاتی که تاکنون در امور دفاعی مطالعه می کردند تحت فشار قرار بگیرند. یکی از این مراکز، «بنگاه رند» در امریکا بود.

چالشهای پیش روی کشورهای غربی

اگرچه تحولات پدید آمده بر اثر فروپاشی کمونیسم و پایان جنگ سرد، بحران های عمیقی در بلوک شرق برجای گذاشت ، اما حکومت های دیگر مناطق جهان نیز با چالشهای دیگری مواجه بودند که از اهمیت چندان کمتری برخوردار نبودند. این چالشها مقبولیت و مشروعیت حکومت های غیرکمونیست را مورد پرسش قرار می داد و آنها را مجبور می ساخت برای آینده خود به راهکارها و استراتژی های تازه ای بیندیشند. از مهمترین این چالشها، ناکارایی ساختارهای پذیرفته شده و ضعف مدیریت مدیران سیاسی ، فساد مالی بی حد و حصر در میان دولتمردان و دیوانسالاری های عریض و طویل در حکومت های غربی بود. سیاستمداران نیاز داشتند برای کسب مجدد

اعتماد عمومی، راهکارهای تازه ای برای مواجهه با این چالشها بیابند و همین امر آنها را به اجیرکردن یا تاسیس کانون های اندیشه جدید رهنمون می ساخت.

یکی از مشکلات مهم کانون های اندیشه، چگونگی تامین بودجه موردنیاز خود است.

اکثر این مراکز از همکاری سود می جویند که هزینه های زندگی خود را از طریق تدریس در دانشگاه ها تامین می کنند، اما برای فعالیت های تحقیقاتی مهم، بودجه های هنگفتی موردنیاز است.

این امر بویژه در کشورهای در حال توسعه چشمگیر است زیرا چندان توجهی به اهمیت پژوهش های بنیادین در آنها وجود ندارد. در این کشورها جریان پول از سوی کشورهای صنعتی سرچشمه می گیرد و از همین رو کانون های اندیشه نیز نیازمند حمایت های مالی از سوی کشورهای صنعتی هستند. بنیادهایی چون «سوروس»، «فورد» و «تینکر» بیشترین حمایت از کانون های اندیشه تاسیس شده در کشورهای در حال توسعه را برعهده داشته اند و سازمان های بین المللی عظیمی چون مرکز توسعه بین المللی امریکا، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مهمترین نقش را در این حمایت های مالی تقبل کرده اند. اعطای کمکهای مالی از سوی سازمان های خارجی به کانون های اندیشه، فواید و مضاری دارد. برای بسیاری از کانون های اندیشه در کشورهای فقیر، مضار پذیرش این کمکهای مالی بیگانه، بر منافعش می چربد. سرمایه گذاری خارجی و بین المللی، اگرچه موجب توسعه مراکز پژوهشی و کانون های اندیشه در کشورهای در حال توسعه می شود، اما راه حل ارائه شده از سوی آنها تنها یک راه حل حداقلی یا بخور و نمیر تلقی می شود، ضمن این که این انتقاد را مطرح می سازد که کمکهای زنجیره وار نهادهای امریکایی به کانون های اندیشه در کشورهای دیگر موجب خواهد شد تا این مراکز فکری و پژوهشی هیچ گاه درصدد انتقاد از سیاست های داخلی یا خارجی کشور اهداکننده برنیایند.

صادرات الگوهای اندیشه

نوع دیگری از مبادلات، صادرات الگوهای سازمانی کانون های اندیشه از یک کشور به کشور دیگر است.

این الگوها تنها به الگوهای ساختاری در روند فعالیت های کانون های اندیشه محدود نمی شود، بلکه الگوهای ساختاری فعالیت های اجتماعی و سیاسی در سطح کلان جامعه را نیز در بر می گیرد. نهادهایی چون «موسسه مطالعات شهری»، «بنیاد میراث» و «موسسه هودسون» برآند تا الگوهای تحلیل سیاسی خود را به کشورهای آفریقایی، آسیایی، اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق صادر کنند و موسسه مطالعات شهری و بنیاد میراث حتی از کشورهای خارجی، عضو و همکار میپذیرند. این نوع از مبادلات در عصر انقلاب اطلاعاتی، گسترش بیشتری پیدا کرده و به کانون های اندیشه این امکان را داده تا با راحتی بیشتری در امور جهانی تاثیرگذار باشند.

چالشهای پیش روی کانون های اندیشه

از سال ۱۹۸۰، مشکلاتی پدیدار شده اند که چالش های نوینی را برای کانون های اندیشه و سازمان های غیرانتفاعی سیاستگذاری های عمومی مطرح ساخته اند. در ادامه، عملکرد ۱۰ رتبه مهم که در شکل گیری کانون های اندیشه و یا فروپاشی آنها در آینده نزدیک موثرند، مورد بررسی قرار می گیرند.

- ۱- تامین بودجه : چندی است که دولتها پرداخت بودجه را قطع و بسیاری از بنیادهای خصوصی ، حمایت های خود از اکثر کانون های اندیشه را متوقف نموده اند. چشم انداز قطع پرداخت ها، این مراکز را مجبور کرده تا نحوه دریافت کمک ها و حمایت های مالی را تنوع بخشیده و به دنبال منابع درآمدی جایگزین باشند ؛ این امر البته منجر به تضعیف زیربنای کانون های اندیشه و ضعیف شدن برنامه ها و الگوهای کارکنان شده است.
- ۲- روش های سیاستگذاری : اهداکنندگان کمکهای مالی برای پرداخت کمکهای خود شروطی را تعیین می کنند و از این رو کانون های اندیشه به خاطر طرح مجدد دستور کارشان یعنی رفع نیاز تامین بودجه ، سخت تحت فشار قرار می گیرد.
- ۳- تخصصی شدن : امروزه تقریبا هر گروه سیاسی و یا صاحبان دعوای حقوقی ، جهت ارتقاء جایگاهشان به یک کانون اندیشه دسترسی دارند. این کانون های اندیشه نوعی نهادهای تخصصی هستند که برای مشتریان خود جذابیت ویژه ای دارند.
- ۴- رقابت : تعداد کانون های اندیشه از سال ۱۹۶۵ دو برابر شده است ، اگر چه این رشد ظاهرا امری مثبت تلقی می شود، اما سازمان های تخصصی و با گرایش به موضوعی خاص ، هر ساله به خاطر کمبود منابع با یکدیگر به رقابت می پردازند. محیط رقابتی باعث می شود که کانون های اندیشه به دنبال تمایز بیشتر باشند و فعالیت های خود را تخصصی تر سازند؛ محیط رقابتی تمامی دارد طرفدار کانون های اندیشه ای باشد که در بازار آزاد اندیشه توانایی های بیشتری از خود نشان می دهد.
- ۵- سرعت عمل : سازمان هایی که به تامین بودجه کانون های اندیشه می پردازند سخت از کنفرانس ها و سمینارها گله مند هستند؛ آنها ترجیح می دهند کانون های اندیشه را به کارهای عملی تر وادار کنند. این نگرش و جهت گیری جدید، کانون های اندیشه را وادار می دارد تا در شیوه های رفتاری خود بازبینی کنند.
- ۶- اختلاف و نزاع در زمینه سیاستگذاری عمومی : تبادل محققانه افکار و اطلاعات ، به جنگ اندیشه ها تبدیل شده است. این رویکرد ستیزه جویانه بر گسترش دامنه اختلافات سابق دانشگاهیان و سیاستگذاران تاثیر می گذارد. به این ترتیب کانون های اندیشه سخت در تلاشند تا تعریفی جدید از روش تحقیق در امر سیاستگذاری عمومی ارائه دهند.
- ۷- نیازهای نسل جدید مشتریان : سیاستمداران ، دیوانسالاران و عموم مردم ، تمایل دارند تحقیقات و تحلیل هایی را خریداری کنند که صرفا جنبه اطلاع رسانی نداشته باشد، بلکه در شناخت موقعیت ها جهت رویارویی با مشکلات ، سرنخ هایی در اختیار آنان بگذارد. این روند، کانون های اندیشه را وادار می دارد تا به بازسازی تولیداتشان بپردازند و بیشتر بر استراتژی های بازاریابی تمرکز نمایند؛ آن استراتژی که مبتنی بر جلب رضایت اهداکنندگان است.
- ۸- ارتباطات مناسب بازار : ضرورت واکنش سریع به مسائل سیاسی ، کانون های اندیشه را واداشته تا به تولید اطلاعاتی بپردازند که خواندن و فهم آنها به سرعت مقدور باشد؛ گزارش های کوتاه و ایده های سیاسی به عنوان اولین فرآورده کانون های اندیشه ، جایگزین مطالعات عمیق کتابی شده است ؛ علاوه بر آن باعث شده است تا برای محصولات رسانه ای مثل مقالات روزنامه ها و بخشی از برنامه های رادیو و تلویزیون بهایی اختصاص داده شود.

۹- مسائل سیاسی: اهداف کوتاه مدت بسیاری از قانونگذاران و دیوانسالاران باعث می شود مراکز پژوهشی فقط در چارچوب زمان و مکان فعالیت کنند؛ امروزه دوره حیات مشکلات، بسیار کوتاه و موقتی است.

بنابراین آن دسته از کانون های تفکر که هیچ گونه تماس و ارتباطی با روندهای اصلی سیاسی ندارند اگر به طور کلی از بین نروند، احتمالاً موقعیت شان را از دست خواهند داد.

۱۰- کاهش اعتماد به حاکمیت: بیشتر مردم دنیا اعتمادشان را نسبت به توانایی دولتمردان منتخب، در وضع و اجرای سیاست های موثر و کارا از دست داده اند؛ عدم کارایی حکومت ها در جهان، بدبینی گسترده مردم را در پی داشته است؛ این روند، دشواری هایی را برای کانون های اندیشه ایجاد کرده است؛ به این صورت که کانون های اندیشه با کار سخت متقاعدسازی سرمایه گذاران آینده و حامیانی که برنامه هایشان ارزشمند و مفید باشد، مواجه شده اند. به تعبیری روشن تر، این بحران اعتماد، فرصتی را برای کانون های اندیشه ایجاد کرده است تا جهت از بین بردن شکاف میان مردم و حکومت ها بکوشند.

دانایی و اطلاعات، اسلحه آخرالزمان

نویسنده: مهدی صمدی

قدرت های استعماری در مراحل مختلف تئوری های متفاوتی داشته اند. ابتدا کشورهای هم چون پرتغال، هلند و انگلیس از راه استعمار مستقیم اقدام می کردند. حمله انگلیسی ها به هند، فرانسوی ها به آفریقا و پرتغالی ها به ایران از جمله اقدامات ناشی از این تئوری می باشد. در مرحله دوم استعمارگران سعی کردند وظیفه استعمار را به شرکت های تجاری بسپارند. ایجاد شرکت هایی همچون کمپانی هند شرقی در این تئوری قابل توجیه است. این کمپانی ها که خاصیتی نظامی ولی به ظاهر تجاری داشتند وظیفه شان تسخیر منابع مادی و خدادادی کشورهای تحت استعمار بود. در اقدام سوم استعمارگران سعی کردند به جای حضور مستقیم نظامی یا اقتصادی خویش تنها به حضور سیاسی از یک سو و دست نشانده کردن حکومت مستعمرات خویش همت گمارند.

هر چند ایالات متحده در دو جنگ عراق و افغانستان سعی کرد این تئوری را متحول کند لیکن به زودی متوجه اشتباه خود شد. هم اکنون تئوری جدیدی در حال شکل گیری است که بانیان اصلی آن اهل فکر و دقت در ایالات متحده هستند این تئوری معتقد است روش های پیشین علاوه بر آنکه پرهزینه و مشکل آفرین هستند بلکه در درازمدت نتایج کاملاً برعکس در بر خواهند داشت. برای مثال در کشورهای آفریقایی هر اتفاقی که بر سر دولت یا مردم بیاید عموم مردم بدون تدقیق، مستقیماً خزانه را مسوول می دانند و در خاورمیانه و کشورهای هم مانند ایران به درست یا نادرست عموم مردم انگلیس را بانی تمام مشکلات پیدا و پنهان خود تصور می کنند. در تئوری جدید به جای ثروت مردم، خود مردم هدف قرار گرفته اند. قدرت ها سعی دارند خود مردم را قانع کنند که با آنها باشند. وقتی کشوری سعی داشته باشد در جامعه مقابل خود جاسوس پرورش دهد مطمئناً در صورتی موفق خواهد بود که از افراد مؤمن به ایدئولوژی آن جامعه کسی را به خدمت خود درآورد در واقع این تئوری هم مبنای کار به نحوی همین مسأله است.

امپراتوری ایران در زمان هخامنشیان بزرگ‌ترین امپراتوری‌هایی است که تاکنون گذارده شده است این امپراتوری در زمان کوروش از اعتبار بیشتری نیز برخوردار بود. کوروش در برخی کاوش‌ها به عنوان اولین سیاستمدار واقعی بشریت معرفی شده است. وی وقتی سرزمینی را فتح می‌کرد از جمله اولین اقدامات خود عرض تواضع او در برابر اعتقادات همان سرزمین بود. وی وقتی وارد معابد می‌شد سعی می‌کرد با احترام کامل این کار را انجام دهد ولی این مسأله همیشه مورد رعایت واقع نشده بود.

پس از ایجاد قدرتمندی نسل اول خشونت در وحشی‌ترین شکل ممکن آن رخ نمایاند. بریدن سرهای اسیران و کشته‌شدگان جناح شکست‌خورده از عادی‌ترین رفتارهایی بود که در زمان قدرتمندی نسل اول وجود داشت. در زمان قدرتمندی نسل دوم این مسأله به نحو فوق‌العاده قابل توجهی فروکش کرد. رفتارهای خشن فردی جای خود را به واکنش‌های خشونت‌آمیز جمعی داد.

در قدرتمندسازی نسل سوم که بر پایه اطلاعات پایه‌گذاری شده است این مسأله دوباره منقلب شده است به نحوی که هم‌اکنون برای تسخیر فرد نیاز به احترام کامل به شخصیت انسانی وی خواهد بود.

شاید داستان افسانه‌ای جدال باد و خورشید را شنیده باشید. این دو روزی با هم به بحث نشسته بودند که کدام قوی‌ترند. خورشید برای آنکه قدرت خود را نشان دهد زرنگی کرد و فردی را که داشت از مسیری می‌گذشت را نشان باد داد و از او خواست اگر قدرت دارد کاری کند تا آن فرد لباس‌های خود را از تن بیرون کند. باد هم بدون فکر کردن شروع به وزیدن کرد و بر سر و صورت آن فرد زد ولی او به جای بیرون کردن لباس‌ها محکم به آنها چسبید. با همه تلاش‌های باد، آن فرد قدمی در راه اراده باد، برنداشت آنگاه خورشید به میدان آمد و با انعکاس نور خود فضا را به حدی گرم و مطبوع ساخت که فرد مذکور قصد کرد برای آب‌تنی کردن به دریاچه‌ای که در آن نزدیکیها بود برود. هم‌اکنون قدرتمندی نسل سوم چنین ایده‌ای را پرورش داده است و از ابزارهای مدرن استفاده می‌کند ولی یک سؤال اساسی وجود دارد و آن اینکه آیا به همان اندازه که ابزارهای قدرتمندی مدرن شده‌اند، اهداف نیز ارتقاء پیدا کرده‌اند؟

مشخصاً چنین نیست، برای مثال اگرچه نتیجه فردی قدرتمندی نسل اول خشونت‌های بدوی و فردی بیشتری بود لیکن میزان کشته‌شدگان در اثر قدرتمندی نسل اول شاید درصد بسیار اندکی از کشته‌شدگان نسل دوم باشد. هم‌اکنون نیز قدرتمندی در دست همان ایده است هر چند نوع استفاده متفاوت شده ولی هدف از استفاده همانی است که قبلاً هم بوده است.

پیش از این اشاره کردیم که وقتی نسل دوم قدرتمندی وارد عرصه شد، نماز نسل اول یعنی شمشیر به موزه‌ها پیوست. هم‌اکنون هم پس از قدرت یافتن نسل سوم قدرتمندی، نسل دوم و نماز آن رفته رفته به موزه‌ها سپرده خواهند شد. از این رو ما معتقدیم که در آینده جنگ‌ها نه به واسطه باروت بلکه با کمک اطلاعات پیش خواهند رفت.

برای ادامه این بحث لزوم اشاره به یک حدیث بسیار مهم است. وقتی ملکه کشور صبا (بلقیس) در راه عزیمت به ملک سلیمان بود، حضرت سلیمان برای قدرت‌نمایی الهی، از یاران خویش پرسید چه کسی می‌تواند تخت بزرگ و معروف ملکه را به آن مکان بیاورد آن هم پیش از آنکه بلقیس به آن محل برسد. یکی از یاران سلیمان گفت می‌توان این کار را در عرض چشم بر هم زدنی به انجام برساند. امام

باقر علیه‌السلام می‌فرمایند علم، نزد خدا ۷۳ حرف است. یک حرف آن مخصوص خداوند متعال است و آن را به هیچ کس عطا نخواهد کرد. ولی ۷۲ حرف باقی آن نزد ما ائمه اطهار موجود است. سپس حضرت باقر علیه‌السلام فرمودند آن کس که تخت بلقیس را در چشم بر هم زدنی نزد سلیمان آورد یک حرف از آن ۷۳ حرف را می‌دانست که توانست چنین کند.

حال به بحث قبلی بازمی‌گردیم، گفتیم که از این پس جنگ‌ها به جای آنکه با تکیه بر باروت باشند با توسل به اطلاعات و دانایی صورت خواهند گرفت. حضرت بقیه‌الله الاعظم هنگام خروج و قیام موعود خود از چه اسلحه‌ای استفاده خواهند کرد؟ این یک سؤال همیشگی است. حدیثی وجود دارد که حضرت موعود اکثر مناطق فتح شده خود را بدون خونریزی به دست خواهند آورد و شاید این مسأله در عرصه قدرتمندی جدید که بدون توسل به باروت و مشتقات آن و با توسل به دانایی است بتواند کمی، برای ما قابل فهم تلقی شود. پیش از این به نقش هالیوود در عرصه قدرتمندی جدید اشاره کردیم. هالیوود سعی دارد تا به پیچیده‌ترین شکل جهانی‌سازی آمریکایی را به جهانیان تلقین کند. آنها در این محدوده به جنگ با تمام مشکلات تخیلی که برای زمینیان اتفاق می‌افتد می‌رود. دیوهای افسانه‌ای ایرانیان و یونانیان هم‌اکنون وارد هالیوود شده‌اند و رستم و سهراب و هرکول‌های باستان در قامت زورو، بتمن و اسپایدرمن‌های جدید به جنگ آنها می‌روند. حتی اخیراً مسأله آخرالزمان هم وارد هالیوود شده است و آمریکایی‌ها در تخیلات هالیوودی خود به جنگ موعود آخرالزمان می‌روند. فیلم سینمایی (و آنگاه آخرالزمان) یکی از همین ساخته‌هاست.

به نظر می‌رسد دانایی به عنوان محوری جدید از قدرتمندی شکل و شمایل قدرتمندی را از بیخ و بن تعبیر خواهد کرد. وقتی پیامبر اکرم (ص) به جای استفاده از لفظی همانند میکروب مجبور بود برای فهم مردم زمان از لفظ مبارزه با شیاطین استفاده کند می‌توان تصور کرد که چرا در احادیث اشاره شده که حضرت حجت(عج) اکثر سرزمین‌ها را بدون خونریزی فتح خواهد کرد. بار دیگر به سخن شیمون پرز نخست‌وزیر سابق اسرائیل اشاره می‌کنم که در کتاب خاورمیانه جدید اعتقاد پیدا کرده است از این پس قدرت را به جای ارتش بایستی در دانشگاه پیدا کرد. دردنیای جدید کشوری برنده است که بتواند به نحو مطلوب‌تری از عنصر رسانه، اطلاعات، دانایی و حق اطلاع بهره‌برد.

آخرالزمان در راه است!

نویسنده: روبرت مک نامارا

چکیده

روبرت مک نامارا (وزیر سابق دفاع ایالات متحده‌ی آمریکا در دولت جان اف کندی و رئیس سابق بانک جهانی) نگران است و می‌داند در چه وضعیت خطرناکی قرار گرفته‌ایم. مشاوره‌های او به دولت کندی در زمان بحران موشکی کوبا بود که از فاجعه اتمی جلوگیری کرد. امروز، او معتقد است که ایالات متحده دیگر نباید به سلاح‌های اتمی به عنوان ابزار سیاست خارجی متکی باشد. چرا که ابزاری غیراخلاقی، غیرقانونی و بی‌نهایت خطرناک است.

مک نامارا می‌گوید: «اینک زمان آن فرا رسیده است - یا بهتر بگوییم حتی گذشته است - که ایالات متحده از سیاست اتکا بر سلاح‌های اتمی به عنوان ابزار سیاست خارجی که سیاست این کشور در زمان جنگ سرد بود، دست بردارد. من سیاست کنونی ایالات متحده در

قبال سلاح‌های اتمی را غیراخلاقی، غیرقانونی و به لحاظ نظامی غیرضروری و بسیار خطرناک ارزیابی می‌کنم. در حال حاضر، خطر انفجار یا شلیک ناخواسته و تصادفی یک کلاهک هسته‌ای بسیار زیاد است، اما شاهد هستیم که دولت بوش نه تنها قصد کاهش این خطرات را ندارد بلکه بر سیاست نگه داشتن زرادخانه‌ی هسته‌ای ایالات متحده به عنوان نقطه‌ی اتکای نیروی نظامی این کشور تأکید دارد. این سیاست در تضاد با اصول بین‌المللی قرار دارد که کشورها را از گسترش سلاح‌های اتمی منع می‌کند. سیاست اتمی آمریکا از زمانی که من وزیر دفاع بودم تاکنون تفاوت چندانی نکرده است و تنها خطرناک‌تر و به لحاظ دیپلماتیک مخرب‌تر شده است.

امروز، ایالات متحده تقریباً ۴۵۰۰ کلاهک هسته‌ای استراتژیک و تهاجمی را به صورت آماده‌باش در اختیار دارد. این تعداد در روسیه به سختی به ۳۸۰۰ عدد می‌رسد. تعداد کلاهک‌های هسته‌ای استراتژیک ارتش‌های بریتانیا، فرانسه و چین کمتر از این مقدار است و به حدود ۲۰۰ تا ۴۰۰ سلاح هسته‌ای در زرادخانه‌ی هر یک از این دولت‌ها می‌رسد. دولت‌های جدید مانند پاکستان و هند هر یک کمتر از ۱۰۰ سلاح اتمی دارند. کره‌ی شمالی نیز ادعا می‌کند که سلاح‌های اتمی تولید کرده و آژانس‌های اطلاعاتی آمریکا تخمین می‌زنند که پیونگیانگ مواد لازم برای تولید ۲ تا ۸ بمب اتمی را در اختیار دارد.

قدرت تخریبی این سلاح‌ها چقدر است؟ قدرت تخریبی یک کلاهک هسته‌ای ایالات متحده ۲۰ برابر بمب اتمی است که در هیروشیما انداخته شد. از ۸۰۰۰ کلاهک هسته‌ای فعال و آماده‌ی شلیک آمریکا، ۲۰۰۰ کلاهک در حالت آماده‌باش کامل قرار دارد و ۱۵ دقیقه پس از اعلام هشدار، شلیک خواهند شد. طرز استفاده از این کلاهک به چه صورت است؟ دولت ایالات متحده هیچ‌گاه در زمان وزارت من یا بعد از آن اعلام نکرده است که «شروع‌کننده‌ی جنگ اتمی» نخواهد بود. کشور ما همیشه آماده بود تا هر زمانی که احساس خطر کند، آغازکننده‌ی استفاده از سلاح اتمی علیه هر دشمن اتمی و یا غیراتمی باشد و این تصمیم بر عهده یک نفر یعنی رئیس‌جمهور ایالات متحده‌ی آمریکا است. در طی ده‌ها سال، نیروی اتمی آمریکا کاملاً آماده بوده است که با اولین حمله‌ی اتمی یا غیراتمی از سوی یک مهاجم، ضربات مهلکی را بر این دشمن وارد آورد. این سیاست آمریکا بوده و تا زمانی که ما یک دشمن متخاصم بالقوه‌ی اتمی داریم و به عنوان نیروی بازدارنده‌ی اتمی، ادامه خواهد داشت.

زمانی که من وزیر دفاع بودم، فرماندهی نیروی هوایی استراتژیک آمریکا یک خط تلفن شخصی در اختیار داشت که هر جا که می‌رفت آن را همراه خود می‌برد و ۲۴ ساعت روز، هفت روز هفته و ۳۶۵ روز سال، این تلفن با او بود. تلفن فرماندهی نیروی هوایی که مقر وی در شهر اوماها در ایالت نبرسکا واقع شده بود، با مرکز فرماندهی دفاعی آمریکای شمالی که کیلومترها در زیر کوهستان چینی در ایالات کلرادو قرار دارد، مرتبط بود و از آنجا نیز یک خط ارتباطی بین این پایگاه و رئیس‌جمهور آمریکا برقرار بود. رئیس‌جمهور نیز کدهای فعال‌کننده‌ی کلاهک‌های هسته‌ای را همیشه در اختیار داشت. یک افسر ارتش آمریکا این کدها را در یک کیف دستی که آن را «فوتبال» نامیده‌اند همه جا برای رئیس‌جمهور حل می‌کرد.

وظیفه فرماندهی استراتژیک نیروی هوایی این بود که به تماس‌های گرفته شده، قبل از به صدا درآمدن کمتر از ۳ زنگ این تلفن پاسخ دهد. اگر تلفن به صدا درمی‌آمد و او مطلع می‌شد که یک حمله‌ی اتمی توسط موشک‌های بالستیک دشمن در راه است، تنها ۲ تا ۳

دقیقه فرصت داشت مطمئن شود که آیا این هشدار حقیقت دارد یا خیر (در طی سال‌ها، ایالات متحده چندین هشدار نادرست دریافت کرده است) و اگر هشدارها درست بود، باید به این حملات پاسخ می‌داد. سپس تقریباً ۱۰ دقیقه زمان داشت تا رئیس‌جمهور را پیدا کند و جریان را به اطلاع او برساند تا رئیس‌جمهور نیز وضعیت را با ۲ یا ۳ مشاور نزدیک خود بررسی کند (این مشاوران، وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک ارتش ایالات متحده هستند). سپس در این ۱۰ دقیقه، رئیس‌جمهور فرمان را به وزیر دفاع ابلاغ می‌داشت و کدها را در اختیار او قرار می‌داد تا کلاهک‌ها را به سمت دشمن شلیک کند. رئیس‌جمهور نهایتاً ۲ انتخاب داشت: سعی کند در برابر حملات ایستادگی کند و از خسارات شدید جلوگیری کند و در فرصت مناسب تصمیم بگیرد که چه زمان موشک‌های اتمی را به عنوان اقدام متقابل به سمت دشمن پرتاب کند و یا فوراً فرمان شلیک موشک‌ها را صادر کند که در آن صورت، صدها موشک به سمت اهداف نظامی و مراکز صنعتی دشمن شلیک می‌شد. به نظر می‌آید رقیب ما در مسکو نیز تمهیدات مشابهی را برنامه‌ریزی کرده بود و هنوز نیز وضعیت به همین صورت باشد. وضعیت شرح داده شده آن چنان عجیب به نظر می‌رسد که باور آن مشکل است. هر روز، در حالی که ما مشغول کارهای روزانه‌ی خود هستیم، رئیس‌جمهور موظف است، در مدت زمان ۲۰ دقیقه تصمیم بگیرد که آیا باید یکی از مخرب‌ترین سلاح‌های جهان را استفاده کند یا خیر. برای اعلام جنگ علیه یک کشور نیاز به تصویب کنگره است ولی برپا کردن یک فاجعه‌ی اتمی تنها به تصمیم رئیس‌جمهور و مشاوران او بستگی دارد که تنها در مدت ۲۰ دقیقه اتخاذ می‌شود. ۴۰ سال است که شرایط به همین نحو است و تنها تغییرات ناچیزی صورت گرفته و هنوز هم رئیس‌جمهور کیف دستی موسوم به «فوتبال» را همه جا همراه خود می‌برد.

من در زمان مسوولیت‌م توانستم بخش‌هایی از این سیاست خاطرناک را تغییر دهم. من و همکارانم آغازگر گفت‌وگوهای تسلیحاتی بودیم. تدابیر امنیتی ویژه‌ای را برای جلوگیری از اشتباه و شلیک ناخواسته‌ی کلاهک‌های هسته‌ای در نظر گرفتیم و سعی کردیم رئیس‌جمهور در تصمیم‌گیری خود گزینه‌های دیگری غیر از شروع کردن و یا نکردن حمله تلافی‌جویانه‌ی اتمی پیش رو داشته باشد. یکی دیگر از اقدامات ما از بین بردن موشک‌های هسته‌ای آسیب‌پذیر در ترکیه بود. هم‌اکنون آرزو می‌کنم که ای کاش اقدامات مؤثر دیگری نیز انجام می‌دادند، ولی در آن زمان، ما در جنگ سرد بودیم و اختیاراتمان بسیار محدود بود.

در آن زمان، ایالات متحده و هم‌پیمانان ما در ناتو، با تهدید از جانب پیمان ورشو و شوروی روبه‌رو بودند و بسیاری از هم‌پیمانان ما (و برخی دولتمردان ما در واشنگتن) قویاً اعتقاد داشتند که ایالات متحده باید بر سیاست آغازگر بودن جنگ اتمی به منظور بازدارندگی روسیه تأکید ورزد. آنچه ما را به تعجب وامی‌دارد این است که امروز که بیش از یک دهه از پایان جنگ سرد گذشته است، سیاست اتمی آمریکا تغییری پیدا نکرده است و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز تأثیری در این سیاست نداشته است و برای جلوگیری از برپا شدن یک جنگ اتمی توسط ایالات متحده یا کشورهای دیگر تدبیری اندیشیده نشده است. حداقل کاری که انجام آن ضروری به نظر می‌رسد، این است که تلاش کنیم، سلاح‌های اتمی از حالت آماده‌باش کامل بیرون بیاوریم و نتوان تنها با فشردن یک دکمه و در مدت زمان کوتاه آنها را شلیک کرد. ژنرال جرج لی باتلر فرماندهی نیروی هوایی آمریکا نیز بر اتخاذ چنین سیاستی تأکید کرده است. با اجرای این طرح،

خطر شلیک تصادفی کلاهک‌های هسته‌ای به میزان قابل توجهی کاهش خواهد یافت. چنین اقدامی همچنین به دیگر کشورها نشان خواهد داد که ایالات متحده سعی دارد اتکای خود به سلاح‌های هسته‌ای را کاهش دهد.

دولت ما زمانی که در مذاکرات پیمان عدم گسترش سلاح‌های اتمی (NPT) در سال ۱۹۶۸ شرکت کرد، متعهد شد نهایتاً زمانی زرادخانه‌های هسته‌ای خود را از بین ببرد. در ماه می، دیپلمات‌های ۱۸۰ کشور جهان در نیویورک گرد هم آمدند تا NPT را مورد بازبینی قرار دهند و میزان پایبندی دولت‌ها را به این پیمان ارزیابی کنند. ایالات متحده با دلایل قابل قبولی تلاش کرد که کره شمالی را متقاعد کند تا به این پیمان ملحق شود و همچنین مذاکراتی برای اعمال محدودیت بر برنامه‌های اتمی ایران انجام شد. آن دولت‌ها باید متقاعد شوند که به تعهدهای خود پایبند باشند و نباید به بهانه‌ی استفاده‌ی صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، سلاح اتمی تولید کنند. ولی از سوی دیگر، توجه بسیاری از کشورها به ویژه کشورهای جدیدی که توانایی بالقوه تولید سلاح‌های اتمی را دارند، به ایالات متحده جلب شده است. نگهداری این حجم عظیم از سلاح‌های اتمی و تنظیم آن به حالت آماده‌باش کامل، نشان می‌دهد که آمریکا به صورت جدی به سوی از بین بردن زرادخانه‌های هسته‌ای خود قدم برنمیدارد و این پرسش را برای دیگر کشورها مطرح می‌کند که چرا تنها ما باید سلاح‌های خود را نابود کنیم و یا به فکر تولید سلاح‌های هسته‌ای نباشیم و آمریکا این اجازه را دارد تا هر مقداری سلاح در اختیار داشته باشد؟

مروری بر آخرالزمان

نیروی مخرب سلاح‌های اتمی به خوبی برای همه شناخته شده است، ولی حال که ایالات متحده به این سلاح‌ها به عنوان سیاست خارجی‌اش اتکا دارد، بد نیست خطر این کلاهک‌های هسته‌ای را دوباره یادآوری کنیم. پزشکان جهان در گزارش سال ۲۰۰۰ خود با هدف جلوگیری از جنگ اتمی، اثرات مخرب یک بمب اتمی ۱ میلیون تنی (با قدرت تخریبی برابر با میلیون‌ها تن TNT) را شرح داده‌اند. هم‌اکنون در انبارهای اسلحه‌ی روسیه و ایالات متحده ده‌ها بمب از این نوع وجود دارد. درست در محل انفجار بمب اتم که بیشترین تخریب روی می‌دهد، گودالی با عمق ۳۰۰ پا و پهنای ۱۲۰۰ پا ایجاد می‌شود. در عرض ۱ ثانیه، در جو زمین گلوله‌ای از آتش به پهنای نیم مایل به وجود می‌آید. سطح این گلوله‌ی آتشین، حرارت و نیرویی ۳ برابر حرارت و نور نقطه مشابهی در سطح خورشید را تولید می‌کند که در چند ثانیه، اثری از حیات در زیر این گلوله آتشین باقی نمی‌ماند و سوختگی‌های شدیدی را به مردم تا شعاع ۳ مایلی وارد می‌کند.

پس از ۱۲ ثانیه، موج انفجار - هوای فشرده ناشی از انفجار - در شعاع ۳ مایلی، کارخانه‌ها و ساختمان‌ها را با خاک یکسان می‌کند. آوار ساختمان‌ها که توسط بادهای ناشی از انفجار که ۲۵۰ مایل در ساعت سرعت دارد حمل می‌شود، در تمام منطقه جراحات مرگباری را به مردم وارد می‌کند. حداقل ۵۰٪ مردم منطقه فوراً از بین می‌روند و این جدا از مرگ‌های ناشی از تشعشعات اتمی و طوفان‌های آتشین پس از انفجار اتمی است.

و البته، این وضعیت کاملاً فرضی نیست. بمب‌های اتمی که تنها ۱ هفدهم یک بمب ۱ میلیون تنی مخرب بودند در آگوست سال ۱۹۴۷ توسط ایالات متحده علیه ژاپن استفاده شد. یک بمب اتمی در هیروشیما انداخته شد و حدود ۸۰/۰۰۰ نفر فوراً از بین رفتند و حدود

۲۰۰/۰۰۰ نیز بعدها در نتیجه‌ی اثرات این انفجار مردند. پس از آن نیز بمب مشابهی بر فراز شهر ناکازاکی انداخته شد. در تاریخ ۷ نوامبر

سال ۱۹۹۵، شهرداری ناکازاکی خاطرات خود را از این حمله در برابر دادگاه عدالت بین‌المللی این گونه توصیف کرد:

«ناکازاکی به شهر مرگ تبدیل شد و حتی صدای حشرات نیز به گوش نمی‌رسید. پس از مدتی، مردان، زنان و کودکان بی‌شماری در کنار

رودخانه‌ی یوراکامی که در نزدیک شهر ناکازاکی هست جمع شدند تا آب بنوشند. در حالی که پوست بدن و صورت آنها مانند کاغذی

لایه‌لایه شده بود و از صورت و بدنشان آویزان بود. آنها در حالی که عاجزانه کمک می‌خواستند، یکی پس از دیگری در آب یا کنار

رودخانه از بین می‌رفتند و توده‌های انبوه اجساد همه جا به چشم می‌خورد... چندین ماه پس از بمباران اتمی، ۷۴۰۰۰ نفر از بین رفتند

و ۷۵۰۰۰ نفر نیز دچار صدمات جبران‌ناپذیری شدند. این جمعیت، دو سوم کل جمعیت ناکازاکی را تشکیل می‌داد که قربانی این فاجعه

شدند. فاجعه‌ای که صحنه‌ای از آخرالزمان را پیش چشم مردمان این شهر به نمایش درآورد.»

چرا این مردم غیرنظامی کشته شدند؟ دلیل آن این بود که غیرنظامیان که ۱۰۰٪ قربانیان هیروشیما و ناکازاکی را تشکیل می‌دادند، در

نزدیکی اهداف نظامی و صنعتی ژاپن ساکن بودند. نابودی آنها، با وجود این که هدف این بمباران اتمی نبود، نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر

انتخاب این اهداف بود. در طول جنگ سرد نیز، بر اساس گزارش‌ها، ایالات متحده ده‌ها کلاهک هسته‌ای را تنها به سمت مسکو نشانه

رفته بود و دلیل آن، وجود اهداف صنعتی و نظامی در این شهر بود. احتمالاً شوروی نیز بسیاری از شهرهای ایالات متحده را به عنوان

هدف کلاهک‌های هسته‌ای‌اش انتخاب کرده بود. این گفته که سلاح‌های اتمی ما فی‌نفسه مردم غیرنظامی را هدف قرار نمی‌دهند،

بی‌معنی بوده و هست؛ چرا که قدرت تخریبی عظیم بمب‌های اتمی علاوه بر اهداف نظامی، جان ده‌ها میلیون غیرنظامی بی‌گناه را نیز

خواهد گرفت. به طور خلاصه، بمب‌های اتمی بدون تمایز میان اهداف نظامی و غیرنظامی منفجر می‌شوند، می‌سوزانند و با سرعتی که از

ادراک ما خارج است، تشعشع و موج انفجار ایجاد می‌کنند. امروزه ایالات متحده‌ی آمریکا و روسیه، با سلاح‌های اتمی خود که در حالت

آماده‌باش کامل قرار دارند و تنها با فشار یک دکمه فعال می‌شوند، هر دقیقه از زندگی ما در قرن بیست و یکم را تهدید می‌کنند.

راهی برای پیروزی وجود ندارد

بیش از چهل سال، من با مسائل مرتبط با استراتژی اتمی آمریکا و ناتو و طرح‌های جنگ سروکار داشته‌ام. در این مدت، هرگز برگه یا

سندی را ندیده‌ام که با در نظر گرفتن منافع آمریکا، اجازه‌ی شروع استفاده از سلاح‌های اتمی را به آمریکا بدهد. من این موضوع را در

سخنرانی‌هایم با حضور وزیران دفاع ناتو و مقامات ارشد نظامی بسیار ذکر کرده‌ام و هیچ کس نیز حرف مرا رد نکرده است. شلیک

کلاهک‌های هسته‌ای یا سلاح‌های اتمی به سمت دشمن مجهز به سلاح اتمی خودکشی است. چنین عملی در برابر دشمن غیراتمی نیز به

لحاظ نظامی غیرضروری، از نظر اخلاقی غیرانسانی و به لحاظ سیاسی غیرقابل دفاع است. مدت زمان کوتاهی پس از این که وزیر دفاع

شدم، به این نتایج رسیدم.

علی‌رغم این که من باور دارم، رؤسای جمهور جان اف کندی و لیندون جانسون هم با من هم‌عقیده بودند، برای هیچ کدام از ما ممکن

نبود این مسأله را اظهار کنیم؛ چرا که در مغایرت آشکار با سیاست ناتو قرار داشت. پس از اتمام دوران مسوولیت‌م به عنوان وزیر دفاع، به

مقام ریاست بانک جهانی رسیدم. در طی ۱۳ سال ریاست من در این مقام از سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۱، به عنوان کارمند یک نهاد بین‌المللی حق نداشتیم در مورد مسائل امنیت ملی آمریکا برای عموم مردم سخنی به میان بیاورم. پس از اینکه از این مقام بازنشسته شدم، تلاش کردم به مردم بگویم که من با ۷ سال سابقه به عنوان وزیر دفاع، چگونه قادرم به فهم درست مسائل امنیتی کمک کنم و از آن زمان بود که سرویس اطلاع‌رسانی خود را ایجاد نمودم.

در آن زمان، همه‌ی بحث‌ها و صحبت‌ها بر سر این بود که ایالات متحده چگونه می‌تواند و چرا باید در جنگ اتمی علیه شوروی پیروز شود. البته، بر اساس این دیدگاه، سلاح‌های اتمی کاربرد نظامی داشت و هر کس که می‌توانست، با فراست و تیزهوشی یا با تکیه بر قدرت نظامی خود، از هر میدان جنگی پیروز بیرون بیاید. کاری که من کردم این بود که این دیدگاه‌ها را به دقت مطالعه کنم و سپس تصمیم گرفتم، با در دست داشتن اطلاعات کافی که مطمئناً بحث‌برانگیز بود، به رد این ادعاها بپردازم و تصور عمومی را راجع به کارآمدی نظامی سلاح‌های اتمی تغییر دهم.

در مقالات و سخنرانی‌هایم، تلاش کردم این تصور را که می‌توان از سلاح‌های اتمی به میزان محدود استفاده کرد، تغییر دهم. عملاً هیچ راهی وجود ندارد تا جنگی اتمی برپا شود و تخریب وسیعی متوجه اموال و جان غیرنظامیان نباشد و هیچ تضمینی وجود ندارد که با شروع جنگ اتمی، دامنه‌ی این جنگ وسیع نشود. خطرات غیرقابل قبول و جدی جنگ اتمی، تا زمانی که ما متوجه این حقایق نباشیم و سیاست‌ها و برنامه‌های نظامی خود را بر اساس این شناخته‌پایه‌ریزی نکنیم، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. امروز من حتی نسبت به زمانی که خود دارای مسوولیت بودیم و علیه خطرات سیاست‌های هسته‌ای کشور صحبت می‌کردم، بر عقاید خود راسخ‌تر شده‌ام. تجربه‌ی مستقیم به من نشان داده است که سیاست کنونی اتمی ایالات متحده خطرات غیرقابل قبول و جبران‌ناپذیری را متوجه دیگر ملت‌ها و ملت خودمان کرده است.

فیدل کاسترو چه درسی به ما داد؟

هزینه تولید و نگهداری سلاح‌های هسته‌ای، خطر غیرقابل قبول استفاده تصادفی از این سلاح‌ها و یا استفاده از آنها در نتیجه‌ی محاسبات اشتباه در زمان بحران است. بحران موشکی کوبا نشان داد که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در حقیقت همه‌ی جهان، بحران اتمی اکتبر سال ۱۹۶۲ را که تنها یک قدم با آن فاصله داشتیم، با خوش‌اقبالی پشت سر گذاشتند.

بر اساس اظهارات رهبران نظامی شوروی سابق، زمانی که بحران به نقطه اوج خود رسید، قوای شوروی در خاک کوبا ۱۶۲ کلاهک هسته‌ای در اختیار داشت که حداقل ۹۰ کلاهک جزو کلاهک‌های تاکتیکی بود. تقریباً در همان روز بود که فیدل کاسترو رئیس‌جمهور کوبا از سفیر شوروی در کوبا خواست تلگرافی برای نخست‌وزیر شوروی نیکیتا خروشچف ارسال کند و به وی اطلاع دهد که کاسترو از او خواسته، حمله‌ی احتمالی آمریکا را با کلاهک‌های هسته‌ای پاسخ دهد. واضح است که چه خطر قابل توجهی در برابر آمریکا قرار داشت. این در حالی بود که تقریباً همه‌ی دولتمردان آمریکا آماده بودند تا به کندی، حمله علیه مواضع شوروی را پیشنهاد کنند و مسلم است که در آن صورت، شوروی ترجیح می‌داد از کلاهک‌های هسته‌ای‌اش استفاده کند. همین چند سال پیش بود که متوجه شدیم ۴ زیر دریایی

شوروی که ناوهای جنگی آمریکا را تا نزدیکی کوبا تعقیب می‌کردند، هر یک مجهز به اژدرهای مسلح به کلاهک اتمی بودند. فرماندهان این زیردریایی‌ها نیز مجاز بودند این اژدرها را شلیک کنند. وضعیت حتی از این هم وحشتناک‌تر بود: فرمانده ارشد این زیردریایی‌ها بعدها به من گفت، این زیردریایی‌ها هیچ ارتباط بی‌سیم یا رادیویی با مقرر فرماندهی شوروی نداشتند و حتی پس از اینکه خروشچف رئیس جمهور شوروی، دستور برگرداندن موشک‌ها را از کوبا صادر کرد، ۴ روز به گشت‌زنی خود در این آب‌ها ادامه دادند.

درسی که این حادثه به ما داد و ما در کنفرانسی که در سال ۱۹۹۲ در هاوانا به منظور بررسی بحران موشکی کوبا برگزار شد متوجه آن شدیم، این بود که بر طبق اظهارات مقامات سابق شوروی، این کشور آماده‌ی مقابله‌ی هسته‌ای در برابر حمله‌ی احتمالی ایالات متحده بود. در پایان این کنفرانس، من از فیدل کاسترو پرسیدم که آیا در صورت حمله‌ی آمریکا به مواضع شوروی در کوبا، وی پیشنهاد شلیک کلاهک‌های هسته‌ای را به شوری می‌داد؟ و اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، به نظر او پاسخ ایالات متحده چه بود؟ کاسترو پاسخ داد: «در آن زمان ما این فرضیه را بررسی کردیم که اگر به کوبا حمله می‌شد، وقوع جنگ اتمی حتمی بود. ما مطمئناً مجبور می‌شدیم از کلاهک‌های هسته‌ای استفاده کنیم و هر قیمتی شده از کوبا دفاع کنیم؛» او ادامه داد: «آیا من آماده بودم تا از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کنم؟ بله، من قطعاً برای دفاع از کشورم این کار را می‌کردم. اگر آقای مک نامارا و آقای کندی هم به جای ما بودند و اگر به کشورشان حمله می‌شد و یا قرار بود کشورشان اشغال شود، مطمئناً آنها هم از سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی استفاده می‌کردند. امیدوارم من و کندی، در صورت وقوع وضعیتی که کاسترو شرح داد، چنین تصمیم نمی‌گرفتیم. این تصمیم کاسترو منجر به نابودی کامل کشور او می‌شد و اگر ما نیز این حمله را با سلاح‌های هسته‌ای پاسخ می‌دادیم، میزان خسارت به ایالات متحده غیرقابل تصور بود. اما انسان‌ها جایز‌الخطا هستند. در جنگ‌های سنتی، اشتباهات جان هزاران انسان را گرفته است، ولی اگر قرار باشد در تصمیم‌گیری برای استفاده از سلاح اتمی مرتکب اشتباه شویم، اشتباهی جبران‌ناپذیر خواهد بود و چنین اشتباهی باعث نابودی ملت‌ها خواهد شد. تنها راه کاهش خطر این فاجعه، ابتدا خارج نمودن این سلاح‌ها از حالت آماده‌باش کامل و سپس حذف تدریجی تقریباً تمامی این سلاح‌هاست. ایالات متحده و روسیه باید هر دو در جهت حذف سلاح‌های هسته‌ای تلاش کنند. این درسی است که در بحران موشکی کوبا آموختیم.

در تاریخ ۱۳ نوامبر سال ۲۰۰۱، جرج بوش اعلام کرد که او به ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه گفته است تا دهه آینده تعداد کلاهک‌های هسته‌ای ایالات متحده را از حدود ۵۳۰۰ کلاهک به حدود ۱۷۰۰ تا ۲۲۰۰ کلاهک کاهش خواهد داد. پوتین نیز کاهش کلاهک‌های هسته‌ای روسیه را تا رقمی بین ۱۵۰۰ تا ۲۲۰۰ عدد متعهد شده است. با این حال، برنامه‌ی هسته‌ای دولت بوش که توسط کنگره در تاریخ ژانویه ۲۰۰۲ به تصویب رسید، حاکی از سیاست دیگریست. در این برنامه، تعداد موشک‌های هسته‌ای تاکتیکی در نظر گرفته شده که قرار است در دهه‌های آینده به عنوان بخشی از قدرت نظامی ایالات متحده باشد، بسیار بیشتر از ۲۲۰۰ موشک است. درست است که تعداد کلاهک‌های هسته‌ای که در حالت آماده‌باش کامل قرار دارند، تا سال ۲۰۰۷ از ۳۸۰۰ عدد به رقمی بین ۱۷۰۰ تا ۲۲۰۰ کاهش خواهد یافت، اما این کلاهک‌ها به حالت «واکنشی» درخواهند آمد که در صورت نیاز دوباره، برای شلیک آماده خواهند شد. این برنامه‌ی اتمی چندان مورد توجه رسانه‌ها قرار نگرفت، اما تأکید آن بر استفاده از کلاهک‌های هسته‌ای استراتژیک، سزاوار بررسی

موشکافانه‌تر است. با وجود این که کاهش کلاهک اقدامی مثبت است، اما برای بازماندگان جنگ اتمی احتمالی (البته اگر کسی جان سالم به در برد) بسیار مشکل است تشخیص دهند که تفاوت میان قدرت تخریبی حدود ۳۲۰۰ کلاهک هسته‌ای (تعداد کلاهکی که روسیه و آمریکا برای سال ۲۰۱۰ پیش‌بینی کرده‌اند) که قدرتی حدود ۶۵۰۰۰ برابر بمب‌های هیروشیما و ناکازاکی دارد، با تعداد ۱۲۰۰۰ کلاهک هسته‌ای که هم‌اکنون ایالات متحده و روسیه در اختیار دارند، چقدر خواهد بود.

علاوه بر به‌کارگیری تعداد زیادی کلاهک هسته‌ای استراتژیک برای سال‌های متمادی، دولت بوش در حال تصمیم‌گیری برای اجرای برنامه‌های گسترده و پرهزینه‌ی تولید پرتاب‌کننده‌های مدرن موشک‌های هسته‌ای و پیشرفت سلاح‌های اتمی کنونی است و قصد دارد کلاهک‌های هسته‌ای جدیدی طراحی کند. همچنین برخی اعضای دولت بوش درصدد تولید نوعی سلاح هسته‌ای هستند که بتوان آن را علیه مخفیگاه‌های زیرزمینی (مانند پناهگاه‌های صدام حسین در بغداد) به کار برد. هدف این طرح‌ها، تبدیل دفاع موشکی بالستیک به سلاح‌های دفاعی ۳ گانه‌ای است که قدرت کشور را برای مقابله با حمله‌ی احتمالی دشمن بهبود ببخشد. همچنین در دولت بوش به آزمایشگاه‌های سراسر کشور دستور داده است، تحقیقات برای طراحی سلاح‌های اتمی جدید را آغاز کنند و برخی نواحی صحرای نوادا را برای انجام آزمایش‌های زیرزمینی هسته‌ای در آینده آماده‌سازی کنند. واضح است که دولت بوش استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را به عنوان بخشی از نیروی نظامی آمریکا برای چندین دهه‌ی آینده، در نظر گرفته است.

حضور همراه با حسن نیت در مذاکرات جهانی خلع سلاح هسته‌ای، اجباری قانونی و سیاسی برای همه‌ی اعضای معاهده‌ی NPT است که از سال ۱۹۷۰ به اجرا درآمد و تا سال ۱۹۹۵ گسترش یافت و کشورهای جدیدی به عضویت آن درآمدند. برنامه‌ی هسته‌ای دولت بوش، از دیدگاه بسیاری کشورها ناقض NPT است. این برنامه به کشورهای فاقد سلاح‌های هسته‌ای اعلام می‌کند: «ما که قوی‌ترین ارتش جهان را در اختیار داریم، باید همیشه سلاح اتمی داشته باشیم، اما شما که دشمنانتان کاملاً مجهز هستند، حق داشتن سلاح اتمی را ندارید». اگر ایالات متحده موضع اتمی فعلی خود را ادامه دهد، به مرور زمان، قطعاً تکثیر سلاح‌های اتمی به میزان زیاد در دیگر نقاط دنیا انجام خواهد شد. ممکن است کشورهایی چون مصر، ژاپن، عربستان، سوریه و تایوان نیز به فکر تولید سلاح‌های هسته‌ای بیفتند و در آن صورت، این خطر وجود دارد که این سلاح‌های و مواد مورد نیاز برای تولید سلاح‌ها به دست تروریست‌ها و دولت‌های خودسر برسد. دیپلمات‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی عقیده دارند، اسامه بن لادن بارها تلاش کرده سلاح اتمی به دست آورد. بارها گزارش شده است که سلطان شارالدین محمود، رئیس سابق مجموعه راکتورهای هسته‌ای پاکستان، چندین بار با اسامه بن لادن ملاقات داشته است. اگر سازمان تروریستی القاعده به مواد مورد نیاز برای سلاح هسته‌ای به ویژه اورانیوم غنی شده دست پیدا کند، توانایی آن را خواهد داشت تا سلاح اتمی تولید کند. امروز دانش ساختن یک بمب اتمی ساده، مانند آنچه ما بر سر هیروشیما انداختیم، بسیار ساده و آسان شده است. همین تابستان سال گذشته بود که در جلسه‌ای در آکادمی ملی علوم، ویلیام جی‌پری، وزیر سابق دفاع ایالات متحده گفت: «هیچ وقت به اندازه‌ی حالا از انفجار بمب‌های اتمی وحشت نداشته‌ام... خطر حمله‌ی اتمی به ایالات متحده ۵۰٪ نسبت به دهه‌ی گذشته بیشتر شده است». من نیز با او هم عقیده هستم.

امروز ما در لحظه‌ی حساس در تاریخ بشر قرار دادیم. ممکن است این لحظه بحرانی‌تر از بحران موشکی کوبا نباشد، اما کم‌اهمیت‌تر از آن نیست. امروز نه دولت بوش، نه کنگره، نه مردم آمریکا و نه مردم دیگر کشورهای جهان شکی ندارند که باید برای حفاظت از کشورشان سلاح‌های هسته‌ای تولید کنند؛ اما آنها از کاربرد نظامی این سلاح‌ها و قدرت تخریبی آنها آگاهی ندارند؛ با خطر استفاده‌ی ناخواسته یا تصادفی این سلاح‌ها آشنا نیستند و ملاحظات اخلاقی و قانونی استفاده یا تهدید به استفاده از این سلاح‌ها را در نظر نمی‌گیرند. سیاست فعلی اتمی، قطعاً منجر به تکثیر این سلاح‌ها خواهد شد. همه‌ی این موارد جای بحث و بررسی دارد و من معتقدم، در آن صورت همه مانند من و بسیاری از مقامات ارشد نظامی، سیاستمداران و متخصصین امنیتی به این نتیجه خواهند رسید که تنها راه حل، حرکت به سوی حذف کامل سلاح‌های هسته‌ای است. هنوز بسیاری سعی دارند دنبال‌کننده‌ی سلاح‌های ۴۰ سال پیش باشند، اما این اشتباهی بزرگ است که تمامی کشورهای جهان را در معرض خطرات جبران‌ناپذیری قرار خواهد داد.

آخرالزمان بر پرده نقره‌ای

در جهان ارتباطات مطمئناً بسیاری از وسایل ارتباطی ما دچار تغییرات ساختاری و غیرساختاری می‌شود. حوزه‌های ارتباطی انسان‌ها ساخت هنر است که ساحتی آسمانی - زمینی دارد. در تغییراتی که در این ساحت پدید آمد، هنر «سینما» تولد یافت. سینما به عنوان «هنر هفتم» و به صورت یک هنر صنعت توانست با سیطره و به کارگیری هنرهای دیگر جایگاه وسیعی را در دنیا کسب کند. طبق بررسی‌هایی که صورت گرفته، کنش انسانی، اغلب محصول دریافت‌های شهودی است تا دریافت‌های عقلانی. عنصر سینما «تصویر» است. تصویر جایگاه ویژه‌ای در دستگاه فکری و روانی انسان دارد و از این رو اگر ما پنج حس خود را پنج دروازه روحمان بدانیم برای ارتباط با پدیده‌های پیرامونی در هر شبانه‌روز ۷۹ درصد اطلاعاتمان را از چشمان یعنی از طریق تصویر به دست می‌آوریم و این همان نقطه اثر سینما است؛ و بهترین حربه برای تأثیر مستقیم آن هم بر روی موضوعی چون «آخرالزمان» که حجم عظیمی از ناخودآگاه هر انسان را به صورت خود اختصاص داده است.

درگیری «خیر» و «شر» و خوبی و بدی، هسته اصلی و جانمایه هر قصه و ابزار اصلی داستان‌پردازی و به تبع آن سینما است. «قهرمان» و «ضدقهرمان» که در سینما «هرو» (Hero) و «ولاین» (Vellain) شناخته می‌شوند، عناصری غیرقابل اجتناب، نه تنها در سینما که در تمام داستان‌های اساطیری به شمار می‌روند. یکی از مفاهیمی که ناخودآگاه و خودآگاه انسان امروز را فارغ از دغدغه‌های روزمره به خود مشغول کرده، پایان زمان و نبرد نهایی خیر و شری است که بشر از سال‌های کهن به آن اهتمام داشته و آن قهرمان و ضدقهرمان نهایی است. سینما به عنوان مدرن‌ترین کارخانه رؤیایپردازی، خیلی زود به این اصل اولیه قصه‌گویی متوسل شد و تولد نوعی خاص از سینما و گسترش و توسعه آن به عنوان یک صنعت و تجارت، مرهون این اصل است. واقعیت این است که سینما امروزه به عنوان یکی از ابزارهای چشمگیر در توسعه تمدن مادی درآمده است. سینما به دلیل جذابیت‌های ظاهری و فریبنده فراوان و کارکردهای عینی و مؤثر آن، مورد توجه عوام و خواص قرار گرفته است. برخی غرق شکوه مادی درآمده است. برخی غرق شکوه مادی آن شده‌اند که بیشتر مردم جهان را تشکیل می‌دهند و عده اندکی متأملانه با

آن برخورد می‌کنند. قطعاً توجه به این نکته در خصوص مطالعه علمی و تمرکز بر مسئله آخرالزمان تأثیر مهمی در این روند دارد. مسئله دیگر زمینه‌های فلسفی و فکری و مبادی مادی یا ماوراءالطبیعی رسانه‌ها، به خصوص سینما، و فنون «نبرد سایبرنتیک» و «عملیات روانی» آن است که سهم بسزایی در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان رسانه‌ای دارد. از آنجایی که برای ساخت این گونه فیلم‌ها هزینه‌های نجومی و تلاش‌ها و تخصص‌های گوناگون به کار گرفته می‌شود. سینمای هالیوود همواره غرب و نشانه‌ها و نمادهای جامعه غربی و شخصیت‌های متأثر از فرهنگ غربی و همه مظاهری که به نوعی متأثر از جامعه سفیدپوستان اروپایی و امریکایی و به خصوص «انگلساکسون» هاست را مظاهری از بخش سفید و نیروهای خیر داستان‌پردازی خود قلمداد می‌کند و هرآنچه در مقابل آن قرار می‌گیرد جزو عناصر سیاه و شر به حساب می‌آورد. در یک نگاه کلی از منظر آنها هرآنچه در فرودست آنها قرار نگیرد، در مقابل آنها تعبیر خواهد شد. این همان دیدگاهی است که امروز در گفت‌وگوهای سیاسی دولتمردان آمریکایی دیده می‌شود.

در دوران جنگ سرد بعد از جنگ جهانی دوم، سینمای نوظهور به قضیه آخرالزمان رویکردی مبسوط نشان داد و با تلاش متمرکز بر دو هویت دولت نازیسم و پس از آن اردوگاه شرق سیاسی با محوریت دولت شروری، بخش عمده‌ای از آثار هالیوود و اروپای غربی ناظر به این قضیه شد. با فروپاشی اردوگاه شرق و ابرقدرت شوروی عملیات راهبردی تقابل با تمدن و تفکر اسلام انقلابی مورد توجه قرار گرفت و نوعی خاص از رویکرد به مسئله آخرالزمان مورد توجه قرار گرفت؛ در حالی که در خلال این رویکرد، اصولی خاص نیز به صورت پیدا و پنهان مورد توجه قرار گرفتند. در این خصوص سینمای هالیوود در دنیای رسانه‌ای غرب در ترسیم جایگاه خود در تضاد خیر و شر دچار تردید و شک، پنهان‌کاری انحراف نشده و همیشه خود را مظهر خیر و سفیدی و دیگران را مظهر شر و سیاهی قلمداد کرده و می‌کند. موضوعی دیگر که جا دارد به آن اشاره شود، پرداخت جدی و همیشگی نسبی نسبت به اخلاق و دین، امور انسانی و اجتماعی می‌آید؛ یعنی نسبت خیر و شر در مراتب مختلف معنا می‌یابد. موضوع مهمی که همواره دستمایه آغاز داستان است، ایجاد جو ناامنی و اضطراب و وحشت (ترور) که مقدمه‌ای برای پذیرش قدرت برتر و حاکمیت خشن و بی‌رحمانه است. این اتفاق یکی از سرفصل‌های راهبرد فرهنگی است که در بعضی از این فیلم‌ها دنیا به پایان خود می‌رسد و چیزی جز انهدام گسترده و نابودی نسل بشر باقی نمی‌ماند. فیلم «نوستر آداموس» «فردا چگونه به بشر نگاه خواهد شد» (The man how saw tomorrow) و «روز بعد» (the dey after) نمونه‌ای از این فیلم‌ها هستند؛ در حالی که در بعضی دیگر افرادی باقی می‌مانند که در تلاش زندگی دوباره به تجدید تلاش و ایجاد حکومت صهیونیستی می‌پردازند؛ مانند فیلم «حکومت آتش»، «نبرد آخر»، «روز استقلال» و «آرماگدون».

هالیوود با ساخت این فیلم‌ها قصد دارد ترس و وحشت ناشناخته و هولناک و عظیمی را در دیدگان مخاطب ساده و بی‌دفاع خود ماندگار سازد تا تعابیر اصلی آخرالزمانی ناشی از کتب غیرآسمانی مانند تلمود را به خورد مخاطب دهد.

نکته دیگر که در این خصوص مطرح است، استمرار فیلمسازی در ژانرها و گونه‌های مختلف سینمایی اعم از عاطفی، رمانتیک، کمدی، حماسی، حادثه‌ای، سیاسی، جنگی، تخیلی، کودک و نیز در قالب‌های انیمیشن، بازی رایانه‌ای و غیره سود می‌جوید و از همه ظرفیت‌های انسانی هم استفاده می‌کند. این شگرد انبوه‌سازی در برخی اوقات بسیار کارساز است و در یک دوره زمانی کاملاً عملیاتی می‌نماید. در

فیلم «هفت دیوید» «فینچر» که فیلمی صددرصد آخرالزمانی است، کارگردان با مطرح کردن هفت گناه مشهور مسیحیت و یهودیت فرجامی تلخ را مطرح می‌کند که به عزا نشستن انسان و مصیبت‌وارگی زندگی انسان معاصر را ترسیم می‌کند، مضاف بر اینکه عنصر روایت باعث تمرکز در موضوع نیز می‌شود.

حقیقت این است که مسئله حضور منجی، نحوه پرداخت آن و مسئله آخرالزمان، بلایا و مصیبت‌های قبل از ظهور ... جنگ در لابه‌لای آن متجلی است؛ به گونه‌ای که حتی دین «هندو» کالکی را به عنوان دهمین تجلی «ویشنو» که منجی خویش می‌داند، سوار بر اسب سپید و با شمشیری آخته تصور می‌کند که جهان را دچار محنت شده است، نجات می‌دهد.

این همان نقطه کشش است که تمام مخاطبان را جذب می‌کند و وقتی سینما با ارائه تصویر با تأکید بر نقاط روشن ذهنی مخاطبان، سایر نقاط مبهم را نیز روشن و تصویر مورد نظر را حقه می‌کند و آن اسطوره منجی غربی یا انتظار در تفکر غربی در صهیونیسم مسیحی را به تماشاچی‌های میلیونی تزریق می‌کند.

مثلاً در فیلم «ماتریکس» منجی، هویت صهیونیسم مسیحی را دارد؛ یعنی تلفیق صهیونیسم را با مسیحیت دارید. چون «نئو» باز تولید مسیحیت و «زایان» همان صهیون است و در فیلم‌هایی مثل «آرماگدون» مخاطب به آرمان‌های یهودی نزدیک می‌شود و فیلم «روز استقلال» در حقیقت با یک نوع آخرالزمان کاملاً آمریکایی روبه‌روست.

واقعیت این است که سینمای امروز بسیار ملهم از اندیشه‌های فلسفی است که نظریه‌های مطرح شده در جهان معاصر مثل «پایان تاریخ» و «برخورد تمدن‌ها» الهام گرفته است و از این رو مسئله منجی بسیار کم‌رنگ و بحث فرجام تاریخ پررنگ‌تر شده است؛ در حالی که گرایش به این فیلم‌ها نیز افزایش یافته است و عجیب این که از ۲۲ فیلم برتری که از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴ انتخاب شده‌اند، ۱۹ فیلم به نحوی به آخرالزمان ربط دارد. از جمله این فیلم‌ها فیلم «آرباب حلقه‌ها» است. در این فیلم جنگ خیر و شر مطرح است. این فیلم قوی از یک کارگردان ونزوئلایی است و عجیب اینکه نحوه پرداخت جنگ خیر و شر در این فیلم همان رویکردی است که کارگردان «ترمیناتور ۲» یعنی «جیمز کامرون» دارد. نحوه جنگ خیر و شر، سلاح‌ها و انسان‌ها در این فیلم متعارف نیستند. تصاویر این فیلم شبیه همان مفهوم‌های انتظاری است که متون اسطوره‌ای و یا در متون مذهبی در جنگ آخرالزمان بیان شده است. در «آرباب حلقه‌ها» هم مسئله فرجام و هم نحوه پرداخت به آن فرجام به نحوی بیان جنگ آخرالزمان است؛ یعنی به شدت با آن جریان‌های اسطوره‌ای که پیرامون نبردهای خیر و شر داریم، مشابه است، این در حالی است که مفاهیم چندی در قالب واقعیت به خورد مخاطبان داده می‌شود که از جمله آنها مفاهیم پیچیده ماتریالیسم دینی است که در زیر به برخی از گرایش‌های ارائه شده اشاره می‌کنیم.

دئیسم (طبیعت خودکار)

در این تئوری، انسان هوشمند دستگاهی را خلق کرده که با درایت و انتظام قدرت‌های درونی خویش، خالق خود را به کناری نهاده و حتی او را برده خود کرده است و با عقل «لوگوسی» و درونی، خود را حفظ و حراست می‌کند.

توضیح این که در بین فلاسفه باستان، دو نوع عقل مطرح بود؛ «نوس» و «لوگوس»؛ اولی بیرون از نظام معادل «عقل مستقل» است و دومی را بیشتر معادل عقل «درون سیستمی» و «قانون درونی» ترجمه می‌کنند. البته در تفکرات تورات منحرف هم شاهدیم که خدای این تفکر ضعف‌های زیادی دارد و از آفریده‌های خود هم می‌ترسد. آگوست کنت می‌گوید:

در مکتب دئیسم، خدا خالق بوده، ولی به دلیل کوتاهی دست او از هرگونه تصرف و اعمال نظر، بایسته سمت پروردگار نیست. و این دقیقاً به همان اندیشه انحرافی یاد شده اشاره دارد.

در واقع این اندیشه خدا را فقط ناظم می‌داند، نه خالق در حالی که اگر او را فقط ناظم هم بدانیم، در نظام عظیم خلقت، ناظم هم نمی‌تواند ساعت را کوک کند و دنبال کار خود برود؛ کوک ساعت پس از مدتی تمام می‌شود.

اومانیسیم (انسان محوری)

در عمده این فیلم‌ها، انسان خالق و سازنده است و تقریباً هیچ صحبتی از خدا نمی‌شود، تمام گفت‌وگوهای شخصیت‌ها هم بر اساس «باور به خود» و «ایمان به قابلیت‌های خود» است و حتی منجی را هم خود انسان‌ها برمی‌گزینند. این نوع پیشبرد داستان برگرفته از جسم‌انگاری خدا و تشابه خدا بر انسان در تورات است که در فرهنگ غرب، تأثیر فراوانی داشته است. قبول این خدا در واقع ماتریالیسم و بی‌خدایی است. در بسیاری از فیلم‌ها، بشر با تکیه بر عقل معیشت‌اندیش و ابزاری خویش و زور بازو و اسلحه، که علوم سیانتیستی و تجربی هستند، به مقابله با شرّ بر می‌خیزد و پیروز میدان است و هیچ خبری از خدا نیست.

سکولاریسم (عرفان‌های اومانستی)

به تصریح بسیاری از منتقدان، فیلم‌های امروز به نوعی متأثر از نوعی عرفان بودایی هندوی می‌مزوج با مبانی «اومانستی» است. در فیلم‌های آخرالزمانی امروز، فضای عرفانی الهی، حماسی و دینی، بسیار دور است و در سطح بسیار نازلی و در جهت رسیدن به اهداف عملی و پراگماتیستی به کار رفته است. این عرفان سکولار هیچ‌گاه رنگ «معنویت خدا محور» و ظلم ستیز را ندارد.

جبرگرایی و تقدیرگرایی

جبرگرایی یکی از مهم‌ترین محورهای فیلم‌های آخرالزمانی است؛ به نوعی که انسان‌ها و «کاراکترها» مجبورند همان‌گونه که به ذهنشان القا می‌کنند، بیندیشند و راه بروند و تعامل کنند و هیچ اراده‌ای ندارند که برخلاف آن عمل کنند؛ در حالی که در ادیان الهی این موضوع مورد ردّ و اعتراض است. یهودیان صهیونیست در توجیه جنایات خود در فلسطین می‌گویند:

چون تقدیر است ما به سرزمین مادری موعود خویش بازگردیم و خدای قومی ما (یهود) چنین خواسته است، فلسطینی‌ها را می‌کشیم و آواره می‌کنیم تا به تقدیر خود برسیم.

متأسفانه این باور در بسیاری از آثار هالیوود خودنمایی می‌کند.

وابستگی به فناوری امروز

بر خلاف آنچه در باب آخرالزمان مبنی بر تغییر اصول و قواعد حاکم بر دنیا بیان می‌شود، بسیاری از فیلم‌های آخرالزمانی هالیوود سرشار از وابستگی انسان معاصر به فناوری موجود است. در این فیلم‌ها بدون تلفن و رایانه نمی‌توان با یکدیگر ارتباط برقرار کرد؛ مثلاً در فیلم «ماتریکس» خط تلفن، دالانی برای عبور از زمان به فضای خارج از آن تصویر می‌شود. این فیلم برخی انسان‌ها را اسیر و در بند فناوری ماتریکس نمایش می‌دهد، ولی متأسفانه راهکار برون رفت از این معضل را هم به صورت اشتباه و مادی تعریف می‌کند و زندگی بدون ماشین را محال می‌داند.

بمبهای شیشه‌ای رویکردی از آخرین فصل پروتکل‌های صهیون

نویسنده: مهدی علیخانی*

اشاره:

با اندک تأملی بر ساختار اجرایی و سیستم مدیریتی رسانه‌های جمعی جهان در یک قرن گذشته و مشخصاً رسانه‌های تصویری از دهه ۵۰ میلادی می‌توان دریافت که هویت سازی صهیونیسم به اشکال مختلف توسط آنها رهگیری می‌شده است. در این راستا، نگارنده پس از تبیین امپریالیسم رسانه‌ای و بررسی تحولات غول‌های رسانه‌ای جهان در مقاله (سرزمین‌هایی با مرزهای شیشه‌ای)، در این مقاله به تحلیل تولیدات این رسانه‌های عظیم تحت مدیریت صهیونیسم جهانی و جهت‌دهی افکار عمومی توسط آنها می‌پردازد، پروسه‌ای که برای آن دو فاز اصلی می‌توان ترسیم کرد.

فاز اولیه که با نهادینه کردن هویت یهودیان و در پی آن، تاریخ سازی صهیونیسم است و فاز ثانویه یا نهایی که در پی پیش‌بینی و ارائه ساختاری از پایان تاریخ و یا اصطلاحاً آخرالزمان (Apocalypse end of days) است. اما اساساً از لحاظ بازه اجرایی - زمانی، نمی‌توان تفکیکی بین هر یک از این دو فاز قائل شد. از آنجایی که این فرآیند، محدوده‌ای جهانی را در بر گرفته است، نگارنده مشروحاً به بررسی این دو فاز می‌پردازد. تحلیل و بررسی بنیان‌های تفکر صهیونیسم و مظلوم‌نمایی جهانی این مکتب ریشه‌کهنی به قدمت تاریخ یهود دارد؛ از سرقت نمایه‌های ادبی دیگر ادیان گرفته تا جعل تاریخ و اسطوره سازی.

اما نقطه عطف این پروسه کهن را می‌توان اجلاس بال سوئیس یا اولین کنگره صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ قلمداد کرد، چرا که از این پس هویت سازی صهیونیسم با شدت در دستور کار پروتکل‌ها قرار گرفت و برای نیل به این هدف، استراتژی صهیونیستی (هدف، وسیله را توجیه می‌کند) دست آنها را برای استفاده از هر ابزاری باز گذاشت.

با اندک تأملی بر ساختار اجرایی و سیستم مدیریتی رسانه‌های جمعی جهان در یک قرن گذشته و مشخصاً رسانه‌های تصویری از دهه ۵۰ میلادی می‌توان دریافت که هویت سازی صهیونیسم به اشکال مختلف توسط آنها رهگیری می‌شده است.

در این راستا، نگارنده پس از تبیین امپریالیسم رسانه‌ای و بررسی تحولات غول‌های رسانه‌ای جهان در مقاله (سرزمین‌هایی با مرزهای شیشه‌ای)، در این مقاله به تحلیل تولیدات این رسانه‌های عظیم تحت مدیریت صهیونیسم جهانی و جهت‌دهی افکار عمومی توسط آنها می‌پردازد، پروسه‌ای که برای آن دو فاز اصلی می‌توان ترسیم کرد.

فاز اولیه که با نهادینه کردن هویت یهودیان و در پی آن، تاریخ سازی صهیونیسم است و فاز ثانویه یا نهایی که در پی پیش بینی و ارائه ساختاری از پایان تاریخ و یا اصطلاحاً آخرالزمان (Apocalypse end of days) است. اما اساساً از لحاظ بازه اجرایی- زمانی، نمی‌توان تفکیکی بین هر یک از این دو فاز قائل شد. از آنجایی که این فرآیند، محدوده‌ای جهانی را در بر گرفته است، نگارنده مشروحاً به بررسی این دو فاز می‌پردازد.

فاز اول:

این فاز در دو شاخه یا گروه اصلی دنبال می‌شود.

شاخه اول: مختص کودکان و نوجوانان فعالیت می‌کند و تولیدات آن در راستای دستور کار تعریف شده (هویت سازی) معمولاً کارتون های تلویزیونی و انیمیشن های رایانه ای را شامل می‌شود. که برخی از آنها عبارتند از: سریال کارتونی هاج زنبور عسل، مهاجران، دکتر ارنست و رابینسون کروزه. در اکثر این تولیدات غصب سرزمین های دیگران و کشتار ساکنان اصلی آن و بیرون راندن بخشی از آنها از میهن اصلی شان، جریانی عادی و در راستای متمدن سازی ساکنان دور از تمدن آنجا تبیین می‌شود.

به تازگی نیز موجی از ساخته های انیمیشن با موضوع (هولوکاست _ کوره های آدم سوزی یهودیان در جنگ جهانی دوم که بارها از سوی مورخین مورد تردید و رد واقع شده)، در غالبی غم انگیز و تأثیر گذار تولید و مرتباً نمایش داده می شوند.

یکی از آخرین ساخته های انیمیشن رایانه ای این بخش که از برترین تکنیک های جلوه های ویژه بهره می برد، داستان زندگی حضرت موسی (ع) است که مغایر آیات قرآن و همراه تحریف و هتک حرمت به شخصیت پیامبران الهی است.

در کنار این تولیدات، بازی های رایانه ای نیز از سناریوی آنها تولید می شود که نقش مکمل و کاتالیزور را در فرآیند هویت سازی و جهت دهی افکار این شاخه از مخاطبین ایفا می کند که با توجه به بازه سنی مخاطبین این فاز از تولیدات، هیچ گاه تصویر ناخوشایندی از این فرآیند در ذهن آنها شکل نخواهد گرفت و تاریخ آمیخته با تحریف برای آنها به صورت واقعیت نهادینه خواهد شد.

شاخه دوم: که مخاطبین آن قاعدتاً قشر جوان و بزرگ سال هستند، عمدتاً به تهیه تولیدات سینمایی می پردازد، این تولیدات بعد از جنگ جهانی دوم در راستای مظلوم نمایی یهودیان، با توسعه سینمای غرب افزایش یافتند و کارگردانان مشهور یهودی الاصلی چون: استیون اسپیلبرگ، استنلی کوبریک و رومان پولانسکی، آثار متعددی در این رابطه تولید کردند که از مهمترین آنها؛ ده فرمان، فهرست شینگلر،

نجات سرباز رایان و پیانیست را می توان نام برد. این آثار نیز با بهره گیری از بهترین تکنیک های سینمایی و فیلمبرداری و بازی

هنرمندان بزرگ سینمای هالیوود که اکثر آنها نیز یهودی هستند، بیننده را چنان تحت تأثیر قرار می دهند که در پایان فیلم وی با

احساس همدردی و تأسف از آنچه بر سر یهودیان در جهان رفته است، خود را مدیون به کمک رسانی به بازماندگان این قوم می داند.

گفتنی است که هر ساله یک یا دو ساخته از این دست، به عنوان بهترین فیلم های سال در فستیوال ها و جشنواره های بین المللی معرفی

می شوند و تبلیغات فراگیری در سرتاسر جهان نسبت به آن انجام می شود و در کشورهای جهان سوم و حتی خاورمیانه نیز به عنوان

بهترین تولیدات سینمایی سال به اکران متعدد می رسد و بازیگران مطرح این آثار به عنوان قهرمانان بی بدیل جایگاه سازی می شوند.

فاز دوم که همزمان با اجرای فاز اول، کار خود را آغاز کرد، در پی به دست گیری آینده تاریخ و ارائه پیش بینی اجتناب ناپذیر از آن است. مشخصاً تولیدات این بخش که همه آنها را حول محور (آخرازمان) می‌توان دسته بندی کرد در اواخر دهه ۹۰ رشد چشمگیری داشت به طوری که هر ساله نمونه‌های مختلفی از آن ارائه داده شد.

قبل از بررسی زیر شاخه‌های این فاز بررسی یک مطلب ضروری می‌نماید و آن دیدگاه و اعتقاد جهانی پیرامون مقوله پایان تاریخ یا آخرازمان به عنوان محور اصلی تولیدات این فاز است.

باورمندی نسبت به مقوله آخرازمان و شرایط آن، در میان همه ادیان و اقوام، به حدی عمیق و مشترک است که جز پذیرش فطری بودن این باور، راه دیگری باقی نمی‌گذارد. یعنی همان پدیده‌ای که (کارل گوستاو یونگ) آن را به عنوان قسمتی از (ضمیر ناخودآگاه مشترک) آدمی به رسمیت می‌شناسد و از آن به عنوان کهن الگو (Archetype) یاد می‌کند.

در حقیقت آخرازمان یک کهن الگوی عام و مشترک بشری است که آدمیان را صرف نظر از سرزمین و رنگ نژاد، حول محور یک باور مشترک در خصوص پایان عمر دنیا گرد هم می‌آورد. بر این اساس، آخرازمان به عنوان آخرین فصل کتاب عالم به نوبه خود به سه مقطع زمانی از لحاظ وقوع قابل تقسیم است:

مرحله اول، که زمان آزمون‌های سخت و فتنه‌های آخرازمانی است که اصطلاحاً به (عصر عسرت) یا (Tribulation Age) موسوم است و طی آن فتنه‌های پایان تاریخ یکی پس از دیگری آشکار می‌شوند و انسان در ورطه‌ای از بلایای مافوق تصور غرق می‌شود. مرحله دوم، مقطع آشکار شدن منجی و باز شدن دریچه امید است که مشخصه اصلی آن جدال میان حق و باطل است و در پایان نبرد نهایی یا (Final Conflict) آغاز می‌شود.

و مرحله سوم، در پی غلبه حق بر باطل و دوری شیطان از جهان آغاز می‌شود که به عصر طلایی موسوم است که طی آن انسان به نهایت رشد و کمال می‌رسد و جهان به صلح و آرامش می‌رسد.

اما نکته دیگر که حائز اهمیت است و در تمامی ادیان الهی و بسیاری از اساطیر کهن اقوام و ملل می‌توان آنرا مشاهده کرد، رویارویی یک ضد منجی یا اصطلاحاً (آنتاگونیست) با منجی جهان (Savior) و یاران اوست که تمامی تاریکی‌ها و نیروهای اهریمنی در پشت سر او قرار دارند و بر اساس اکثر روایات، نبرد نهایی میان خیر و شر، نبردی سهمگین و خونبار است که طی آن منجی و یارانش به کمک امداد الهی بر لشکر اهریمن پیروز خواهند شد و بازماندگان این نبرد شاهد آرمان شهر آخرازمان خواهند بود.

آنچه بیان شد در حقیقت به فطرت انسان بر می‌گردد و همین الگوی فطری به دلیل برخورداری از ساختار اولیه درام (جدال خیر و شر) دستمایه و عنوان اصلی بسیاری از رمان‌های مشهور و فیلمنامه‌های سینمایی قرار گرفته است. داستان‌ها و فیلم‌های بخش کودکان نیز از این سوژه جذاب بی نصیب نمانده‌اند و همزاد پنداری کودک با شخصیت منجی به عنوان مهمترین عامل جذابیت این قبیل آثار برای این قشر در نظر گرفته شده که در جای خود قابل تأمل است.

طبعاً نظام تصویری هالیوود به عنوان بزرگترین امپراطوری سینمایی جهان به مدیریت صهیونیزم، در راستای تحقق فاز دوم پروسه الگو سازی، این سوژه را محور بسیاری از محصولات تصویری خویش قرار داده است تا جایی که هم اکنون در جهان شاهد انواع گوناگونی از آخرالزمان و به همان میزان منجیان آخرالزمان هستیم.

برای بررسی این تولیدات می‌توان آنها را به گروه‌های اصلی زیر طبقه بندی کرد:

آخرالزمان طبیعی، آخرالزمان تکنولوژیک، آخرالزمان دینی، آخرالزمان علمی و تخیلی و آخرالزمان اسطوره‌ای، که هر یک واجد شرایط و قهرمانان مختص خویش هستند.

در آخرالزمان طبیعی (Natural Apocalypse)، طبیعت صبور و مقهور انسان به دلایل متعدد از جمله تخریب آن به دست انسان، علیه نسل بشر عصیان می‌کند و وقایعی مانند: گردباد، سیل، زلزله، آتشفشان و برخورد شهاب سنگ‌های عظیم به کره زمین، شرایط آخرالزمانی را بوجود می‌آورند. گاهی نیز به دلیل دخالت‌های نابجای انسان در پروسه‌های طبیعی و دستکاری‌های ژنتیک، هیولاهای ناشناخته‌ای از دل طبیعت پیدا می‌شوند و حیات بشر را با چالش روبرو می‌کنند، فیلم‌های نظیر: برخورد عمیق، آرماگدون، قله دانته، دنیای آبی، گودزیلا و پارک ژوراسیک هر یک به سهم خود مصادیقی از آخرالزمان طبیعی محسوب می‌شوند.

در آخرالزمان تکنولوژیک (Technological Apocalypse)، انسان با آفریده‌های تکنولوژیک خویش در جدال است و این "مصنوع شوریده بر صانع" شرایط آخرالزمانی را برای انسان پدید می‌آورند. جرقه‌های آغازین این گونه آثار را می‌توان در "دکتر فرانکشتاین" و تداوم آن را در (ترمیناتور ۲ و ۳)، (ماتریکس ۱ و ۲)، روز ششم و جزیره، مشاهده کرد. در اکثر این آثار انسان در مقابل مصنوع و مخلوق خویش اصطلاحاً کم آورده و دچار بحران هویت است. جالب آنکه منجی این قبیل آثار معمولاً یک انسان دانا و شجاع است که با درهم آمیختن دانش و شهامت در ضمیر خویش، پیروان اندک خود را هدایت و رهبری می‌کند. در پایان نیز این تکنسین اخلاق‌گرا، آنتاگونیست تکنولوژیک را شکست می‌دهد و بر نیروهای دشمن غلبه می‌کند.

آخرالزمان علمی و تخیلی، سوژه گروه دیگری از آثار هالیوودی است که طی آن تلفیقی از خیال و واقعیت یک پروسه آخرالزمانی را پدید می‌آورند در الگوی روایی، آنتاگونیست‌ها در قالب موجوداتی فضایی، از آن سوی کیهانشان و از اعماق تاریخ فضا، پدیدار می‌شوند و حیات انسان را بر روی کره زمین مورد تهدید قرار می‌دهند. منجی این قبیل آثار با ترکیبی از دانش و مسائل ماوراء الطبیعه به جنگ مهاجمان می‌رود و پس از نبردی سخت آنها را از سر راه بر می‌دارد. فیلم‌های: بیگانه، روز استقلال، عنصر پنجم و مجموعه جنگ ستارگان و ساخته اخیر (جنگ دنیاها) از جمله این قبیل آثار هستند.

آخرالزمان اسطوره‌ای (Mythological Apocalypse)، دستمایه گونه‌ای دیگر از آثار هالیوودی است که طی آن آنتاگونیست از آن سوی مرز واقعیت و رویا از دنیای رمز آلود افسانه و اسطوره‌های کهن سر بر می‌دارد و به دنیای امروز پا می‌گذارد و پارادوکس یا رویارویی آنتاگونیست با دنیای مدرن امروز شرایط آخرالزمانی را فراهم می‌آورد. در این گونه تولیدات منجی و یاران او هیچ چاره‌ای جز سفر به دنیای اسرارآمیز، اسطوره و خیال ندارند، زیرا هیچ سلاح و شیوه مدرنی بر آنتاگونیست ماقبل تاریخی کارگر نیست و صرفاً او را با

تمهیدات اسرار آمیزی از جنس خود او می‌توان از میان برداشت. سرانجام با کشف یک طلسم یا ابزاری سحر آمیز، قدرت جادویی آنتاگونیست باطل می‌شود و بحران فرو می‌نشیند. از مصادیق تصویری اینگونه آخرالزمانی می‌توان به فیلم‌های: مومیایی، بازگشت مومیایی، عقرب شاه و ارباب حلقه‌ها اشاره کرد.

اما آنچه مهمتر از دیگر تولیدات این بخش قابل بررسی است، "آخرالزمان دینی" (Religious Apocalypse) است؛ چرا که این ژانر قابل بحث‌ترین رویکرد سینمایی تحت مدیریت صهیونیسم است و در دو قالب مستقیم یا رویکرد نمادین و استعاره‌ای قابل نقد است. در این رویکرد آنتاگونیست در قالب یک ضد ارزش دینی (با توجه به انگاره‌های صهیونیسم جهانی پیرامون ظهور مسیح به عنوان منجی آخرالزمان) با عناوینی چون شیطان، ضد مسیح (Antichrist) یا دجال، در یک زمان خاص از زندان رها شده و حیات بشری را بر روی کره زمین مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. طبعاً در این قبیل آثار، منجی یک شخصیت متدین (از لحاظ شاخصه‌های مسیحیت صهیونیستی) مانند: یک کشیش (Priest) یا یک قدیس (Saint) است که با تلفیقی از ایمان، شهامت و ایثار، آنتاگونیست را شکست می‌دهد. در این قبیل تولیدات سعی می‌شود مسیح (Jesus Christ - Nazarene) و پیروان او (به تعبیر صهیونیسم) محور مقابله با شرارت معرفی شوند و در پروسه‌ای تقدیری و حساب شده شیطان را مقهور و منکوب کنند.

جالب آنکه در این تولیدات معمولاً ضد مسیح و آنتاگونیست از مشرق زمین ظهور می‌کند و یا با تمدن‌های مشرق زمینی و کشورهای اسلامی ارتباط مستقیم دارد و نیمه غربی عالم را عرصه کشتار خود و طرفدارانش قرار می‌دهد. طبعاً در این آثار سینمایی، صهیونیسم جهانی سعی دارد به صورت نمادین، خطوط اصلی نبرد آینده خود را با دنیای اسلام ترسیم کند و با به تصویر کشیدن شرایط مخوف و دلهره آور آخرالزمان برای بینشگر این آثار، از آنها بیعت خوف و به بیان دیگر کسب اختیار ویژه، در مدیریت سیاسی - نظامی عالم کسب کند و آنها را ناگزیر به رویارویی با این شرایط بداند.

فیلم‌هایی نظیر (جن گیر ۱ و ۲)، طالع نحس، حلقه، پایان روزگار و و آخرین تولید جنجال برانگیز از این نوع (کنستانتین) مصادیق بارز این گونه آثار به شمار می‌آیند.

اصولاً با مرور تولیدات این ژانر، به نظر می‌رسد که این قبیل آثار از حد چند محصول سرگرم کننده سینمایی فراتر رفته و به پروتکل نبرد آینده دنیای مدرن غرب به مدیریت صهیونیسم جهانی با دنیای اسرار آمیز شرق زمین و فرهنگ غنی اسلامی تبدیل شده‌اند. علاوه بر آنچه ذکر شد، در سایر گونه‌های سینمایی نیز (مشخصاً از آغاز قرن بیست و یکم) ردپای تفکرات صهیونیستی دیده می‌شود که بررسی آن و تعیین اهداف این رویکرد در این مقال نمی‌گنجد و نیازمند فرصت جداگانه‌ای است.

اما در یک جمع بندی کلی به نظر می‌رسد سیاست‌گذاران صهیونیستی امپراطوری رسانه‌ای و اعضای اتاق فکر هالیوود، در تدوین و اجرای آخرین فصل از پروتکل‌های صهیون، طی دو فاز اجرایی که تشریح شد در پی آنند که ابتدا پس از نهادینه کردن و تثبیت حضور خود در اذهان عمومی جهان، به ارائه دورنمایی گریز ناپذیر از آینده و اصطلاحاً آخرالزمان بر اساس انگاره‌ها و زیر ساخت‌های صهیونیسم جهانی

بپردازند و در این راستا با بدست گیری رهبری نبرد آخرالزمان به عنوان ناجیان بشریت بر ضد مخالفان منجی که به تعبیر آنها از مشرق زمین و از دل حکومت های اسلامی بر می خیزد آنرا محقق سازند.

پی نوشت:

* کارشناس و پژوهشگر مسائل سیاسی

- ۱- Archetype - کارل گوستاو یونگ، روانپزشک سوئیسی و بنیانگذار روانشناسی تحلیلی، روان انسان را به ۳ بخش عمده تقسیم می کند: (ایگو یا ذهن خودآگاه، ناخودآگاه، آرشی تایپ یا ضمیر جمعی یا مشترک) - وی ضمیر یا ناخودآگاه جمعی را روان موروثی یا دانشی می داند که انسان با آن به دنیا می آید و با این حال هرگز مستقیماً از آن آگاه نیست اما بر خصوصیات رفتاریش خصوصاً رفتار عاطفی تأثیرات زیادی دارد، که از آن با عنوان کهن الگو یا تصورات اساطیری نیز یاد می کنند.
- ۲ - Antagonist - آنتاگونیست یا ضدمنجی که طرف شر و مخالف مسیح قلمداد می شود و رهبری نیروهای شر را به عهده دارد.

نظریه پایان تاریخ و نسبت آن با آخرالزمان

نویسنده: میرباقری

این جامعه آرمانی، سه خصوصیت و ویژگی دارد که همه ادیان ابراهیمی همینطور فرق و مذاهب اسلامی در آن اتفاق نظر دارند:

۱. در دوره آخرالزمان بشر متنعم از مواهب طبیعی دنیا می شود.
۲. در آن دوره، برخوردی انسانها از مواهب، عادلانه خواهد بود.
۳. بشر به مرحله ای از رشد و تکامل خواهد رسید که به معرفت خداوند راه پیدا خواهد کرد و این زمان، دوره ظهور ولایت الهی و امر الهی در زمین و دوره وجود بلوغ معنوی بشریت است.

آخرالزمان، از دو منظر سیرطبیعی مرحله ای از مراحل زندگی بشر، و همینطور از دید فلسفه تاریخ مورد تحلیل قرار گرفته است. زیرا فلسفه تاریخ، تاریخ را به عنوان یک واقعیت به هم پیوسته می بیند و آنرا تحلیل می کند. تحلیل و تعلیل تاریخ و بررسی آن و تبیین آینده بشر به طور عام، مورد توجه فلاسفه و متفکرین و ادیان مختلف قرار گرفته است. فلاسفه و متفکرین غربی به دنبال ره یافت‌هایی خود از آینده، مطالعات اساسی را در این خصوص به انجام رسانده‌اند. ویژگی شناخت آنها از آینده اولاً معطوف به عمل و عموماً موضع‌گیری عملی غرب را تبیین کرده است. و ثانیاً این نظریات، ناشی از نظریه‌های علمی‌اند که ناشی از فلسفه غرب بوده و مکانیزم‌ها را نیز مورد توجه قرار داده است.

ثالثاً این که نظریات پایان تاریخ اندیشه‌هایی هستند که ناظر به حرکت و جریان کل تاریخ بوده و آن را از نقطه آغاز تا فرجام مورد مطالعه قرار می‌دهد. و در این میان به مراحل سیر آن توجه دارد. بنابراین، پایان تاریخ از دیدگاه این دسته از متفکرین غرب عبارت است از آن مرحله کامل حرکت اجتماعی بشر در هنگامی که به جامعه آرمانی و ایده‌آل خودش دست پیدا می‌کند. که از رایج‌ترین این نظریات، همان نظریه‌ای است که لیبرال دمکراسی غرب را، فرجام تاریخ و مرحله پایانی آن می‌داند.

حال باید دید تفاوت بین چنین فلسفه‌ای (ایده پایان تاریخ)، با اندیشه آخرالزمان در چه بوده و یا چه رابطه‌ای بین اندیشه آخرالزمان و این ایده می‌تواند وجود داشته باشد؟

فلسفه تاریخ از دیدگاه ادیان ابراهیمی دارای چند ویژگی است: ۱. از نظر این ادیان، کل عالم مخلوق خداوند است ۲. خداوند ربّ عالم است؛ یعنی تکامل عالم به ربوبیت الهی بسته است.

۳. انسان در حرکت خودش اراده و اختیار دارد؛ در نتیجه می‌تواند خود را عبد و بنده خداوند قلمداد کند و یا در مقابل خداوند کبر بورزد و بر این اساس است که کفر و ایمان و یا طاعت و عصیان شکل می‌گیرد. ۴. جریان ایمان و کفر، دو جریان در حال تکامل و رشدند؛ یعنی عبودیت و بندگی خداوند به دنبال توسعه خودش است؛ چنانکه کفر هم به دنبال توسعه و رشد نهایی خویش است و بر اساس هر دو جریان، ایمان و کفر خودشان را نظاممند می‌دانند. در نظام مؤمنین محور انبیاء و استمرار خط امامت است، در حالی که در نظام کفر طواغیت و شیطان، محور قرار گرفته‌اند. این دو رویکرد، دو جریان تاریخی است که در همه زمانها در تعارض بوده‌اند. در آخرالزمان درگیری بین کفر و عبودیت و بندگی خدا بدین گونه است که کفر به آخرین تلون خودش رسیده است و در حقیقت، شیطان دیگر و تلوتنی نخواهد داشت و این، دوره پایانی دنیای کفر است.

بنابراین می‌توان گفت: در آخرالزمان، ۱. کفر به اوج اقتدار و نهایت تکامل خودش می‌رسد.

۲. بشر در درک توحید و بندگی خداوند رشد قابل توجهی می‌یابد. و در نتیجه کبر آدمی، نسبت به خداوند برداشته شده و انسانها به نور و حیات و ثبات و امنیت می‌رسند. و همچنین تنعم و رفاه به معنی صحیح خودش تحقق می‌یابد و عدل کلی در همه شئون حیات و در مسیر خودش قرار می‌گیرد.

مسیحیت صهیونیستی

نویسنده: محمدصالح مفتاح

مسأله آخرالزمان و سرنوشت انسانها، یکی از مهم‌ترین و جنجالی‌ترین مسائل در طول تاریخ بوده است. ادیان الهی و مکاتب بشری نتایج متفاوتی را برای آخرالزمان تبیین کرده‌اند. این نظریات به طور کلی انتهای دنیا را خیر یا شر معرفی می‌کنند. مسأله صهیونیسم مسیحی در این میان بسیار مهم است. دلیل آن نیز تسلط آنها بر منابع سیاسی و اقتصادی جهان در کشورهای آمریکا و انگلیس می‌باشد. در این مقاله سعی شده است با بررسی کلی پیرامون این نظریه راهی را برای پیش‌بینی اعمال دولت‌های مذکور فراهم آید. امیدوارم که مورد عنایت و توجه شما قرار گیرد.

صهیونیسم چیست؟

جنبشی ملی و همگانی برای حضور یهودیان در فلسطین و دادن حق حاکمیت یهود بر کل سرزمین‌های خاور میانه (نیل تا فرات) است. آغاز این جنبش را ۱۸۹۷ با کنگره یهودیان در بازل می‌دانند. ولی قبل از آن نیز این جنبش به صورت زیرزمینی فعالیت می‌کرده است.

تاریخچه مسیحیت صهیونیستی:

با آغاز پروتستانیسم در اروپا یکی از بزرگ‌ترین انحرافات در دین مسیحیت ایجاد شد. مارتین لوتر در زمان زندگی خود بسیار تحت تأثیر کتاب عهد قدیم (تورات) بود. وی سعی می‌کرد تا تفسیری از کتاب عهد جدید (انجیل) ارائه کند که مطابق با نظریات تورات باشد. این در حالی است که انجیل باید مفسر تورات می‌بود نه بالعکس.

این مسأله در زمان خود لوتر نیز سروصدای بسیاری کرد. لوتر در کتاب خود تحت عنوان «مسیح یک یهودی، زاده شد» در سال ۱۵۲۳ م نوشت:

«یهودیان خویشاوندان خداوند ما (عیسی مسیح) هستند، برادران و پسر عموهای اویند. روی سخنم با کاتولیک‌هاست. اگر از اینکه مرا کافر بنامید خسته شده‌اید، بهتر است مرا یهودی بنامید».

آثار یهودیت در پروتستانیسم بسیار است. به عنوان مثال در حوزه اقتصاد، حلیت ربا و به وجود آمدن اقتصاد کاپیتالیستی را به دنبال داشت.

پس از لوتر، پروتستانیسم به ۳ دسته کلی تقسیم شد:

۱- پروتستانیسم سنتی (Mainline Protestans)

این دسته از پروتستان‌ها معتقد به رفتار مهربانانه با سایرین هستند و از بقیه پروتستان‌ها تعصب کمتری دارند. مهم‌ترین دسته‌های میان آنها مشیحایی‌ها، متدویست‌ها (یا مکتبی‌ها)، لوتری‌ها، کلیسای اصلاح‌طلب، اسقفی‌ها و ... می‌باشند.

۲- انجیلی‌ها (Evangelicals)

افرادی با احساس، از لحاظ مذهبی متعصب و متمایل به روش‌های نوین تفکر و اندیشیدن هستند.

۳- بنیادگرایان (Fundamentalists)

این افراد نیز در اعتقادات خود متعصب‌اند و تفکراتی بسیار نزدیک به یهودیان صهیونیست دارند. این گروه را در این مقاله مسیحیان صهیونیست می‌نامیم. فعالیت عمده این گروه پس از جنگ جهانی دوم مشهود شد.

رویکرد کلی این گروه در سیاست‌های آمریکا بسیار مؤثر است.

چهار رویکرد مهم این فرقه (که ۳ تای اولی در سیاست‌های آمریکا کاملاً مشهود است.) عبارتند از:

۱- احساس برگزیدگی الهی: آنها معتقدند خداوند آنها را برگزیده تا همه انسان‌ها را نجات دهند و راه نجات آنها از بلایای آخرالزمان پیروی از مسیحیت است. بوش در سخنان خود در این باره می‌گوید:

«ایالات متحده فراخوانده شده تا آزادی را که یکی از مواهب الهی است، به تمام مخلوقات در سراسر جهان ارزانی کند».

۲- احساس عمیق نسبت به اینکه اکنون در آستانه آخرالزمان هستیم: از سال ۱۹۱۶ رؤسای جمهور آمریکا با این مفهوم آشنا شدند و به آن معتقد شدند. اولین رئیس جمهور که به این مفهوم ایمان آورد، ویلسون بود. رؤسای جمهور دیگر نیز به صورت جدی دنبال می‌کردند.

معروف است که می‌گویند آرزوی ریگان آغاز جنگ آرماگدون به دست او بوده است. در این باره بیشتر توضیح خواهیم داد.

۳- تنها راه فهم و درک کامل و مطلق در بنیادگرایی است و سایرین در این باره در اشتباه‌اند.

هفت مرحله در آخرالزمان:

مسیحیان صهیونیست معتقد به هفت مرحله یا هفت مشیت الهی هستند که در آخرالزمان به وقوع می‌پیوندد. این مراحل عبارت‌اند از:

۱- بازگشت یهودیان به فلسطین.

۲- ایجاد دولت یهود.

۳- موعظه شدن بنی‌اسرائیل و دیگر مردم دنیا به وسیله انجیل.

۴- حصول مرحله وجد یا سرخوشی (Rapture) یعنی به بهشت رفتن کلیه کسانی که به کلیسا ایمان آورده‌اند.

۵- دوره ۷ ساله حکومت دجال (آنتی کراست - ضد مسیح) و فلاکت یهودیان و سایرین (به اصطلاح آنان مؤمنان)

۶- وقوع جنگ آرماگدون: در این باره در ادامه توضیح خواهیم داد.

۷- شکست لشکریان دجال و حکومت مسیح به پایتختی قدس (اورشلیم). یهودیان در این دوره به مسیح ایمان می‌آورند.

اهداف مسیحیان صهیونیست:

۱- تشویق و دلگرمی در گفت‌وگوهای یهودیان و مسیحیان.

۲- مقابله با افکار ضدیهودی

۳- آموزش با نگرش به ریشه‌های یهودی دین مسیح: این برنامه در ۲۰۰ مدرسه با ۱۰۰۰۰۰ دانشجو اجرا می‌شود.

۴- اقدامات بشردوستانه در میان پناهندگان یهودی.

۵- مخالفت با مقامات یهودی میانه‌رو که به دنبال روش‌های مصالحه‌جویانه برای صلح در فلسطین هستند.

۶- سوءاستفاده از مسیحیت برای توجیه اعمال ضدحقوق بشر.

۷- آخرالزمان شناسی از کتاب مقدس در معرض تبدیل شدن به پیشگویی منجر به واقعیت.

برای اجرای بند هفتم با تبلیغ تفکرات تدبیرگرایی (یا مشیت‌گرایی - Dispensationalism) در میان عموم تلاش می‌کنند تا این باور

را به وجود آورند که مسائلی که رخ می‌دهد همان است که در کتاب مقدس آمده و ما نباید با آنها مبارزه کنیم.

آرماگدون (Armageddon)

مرحله ششم از مراحل هفتگانه آخرالزمان، جنگی همه‌گیر در جهان است که در آن همه زمین به سختی نابود خواهد شد. اصل این کلمه

هارمجیدو (یا هارمگیدو) است. مکان وقوع این جنگ را صحرای مگیدو در شمال اسرائیل و کرانه غربی رود اردن است. در این مکان در

گذشته شهری استراتژیک بوده که در مسیر عبور از شمال به جنوب و شرق به غرب بوده است. جنگ‌های زیادی در تاریخ در این مکان

رخ داده است. در اینجا جنگ میان نیروهای خیر (یهودیان) و نیروهای شر (مسلمانان از ایران و روسیه) رخ می‌دهد و به همه دنیا کشیده

می‌شود.

در صحیفه حزقیال نبی درباره آرماگدون آمده است: «باران‌های سیل‌آسا و تگرگ‌های سخت آتش و گوگرد، تکان‌های سختی در زمین پدید خواهد آورد. کوه‌ها سرنگون خواهند شد. صخره‌ها خواهند افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد شد». در صحیفه زکریای نبی آمده است:

«گوشت ایشان در حالی که بر پاهای خویش ایستاده‌اند کاهیده خواهد شد و چشمان ایشان در جای خود گداخته خواهد شد و زبان‌هایشان در دهانشان کاهیده خواهد شد».

بنیادگرایان این عبارات را حمل بر استفاده بمب‌های اتمی و نوترونی در این جنگ می‌دانند. اعتقاد به این جنگ تأثیر زیادی بر سیاست‌های داخلی و خارجی داشته است. جیمز وات وزیر کشور اسبق ایالات متحده در کمیته مجلس نمایندگان اظهار داشت: «به علت ظهور دوباره و قریب‌الوقوع مسیح، نمی‌توانم خیلی در بند نابودی منابع طبیعی خودمان باشم». ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا نیز بسیار تحت تأثیر تعلیمات دینی که توسط مادرش نل ریگان دیده بود، قرار داشت. وی می‌گوید: «این نبی خشمگین حزقیال است که بهتر از هر کسی، قتل عامی را که عصر ما به ویرانی خواهد کشاند را، پیشگویی کرده است... این علامت آن است که فرا رسیدن آرماگدون، دور نیست».

هزاره‌گرایی:

هزاره‌گرایی یکی از مسائل مهم در تاریخ و حوادث مربوط به آن بوده است. این تفکر بر این اساس استوار است که در ابتدای هر هزاره اتفاق مهمی رخ خواهد داد. «مجدد الف سنه» یکی از مهم‌ترین این آثار مسلمانان در این باره می‌باشد. مسیحیان نیز به این تفکر معتقدند. آنها می‌گویند که جنگ آرماگدون در ابتدای هزاره سوم رخ خواهد داد. یعنی تا سال ۲۰۲۶.

رسانه‌ها و جریان صهیونیسم مسیحی:

برای تبلیغات تفکرات صهیونیستی (اعم از یهودی، مسیحی و مسلمان) ابزارهای فراوانی وجود دارد. ۸۵٪ سرمایه هالیوود متعلق به صهیونیست‌هاست. از این رو آنها به راحتی می‌توانند جهت رواج نظریات خود به فیلم‌های سینمایی متوسل شوند. (فیلم‌های آرماگدون، ماتریکس، شمارش معکوس تا آرماگدون، امگا کد (یا مگیدو) و...) بسیاری از کارگردانان و بازیگران معروف سینما صهیونیست هستند و در خدمت منافع اسرائیل فعالیت می‌کنند.

از میان ۱۴۰۰ رادیوی مذهبی در دهه ۹۰ در آمریکا، ۴۰۰ رادیو در دست بنیادگرایان پروتستان است که در آن ۸۰۰۰ کشیش پیرامون نظریات صهیونیستی خود تبلیغ می‌کنند. برنامه‌های تلویزیونی عامه‌پسند بنیادگرایان مسیحی حدود ۶۰۰۰۰۰۰۰ بیننده در آمریکا دارد. آنها در فعالیت‌های خود تبلیغ می‌کنند که صلح نتیجه‌ای در بر ندارد و باید به دنبال جنگ بود و با استناد به آیات انجیل اثبات می‌کنند که اکنون در آخرالزمان حضور داریم. (نظریه جنگ تمدن‌ها) آثار این تبلیغات در آمریکا به حدی است که ۲۵٪ مردم عملاً به این فرقه پیوسته‌اند و اکثریت مردم آمریکا معتقدند به برکت حمایت دولتشان از رژیم صهیونیستی است که خداوند به آنها روزی و نعمت می‌دهد.

سایر مردم جهان نیز از این تفکرات بی‌بهره نیستند. سربازان اسپانیا شرکت‌کننده در جنگ عراق خود را نمایندگان مسیح می‌دانند و از علائم جنگ‌های صلیبی استفاده می‌کنند.

غرب و آخرالزمان

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی

عنوان «غرب و آخرالزمان» بلافاصله دو موضوع مرتبط اما مجزا را متبادر به ذهن می‌سازد و این سؤال را در ذهن شنونده ایجاد می‌کند که منظور گوینده کدام یک از این دو موضوع است و یا این مقاله کدامین موضوع را مورد بررسی و مطالعه قرار داده است؛ اول، مفهوم و مصداق آخرالزمان در فرهنگ و ادب غربی (غرب مسیحی) و دوم، رویکرد غرب به موضوع آخرالزمان در عصر حاضر. موضوع اول نگاه و نگرش حاکم و منتشر در ادب و ادبیات مذهبی غرب را درباره «آخرالزمان، منجی‌گرایی و موعودگرایی» مورد مطالعه قرار می‌دهد و ویژگی‌های کلامی، تاریخی و گاه اجتماعی این بحث را در میان منابع و سابقه مذهبی غرب جست‌وگو می‌کند در حالی که در موضوع دوم جنبه و وجه اجتماعی و سیاسی پررنگ‌تر از وجه کلامی و تاریخی موضوع خود را می‌نماید. آنچه این مقاله بر محور و بنیاد آن استوار شده وجه دوم، یعنی رویکرد غرب در عصر و شرایط حاضر به موضوع و مفهوم آخرالزمان و جست‌وجوی علت و انگیزه مخفی پشت این رویکرد است.

اگر چه باور به موضوع آخرالزمان و انتظار ظهور منجی همواره جزء لاینفک حیات فرهنگی و مذهبی عموم ملل جهان و از جمله غرب مسیحی بوده و مشرب‌های مختلف مذهبی علی‌رغم گوناگونی ادبیات و برداشتها به نحوی بر این نکته تأکید داشته و آن را در میان خود زنده نگه داشته‌اند و بر این باورند که در موقعیت و زمانی خاص در آخرالزمان مردی برای رهایی بخشی انسان از عسرت و بحران و آلودگی ظهور خواهد کرد، لیکن مجموعه‌ای از حوادث و عوامل آشکار و نهان از نیمه دوم قرن بیستم میلادی باب گفت‌وگوی گسترده در این باره را گشود و سبب شد تا منابع، آرا و ادبیات موجود اما مسکوت و خاموش و مهجور در صورت‌های مختلف تجدید حیات بیابند و موجب بروز رویکرد جدید و بالنده به موضوع آخرالزمان و منجی‌گرایی شوند. این توجه و رویکرد محدود و منحصر به غرب مسیحی (ساکنین امریکا و اروپای غربی) نبود بلکه به صورت‌های مختلف تجلی و مصادیق این توجه و رویکرد را در اقصا نقاط عالم و از جمله شرق اسلامی نیز می‌توان ملاحظه کرد.

تحولات مختلف و چند وجهی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و در عرصه طبیعت) نه تنها مسبب طرح مباحثی چون: آخرالزمان، پایان تاریخ، آینده جهان، حکومت جهانی و جهان آینده و ضرورت آمادگی برای استقبال از منجی موعود شد بلکه، موجب بروز:

۱. ادبیات مخصوص این عناوین در «سینمای غرب»،

۲. توسعه شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی مذهبی به قصد گفت‌وگو درباره ظهور منجی،

۳. توسعه فعالیت‌های تبلیغی و تبشیری مذهبی با نگرش به آخرالزمان،

۴. ظهور آموزه‌های آخرالزمانی و مذهبی در ادبیات سیاسی سیاستمداران غربی،

و بالاخره؛

۵. بروز موج گرایش به منجی‌گرایی و ادبیات انتظار در میان عموم ملل و نحل منتشر در جغرافیای خاکی جهان شد.

عموم پژوهشگرانی که موضوع بروز بنیادگرایی در غرب و به ویژه امریکا را (طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی به بعد) مورد مطالعه قرار می‌دهند به خوبی واقف به نحوه بسط و بروز بنیادگرایی در سینما، رسانه‌های عمومی و فعالیت‌های اجتماعی و حتی سیاسی در غرب هستند. جریانی که طی همین مقاله مصادیق و آمار فراوان آن مطرح و بررسی می‌شود.

صرف‌نظر از رویکرد جدید و جدی غرب - به صورت عام - و مستکبرین پشت پرده - به صورت خاص - به این موضوع، امروزه شاهد گفت‌وگوی وسیع از آخرالزمان و قریب‌الوقوع بودن ظهور منجی آخرالزمان در میان سایر ملل و از جمله شرق اسلامی نیز هستیم چنانکه در ایران اسلامی، طی ده سال اخیر، بیش از تمامی ادوار گذشته باب گفت‌وگو از این موضوع باز شده و آثار فراوانی نیز منتشر شده است؛ اما چرا این همه گفت‌وگو؟

عوامل مؤثر در بسط گفت‌وگو از آخرالزمان

عواملی چند در بسط گفت‌وگو و کنکاش همه جانبه درباره آخرالزمان، ظهور منجی، کیفیت ظهور و پیامدهای آن مؤثر است. چند وجهی بودن این امر، آن را نسبت با سایر موضوعات و مباحث متفاوت می‌سازد.

در میان جمله عوامل، از «مشیت خداوندی» و وقت گشوده شده نباید غفلت کرد. شاید سایر عوامل به تبع این امر حادث شده‌اند. وقت همان بخت است. «دولت بیدار» جناب حافظ شیرازی که وقتی روی می‌نماید، همه موانع را دور می‌سازد، نا ممکن‌ها را ممکن می‌سازد، شرایط موافق را ایجاد می‌کند و قلب‌ها را مساعد همراهی می‌کند.

نباید از نظر دور داشت که «انتظار» ذاتی وجود آدمی است و امر مشترک میان عموم ملل است که خارج از ظرف زمان و مکان به عنوان محرکی قوی انسان را متوجه و متذکر «آینده» و ضرورت «نیل به کمال» می‌سازد. از همین روست که وجوه مختلف آن را در میان آثار فرهنگی همه اقوام می‌توان ملاحظه کرد لیکن گاه غفلت چون خاکستری آن را می‌پوشاند و وقتی دیگر حوادث و شرایطی آن را چون اخگری سرخ نمایان می‌سازد. با تذکر درباره این موضوع عوامل زیر را برای کنار رفتن این خاکستر و گرد و غبار می‌توان برشمرد:

۱. ظهور تمام قد بحران و بن‌بست در مناسبات فردی و جمعی مردم.

۲. ورود به هزاره جدید و احیای اندیشه هزاره گرایانه.

۳. رویکرد گسترده ساکنان غرب به معنا، مذهب و منجی‌گرایی.

۴. ظهور مصادیق پیشگویی‌های پیشینیان درباره عصر ظهور در عرصه‌های مختلف.

۵. گفت‌وگو از پایان تاریخ در مطالعات اجتماعی - سیاسی.

۶. مشیت الهی و

عوامل دیگری را به این مجموعه می‌توان افزود. هر یک از این عناوین به تدریج مورد بررسی قرار خواهد گرفت اما پیش از هر گفت‌وگو می‌بایست از خود «گفت‌وگو از پایان» پرسش کرد و به این سؤال جواب داد که چرا انسان این‌گونه از پایان پرسش می‌کند، و منشأ این سؤال کجاست؟

۱. ظهور تمام‌قد بحران و بن‌بست

پرسش از سرانجام و پایان سیر و سفر دراز انسان در عرصه زمین و گستره تاریخ، متقدم، پرسابقه و ذاتی وجود بشر است. به همان سان که انسان از «مبدأ» می‌پرسد از «مقصد و پایان» نیز پرسش می‌کند.

اساطیر و ادیان هر کدام به نوعی پاسخگوی این سؤال ناگزیر بوده‌اند. این عبارت ترجمه شاعرانه و زیبایی نزد مولوی دارد:

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم؟

این پرسش و پاسخ ناظر بر دو وجه است. وجهی ناظر بر سرانجام غایی آمد و شد انسان در عرصه زمین است. رازی ناگشوده و سر به مهر که به قول حکیم طوسی - فردوسی - دست‌یابی به پاسخ مناسب مشروط به گذر از نشئه دنیا و نیل به نشئه آخرت است.

همه تا در آرزو رفته فراز

به کس و نشد این در راز باز

به رفتن مگر بهتر آیدت جای

چو آرام‌گیری به دیگر سرای

این پرسش ذاتی برخاسته از روح بی‌قرار آدمی است که همواره سر در پی کشف راز هستی دارد و همین جستجو و تمنا او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و به عنوان جوینده و کاشف راز معرفی می‌نماید. تلاش و مجاهده متفکران و بزرگان اهل معرفت همواره مصروف نیل به راز بزرگ هستی، پرسش از وجود و حقیقت هستی است.

اما در وجه دوم، این پرسش متوجه سرانجام زندگی در عرصه خاک، فصل پایانی حیات و آخرین مرحله از زیستن در زمین (در دو وجه شخصی و عمومی) قبل از ورود به عالم آخرت است.

چنانکه اشاره شد «بینش اساطیری» به نحوی و «ادیان، ملل و مذاهب آسمانی» به نحوی و «نحله‌ها و فرق غیردینی» نیز به نحو دیگر

سعی در پاسخگویی به این پرسش‌ها داشته‌اند چنانکه هر یک «تصویری» از «آینده» را برای پیروان خود ترسیم نموده و ویژگی‌های آن را برشمرده‌اند.

امهات منابع فرهنگی و دینی شرقی - به ویژه اسلامی - ناظر بر پاسخ حقیقی به «پرسش انسان» است. پرسش از حقیقت هستی، راز هستی و بالاخره سرانجام آمدن و شدن، پاسخ دین به این پرسش عاری و پیراسته از «خودباوری»، «نیست‌انگاری» و «رویکرد به دنیا» است.

این پرسش متعلق به انسانی است که «متذکر مرگ» است و در امان از آلودگی به زندگی‌ای مملو از غفلت و رفاه، او که رویی به قبرستان و نگاهی به مرگ دارد و در مجاهدتی بزرگ در پی جستن راهی برای رویارو شدن با مرگ، کشف راز و نیل به رستگاری است. در عصری که بشر مبتلای خودبنیادی است و خود را «فعال ما یشاء» می‌شناسد و مستغنی از کلام آسمانی، از این پرسش خبری نیست و در مقابل گریز و غفلت از این پرسش از سر و روی انسان می‌بارد. همه آنچه پیرامون او را گرفته نیز به نحوی بر گستره غفلت او از «مرگ» می‌افزاید. به قول استاد سید احمد فردید، «زندگی مرگ‌آلودی که انسان در آن گورستان را فراموش می‌کند^۱»، «این زندگی منتهی به لذت‌پرستی، اراده معطوف به قدرت به مرض و بیماری می‌انجامد»^۲. در این نوع از زندگی که تمامیت «تاریخ غرب» را جلوه‌گر می‌سازد، انسان در پی رفاه و غافل از مرگ است. سیری تمام در ظاهر و ظاهرپرستی و رفت‌وآمدی تمام در باطل. این جمله شگفت استاد فردید، پرده از واقعیتی شگفت‌تر نیز بر می‌دارد: در این وضع و تاریخ، مستضعف نیز می‌خواهد جای زندگی مرفه و مرضناک بورژوازی را بگیرد. گوئیا گوی سبقت را همگان از هم می‌ربایند.

در این نحوه از «زندگی کثیف»، همه «نگرانی» روح که حاصل دریدن پرده غفلت و پندار است، مبدل به «دغدغه و خلجان نفسانی» می‌شود. و همه هم انسان مصروف دنیا و «عمل» بی‌فکر و ذکر برای تصرف و تملک دنیا. هیئات که «شرق» و «انسان شرقی» در وقت غلبه، سیطره پررنگ «تاریخ غربی» در سایه و حاشیه فرو رفته است. انسان شرقی هم دیگر شناسای شرق نیست. در غفلت از حقیقت شرق و دینداری سر در پی رفاه و مدرنیته و دنیامداری گذراسته است و به تبع روشنفکران و فراماسونرها و اولاد اسرائیل، دریافته‌ها و معارف دینی را با ادب و ادبیات غربی ترجمه می‌کند؛ جملگی را سکولاریزه می‌سازد، دنیوی می‌کند، ترجمه‌ای دنیوی و صرفاً این جهانی از دین و اقوال اولیای دین ارائه می‌دهد تا با آسودگی خاطر سیر در «فرهنگ و مدنیت» غربی کند.

در چنین وضعی انسان شرقی در غفلت تام، جمله مفاهیم دینی را از درون تهی و معادل نفسانی و شیطانی غربی را بر آن حقایق اصیل پوشاند و دست آخر خود را به ظاهری بدون باطن دلخوش می‌سازد.

به اقتضای این تاریخ و حسب غفلت از تفکر و تأمل درباره امور کلی، انسان غربی مشغول و مبتلا به امور جزئی شد و تلاشی پیگیر و لاینقطع را برای نیل به قدرت، بهشت زمینی و آبادانی دنیا آغاز کرد. تا آنجا که این میل نفسانی در «مرکز توجه» او قرار گرفت و به تبع این وضع، نزاع قدرت‌طلبانه برای تغییر عالم و تصرف در زمین در گرفت و شاید بتوان این عصر را با عنوان «عصر جدال و رقابت ایدئولوژی‌ها»^۳ شناخت که در عصر مدرن در قالب کلکسیون و مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های سیاسی اجتماعی - بریده و منقطع از تفکر و دین - در اندیشه و هوای تغییر جهان ارائه شدند. طی پنج قرن گذشته و پس از رنسانس در اروپا - و دویست سال اخیر در شرق و سرزمین‌های اسلامی تمامی هم انسان معطوف به انکار ساحت معنوی و عرشی عالم شده است. همه چیز در یک نسبیت‌انگاری (relativism) وحشتناک فراموش شده است. هیچ چیز قابل اطمینان و یقینی جز اراده و احوای نفسانی انسان وجود ندارد^۴.

سوسیالیسم، فاشیسم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی، جملگی به عنوان ایدئولوژی‌های مبتنی بر تفسیر اومانستی و انسان مداری از عالم و آدم، بارزترین دستورات عمل‌های سیاسی و اجتماعی قرون جدید را پیشنهاد و سال‌های متمادی بشر مفلوک را به خود مشغول کردند. جمله این ایدئولوژی‌ها به قول «مارکس» با هدف تغییر جهان پای در میدان گذاردند و میدان پرکشمکش و پرغوغایی را ایجاد کردند.

سلب حیثیت معنوی از هستی در تاریخ جدید غربی، انسان را از «تعهد دینی» آزاد ساخت لیکن سرگشتگی و حیرانی را روزی او ساخت تا در اشتغال بی‌وقفه در «سیاست، توسعه، مدرنیته و نزاع بی‌پایان قدرت‌طلبانه» همه هستی و سرمایه‌های وجود خود را از دست بدهد. با مطالعه‌ای ساده در تاریخ ایدئولوژی می‌توان دریافت که ارمغان جمله ایدئولوژی‌ها در چهار عبارت ساده: بازی سیاسی، تلاش برای توسعه، شهوت مدرنیته و بالاخره نزاع بی‌پایان برای قدرت بیشتر خلاصه می‌شود.

این همه به معنی اشتغال مداوم به «عمل»، بدون اتکا به «نظر» و نوعی عمل‌زدگی (پراگماتیسم) بی‌وقفه بود که طریق هرگونه آگاهی و معرفت از طریق تفکر و دین را برای انسان سد کرد.

شاید به همین جهت است که انسان علی‌رغم دستیابی به تکنیک و تکنولوژی، همه آرامش جان را از دست داده است. این سخن ناظر بر تأیید و تأکید بی‌عملی و «انفعال» نیست. عمل در تاریخ بحران‌زده غربی، ناظر بر هیچ حکمت، دین و حتی فلسفه به معنی اصیل لفظ نیست. این عمل، متکی به صورتی و سایه‌ای از تفکر فلسفی یعنی ایدئولوژی (غاصب دین و حکمت) عین ظهور امارگی نفس است. ورنه از دوران کهن و در میان متقدمین از میان فلاسفه، «سیاست مدینه» به عنوان «حکمت عملی» با تکیه بر حکمت نظری امر تدبیر در امور ملکی و تنظیم مناسبات و معاملات مردم را عهده‌دار بوده است. در واقع همراهی و پیوستگی تمام میان عمل و نظر به تمامی اعمال معنی و سمت و سوی متعالی و حکیمانه می‌بخشید و مانع از ظهور و بروز آمادگی و در نتیجه اغتشاش و بحران مناسبات می‌شد.

«ایدئولوژی» به عنوان نظام‌نامه و پشتوانه ضعیف، نفسانی و سست عمل در تاریخ معاصر، متکی به خودبنیادی است. از این رو، این عمل، ره به دیاری روشن و سرانجامی میمون نمی‌پوید. به عبارتی این عمل، عمل علی(ع) و انبیای عظام الهی نیست که مترادف با «طاعت» باشد. تکیه‌گاه عمل - اطاعت و بندگی - در حوزه معارف دینی دیانت و معرفت است و از همین منظر، تجلی بندگی در عمل فردی و جزئی، منجر به ظهور «عبودیت» و «اراده معطوف به حق» می‌شود.

حسب سنت لایتغیر هستی ۷، عمل متکی به ایدئولوژی بریده از دیانت، عین انانیت و خودبنیادی است و بحران نتیجه قطعی و محتوم

آن. ۸

حاصل محتوم ایدئولوژی به هر نحو و صرف نظر از عنوان و مبدع آن، «اراده معطوف به قدرت»، امپریالیسم و استکبار ورزی است. خواه در هیتلر ظهور کند و یا موسولینی و یا کاپیتال دموکراسی امریکایی.

نتیجه:

• احیاء منابع کهن فلسفی یونان

• مشاهده تجربه پیشرفت مسلمین

• شکل‌گیری بوژروازی

• ایجاد انگیزه برای تغییر

نتیجه:

• جنبش عقلی رنسانس ۱۷۰۰-۱۴۰۰

• جنبش امانیسم ۱۵۱۷-۱۴۶۹

• پروتستانتیزم ۱۵۶۴-۱۵۱۷

• روشنگری ۱۹۰۰-۱۷۰۰

• انقلاب فرانسه ۱۸۱۵-۱۷۸۸

نتیجه:

• تولد نظام معرفتی جدید

• بسط فرهنگ غربی و لیبرالیسم

• شکل‌گیری امریکا

• شروع استعمارگری

• غلبه متدولوژی و علوم جدید

• شکل‌گیری تمدن غربی

بی‌گمان بحران حاصل و محصول «تزاحم و بن‌بست» است و درهم ریختگی، آشوب و انفعال محصول طبیعی و ناگزیر آن. خروج از اعتدال و مشی در طریق افراط و تفریط و تبدیل شدن «خودکامگی و خودبنیادی» به مشی عمومی مردم در خود و با خود تزاحم، بن‌بست و بحران را خواهد داشت.

اگرچه در هر دوره‌ای حسب شرایط مختلف نحوی بحران و تزاحم گریبان‌آینای بشر را گرفته لیکن انباشت بحران و چندوجهی بودن آن در یک مقطع ویژه‌ی زمانی ما را متذکر ظهور تمام‌قد بحران و بن‌بست ساخته است.

تا پیش از این گرچه خودکامگی و خودبنیادی انسان بریده از وحی و غافل از غیب عالم و عالم غیبی را با «مسایلی» رو به رو می‌ساخت اما شیفتگی در برابر دستاوردهای علوم جدید و تکنولوژی باعث بود تا حل مسئله را از همان دستاوردها بخواهد، لیکن در شرایطی که ما از آن گفت‌وگو می‌کنیم حل‌کننده مسئله نیز خود درگیر با بحران شده، به گونه‌ای که تصور می‌شود به تمامی انسان به برده و عبد

بی‌چون مخلوق دست خود تبدیل شده است. اما صورت‌های مختلف این بحران را در وجوه نظری، فرهنگی و تمدنی می‌توان ملاحظه کرد.

و شاید بتوان گفت فراگیری، ژرفا و چندوجهی بودن بحران مستولی و جاری در عصر حاضر نشانه‌های بارز، «تاریخ در بحران» یا «بحران در تاریخ غربی» دانست.

بحران ایدئولوژیک

در بررسی و مطالعه صورت‌های مختلف بحران که حیات فرهنگی و مادی انسان را در خود گرفته، گفت‌وگو از «بحران یا بن‌بست ایدئولوژی» را مقدم داشته‌ام. چه، بحران در صورت‌های مادی حیات و تباهی مدنیت مرهون بحران در عرصه حاکمیت است. از این نکته نمی‌توان غفلت ورزید که به دلیل نسبت و ارتباط طولی سه ساحت «تفکر، فرهنگ و تمدن»، بحران در عرصه فرهنگی، بحران در عرصه تمدن را در پی دارد به همان سان که اقوام، قبل از آنکه از حیث فرهنگی مبتلای بحران و گسست شوند، در ساحت و عرصه تفکر و نظام نظری دچار بحران می‌شوند.

این ارتباط و نسبت در انجام اصلاحات و احیاگری و انقلاب نیز وجود دارد. اصلاحات و احیا، قبل از آنکه از عرصه تمدن و مناسبات و معاملات مادی آغاز شود، در گرو اصلاحات فرهنگی و احیاگری در این ساحت است ورنه انجام هر عملی و ارائه هر نسخه‌ای بر حجم اختلاط، اغتشاش و بالاخره گستره بحران می‌افزاید. اقوامی که کپیبرداری از صورت‌های تاریخی گذشته را شرط کافی برای تجدید حیات می‌شناسند همواره در طریق بحران و ازدحام و تزاخم گام می‌زنند.

در بدو تاریخ جدید غربی، قرون ۱۵ و ۱۶م. خلع ید از دین و گسترش سکولاریزم، موجب بود تا بشر با مشی در طریق خود بنیادی، دریافت‌های حاصله از عقل کمی در تجربه‌گرایی را بی‌دخالیت حجت آسمانی و وحیانی، برای دستیابی به کمال، امنیت، عدالت و بهره‌مندی کافی بشناسد. از این رو به همین دریافت‌ها نیز برای تنظیم «مناسبات اجتماعی، سیاسی» - به عبارت دیگر سیاست مدینه - بسنده کردند. از همین جا، قراردادهای اجتماعی و میثاق‌نامه‌ها، منبع و مشرب اولیه تنظیم و تدوین مناسبات شدند به تبع این وضع و پس از آن، گونه‌های مختلف «ایدئولوژی» عهده‌دار سیاست مدینه و تنظیم مناسبات سیاسی و اجتماعی شدند و هر یک برای چندی با پیشنهاد پروژه‌های جماعت انسانی را به امید دستیابی به گونه‌ای از برخورداری، عدالت و امنیت به دنبال خود کشیدند.

در حقیقت، انسان غربی به تبع روشنفکران و برخی فیلسوفان، «خیر» را از مجرای مجموعه‌ای از ایدئولوژی‌ها جستجو کرد در حالی که آنچه از آن به عنوان «خیر» یاد می‌کرد، جز پندار نبود. چه، حسب سنت لایتغیر هستی، جمله توانایی جسمی و تراوشات ذهنی انسان، به علت نقصان و اسارت در ضعف حدود خاص ناتوان از درک همه ساحات وجود و کشف وجوه آشکار و نهان هستی بود و امکان بالقوه برآوردن عموم نیازهای مادی و فرهنگی انسان را نداشت.

اگر چه برخی پژوهشگران به دلیل توجه به بنیادهای فلسفی، ایدئولوژی را تنها به مثابه زیرساخت نظام‌های سیاسی، اجتماعی مبتنی بر رویکرد نازیسم، فاشیسم و کمونیسم می‌شناسند و لیبرالیسم را از جغرافیای ایدئولوژی‌های نامبرده که نوعی «نظام ارزشی و نگاه فلسفی» با خود و در خود دارند منفک می‌شناسند لیکن باید توجه داشت که در دوران جدید - تاریخ غربی - با سپری شدن قرون وسطی و شروع «رنسانس» در نیمه قرن پانزدهم میلادی، غرب، قدم در میدانی گذارد که هیچ‌گاه مستغنی از ایدئولوژی به مثابه «نظام خودبنیاد بشری

برای تنظیم مناسبات سیاسی اجتماعی، نگاه به آینده و اصلاح روابط مبتنی بر قوانین خود ساخته بشری» نبوده است چنانکه واسپس «نهضت اصلاح دینی» - پروتستانتیزم - در نیمه اول قرن شانزدهم میلادی، زمینه شکل‌گیری جریان «روشنگری قرن ۱۸ م.» با هدف تغییر شیوه اندیشیدن فراهم آمد. بشر غربی با گذار از منازل رنسانس، امانیسم و پروتستانتیزم به عصر روشنگری رسیده بود. عصری که اندیشه تحلیلی، انتقادی را به جای اندیشه اسطوره‌ای [و دینی] گذارد. ۸.

جمله مدافعان و منتقدان روشنگری، بر این اصل پای می‌فشارند که شالوده روشنگری قرن ۱۸ م. بینش این جهانی است و اساساً روشنگری ایدئولوژی این جهانی است. ۹.

روشنگری، به مدد نقد و جدل و تردید در تعیینات دینی، خود را از دست اصول ثابت دینی خلاص کرد تا جهان مطلوب و مفروض خود را به مدد عقل و خرد خودبنیاد بر ویرانه‌های معبد و کلیسا بسازد. ۱۰.

این بنا بر شالوده جدل و مجادله نفس آدمی استوار بود و از این رو در خود و با خود فلسفه «تجربه و تغییر دائمی» را داشت. «آنتونی آر بلاستر»، نویسنده کتاب ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب در مقدمه‌ای که برای بررسی مبانی فلسفی لیبرالیسم آورده می‌نویسد: در بیشتر متون فلسفی، فلاسفه قرن هفدهم و هجدهم به دو گروه «عقل‌گر» و «تجربه‌گر» تقسیم شده‌اند. بر این منوال دکارت، اسپینوزا و لایبنیس عقل‌گر لقب گرفته‌اند، و بیکن، هابز، لاک و بعدها هیوم، بنیانگذاران و حافظان سنت تجربه‌ای عمدتاً انگلیسی قلمداد شده‌اند. در دنیای انگلوساکسون تا به امروز حرمت تجربه‌گرایان محفوظ مانده و آثارشان مطالعه می‌شود. ۱۱.

مبانی آکادمیک تجربه‌گرایی، خود بخشی از تاریخ لیبرالیسم است. تفاوت‌های میان این دو گرایش نیز به نوبه خود برای لیبرالیسم واجد اهمیت است. گرچه برای منظور کنونی، فصل مشترک این دو سنت بیش از تفاوت‌های آنها اهمیت دارد: این فصل مشترک، تأکید بر تجربه فردی به عنوان مبانی علم و یقین است [خود بنیادی] در نظر گرفتن تجربه حسی فرد به مثابه مبانی معرفت [استغنا از وحی]، هسته تجربه‌گرایی لاک را تشکیل می‌دهد. دکارت نیز از خرد آغاز کرد.

جانشین انسان به جای حق، تبدیل دین به قانون، تصرف جایگاه ارزش‌های خدایی توسط اصالت سود و ترقی و بالاخره تبدیل مذهب به اخلاق هدونیسیم ۱۲ (لذت‌جویی، لذت‌گرایی)، چهار رکن فرهنگی و پس از آن تمدنی عصری را تشکیل دادند که از آن با عنوان «عصر جدید» یا «تاریخ جدید غرب» یاد می‌کنیم، تاریخی که اینک به تمامی در بحران گرفتار آمده است.

پی‌نوشت‌ها:

۲۰۱. قردید، احمد، دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، چاپ و نشر منظر، صص ۲۷۱ - ۲۷۰.

۳. شایان ذکر است که به دنبال ترجمه ناقص واژه «ایدئولوژی» در سال‌های اخیر نوعی اغتشاش در فهم بسیار معانی و مفاهیم فلسفی و دینی را سبب بوده است.

برای اولین بار واژه «ایدئولوژی» توسط یک پوزیتویست فرانسوی به نام «دوستوت دوتراسی» به سال ۱۷۹۶ میلادی ابداع گردید. و مراد از این واژه «علم بررسی تجربی افکار و اندیشه‌ها با روش‌های تجربه‌گرایی (امپریسم) بود.» تجربه‌گرایی بر این ایده مبتنی است که

- اطلاعات و داده‌های حسی به مبنای «شناخت» و معرفت به شمار می‌روند. کارل مارکس در سال ۱۸۴۶م. در کتاب ایدئولوژی آلمانی این واژه را مترادف «باورهای کاذب و باطل که حقیقت امور را از فهم آدمی پنهان می‌کنند به کار گرفت.
- جامعه‌شناسان سیاسی معاصر، ایدئولوژی را مترادف نظام منسجمی از آرا و افکار که مشمول گستره هستی شناختی، اخلاقی و سیاسی معاصر، ایدئولوژی را محصول عصر تجدد می‌دانند چنانکه «بشر، ژان» در کتاب ایدئولوژی چیست [ترجمه علی اسدی، شرکت سهامی انتشار، ص ۵] ایدئولوژی را اساساً محصول عصر تجدد و فراگرد دنیوی شدن فرهنگ تعریف می‌کند.
- امروزه در ایران، در ادبیات سیاسی، ایدئولوژی را حمل بر «تفکر دینی» می‌کنند.
۴. همان - ص ۴۷۰.
۵. زرشناس، شهریار، فلسفه، سیاست و ایدئولوژی.
۶. من نمی‌گویم ایدئولوژی غلط است، در غرب ایدئولوژی با تمام شدن «جهان‌بینی» شروع می‌شود و ایدئولوژی در عمل است اما عملی که نمی‌توان گفت عمل علی‌ابی طالب است. یعنی بگویم ایدئولوژی علی؛ دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان.
۷. سیر عزلت و غیبت دین از صحنه مناسبات اجتماعی و سیاسی غربی از سال‌های اولیه قرن پانزدهم میلادی با پشت سر نهادن نقاط عطف مهمی چون: رنسانس، امانیسم، نهضت اصلاح دینی و انقلاب فرانسه شروع و ساحات مختلف حیات فرهنگی و مادی را در نوردید و در قرن هجدهم با غلبه «روشنگری» به تمامی آشکار گردید.
- در سال ۱۷۹۴ م. به طور رسمی کنوانسیون ملی فرانسه به دنبال انقلاب ۱۷۸۵م. دخالت کلیسا را در امور سیاسی ممنوع ساخت و در سال ۱۹۰۵م. به دنبال آن قانون، دخالت کلیسا به حداقل رسید و نظام سکولار بر عموم نهادهای اجتماعی سایه افکند.
۸. کاسیرز، ارنست، فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله موقن، ص ۲۷.
۹. همان - ص ۲۹.
۱۰. همان - ص ۱۹.
۱۱. آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، نشر مرکز، ص ۱۹۰.
۱۲. هدونیسم - hedonism لذت‌گرایی. مذهب اصالت لذت.

تصویر منجی در رسانه های غربی

نویسنده: شاه حسینی

آنچه که ما را به انتخاب این موضوع وا می‌دارد جوی است که در دنیای امروز پیرامون بحث آخرالزمان و منجی خواسته یا ناخواسته ایجاد شده است. حدود ۲۵ یا ۳۰ سال پیش وقتی سخن از آخرالزمان و منجی آخرالزمان می‌شد شاید بعضیها می‌خندیدند و می‌گفتند این جنس حرفها متعلق است به فضای محدود شیعیان و به بچه مسلمانها توصیه می‌کردند که خیلی به این حوزه ها نپردازید. غریبها اگر کلام ما را بشتوند خنده شان می‌گیرد. و مگر نه اینست که جهان هر چه پیش رفت؛ پیشرفتها، اختراعات، جذابیتها و اکتشافات بیشتر

شد. پس برای چه ما صحبت از آخر الزمان می کنیم. تاریخ هر به جلو رفته کاملتر شده است. این منحنی سینوسی که مدام به سمت بالا و جلو می رود چرا در فرجام خود باید سقوط کند. فتنه های آخرالزمانی یعنی چه؟ عصر عصرت یعنی چه؟ چه کسی ادعا می کند که فرجام این تاریخ اینقدر تلخ است که همه عالم از ظلم و جور پر شده است و حالا یک مصلح آمده است که به داد خلائق برسد. حقیقتا کسانی که فکر می کردند بحث منجی مخصوص شیعیان هست کم نبودند. امثال الوین تافلری که دنیای آینده را زیبا مطرح می کردند و اصلا "علمی به نام فیوچرزم در مغرب زمین بوجود آمد که به علم آینده شناسی معروف شد که متخصصین این علم آینده را تعریف می کردند و بشر را واجد شرایط خاصی می دانستند پس قرار نبود آینده ایقدر تلخ باشد که بشر به منجی نیاز داشته باشد. اما امروز چه؟ آیا امروز هم وضعیت دنیا اینگونه است؟ آیا باور مند بودن سنت منجی مختص به شیعیان است؟ آیا ما هستیم که فرجام کار عالم را این همه تاریک می بینیم. حقیقت اینست که نه ما بد می بینیم و نه دیگران خوشبین حقیقت اینست که امروز اگر کسی نظر فرانسبو فوکویاما صحبت از پایان تاریخ میکند و این که عالم به نهایت رشد و ترقی در حوزه های مدرنیته رسیده است و مسیح ثانی به زعم فوکویاما متولد شده و یک لیبرال دموکرات و یک لیبرال مسیحی است. خودشان نیز به خوش باوری ۵ سال پیش خود می خندند. خیلی از باورهای ما به ضمیر ناخود آگاه ما بر می گردند در ضمیر ناخود آگاه ما قسمت های مشترک را می توان جست که حرف نظر از دین و نژاد و سرزمین در همه انسانها وجود دارد. مثلا باورمند بودن نسبت به یک ابرمرد و قهرمان. در ضمیر ناخود آگاه جمعی اکثر اقوام بشری هست. اگر ما اسفوره های کهن اقوام آفریقایی را هم بخوانیم ابرمردی را توصیف میکنند که در واقعه واجد تمام تواناییهایی فوق بشری است و در واقع به عنوان انسان آرمانی خود معرفی می کند به اساطیر ایرانی هم رجوع کنیم چنین فردی را می یابیم. حتی اقوام و ملل کم عمق و بی ریشه ای مثل آمریکا هم همین طور است آنها هم یک سوپرمنند دارند. حال چرا همه اقوام چنین ابرمردی را دارند؟ شاید نیاز به داشتن ابرمرد در نهاد ما وجود دارد که ناگزیریم بر اساس آن نیاز چنین تعریفی و ما به ازای بیرونی را عرضه کنیم شاید نیاز به یک ابرمرد در ضمیر ناخود آگاه جمعی ما نهاده شده است. در فطرت ما انتظار یک ابرمرد جایش خالی است. ریشه مشترک مفهومی مانند قربانی نیز همین موضوع را مطرح می کند. قربانی کردن یعنی گذشتن از موضوعی یا مفهومی یا موضعی یا موجودی برای رسیدن به مفهوم و موضوع برتر. از دیگر بارهای مشترک می توان باورمند بودن به عالم پس از مرگ نام برد. در باور اکثر اقوام و ادیان برای روزگار، پایانی است و قبل از فرارسیدن این پایان دوران سختی بشر در پیش است و پس از آن منجی ظاهر می کند که این منجی در فرهنگها و ادیان اسامی متفاوتی را دارد. ولی در این منجی وجود دارد تردیدی نیست و به دنبال ظهور او جدالی میان او و دشمنانش شکل می گیرد و نهایتا "دنیای آرمانی شکل می گیرد. وقتی چنین باوری را حتی در اساطیر کهن پیدا مینماییم اسطوره هایی که قبل از اسلام آمده اند مانند مصری، یونانی، هندی، آفریقایی، رومی، چینی، مشرق زمینی... به فراخور حال در می یابیم که یک ما به ازای بیرونی برای این انتظار مشترک وجود داشته است. اگر ما تشنه می شویم بابت یک ما به ازای بیرونی به نام آب است این گونه نیست که ما تشنه بشویم ولی هر چه بگردیم خداوند چیزی که عطش ما را فرو بنشانند نیافریده باشد. نفس تشنگی در ما دلالت می کند که یک ما به ازای بیرونی برای فرونشاندن تشنگی وجود دارد به نام آب. اگر باور مشترکی در ضمیر ناخود آگاه جمعی بشر (نمی گوئیم فطرت چون در حوزه دین به

مسئله پرداخته ایم. مطالب را در بین اقوام و ادیان بررسی می کنیم. (مشترک بود عقل سلیم به ما می گوید که یک مابه ازای بیرونی برای این باور مشترک وجود دارد. صرف نظر از این قیاس متیولوژیک و اسطوره ای امروزه در مغرب زمین به بحث آخرالزمان و منجی به صورت جدی نگاه می کند. شاهد بحث ما ده ها سایت اینترنتی و شبکه ماهواره است. که امروز بسیار جدی تر از ما و مسلمانان بحث آخرالزمان و منجی را البته طبق باور خود پس گیری می کنند. آنها خیلی بیشتر از ما در تصمیم گیریها، سیارتهای و زبان تبلیغات آخرالزمان فکر می کنند. انگار خیلی بیشتر از ما بوی آخرالزمان را استشمام می کنند و خیلی بیشتر از ما اخبار آخرالزمانی را طبق باور خود دنبال می کنند و خیلی بیشتر از ما صفات منجی را طبق باور خود توصیف می کنند و پیش گویی های آخرالزمانی را تفسیر می کنند. در بین اریان الهی قوم یهود دیر باز خیلی بیشتر از اقوام دیگر به بحث پیش گویی تاریخی باور و اعتقاد داشته است. اصلاً " قوم بنی اسرائیل با بحث پیش گوئی و آینده نگری از ابتدا مهزوج بوده است. قبل از ولادت حضرت موسی (ع) هم تولد ایشان پیش گویی شده بود. و بر اساس همان پیشگویی است که فرعون پسران بنی اسرائیل را می کشت و کلاً" پیشگویی کردن تعویل و تفسیرهای آینده از تخصص های بنی اسرائیل است. حتی کسانی بر این باورند که حضور قوم یهود در شبه جزیره عربستان و در منتقه یثرب یا مدینه فعلی بر مبنای یک پیشگویی تاریخی بود قوم یهود به دلیل برخی پیشگوییهای دینی خود دریافته بودند که پیامبر آخرالزمان در آن منطقه از شبه جزیره عربستان ظهور خواهد کرد. با این تصویر و تصور که این پیامبر لاجرم از بین ما بنی اسرائیل است پس ما به آن سامان هجرت کنیم تا نبی آخرالزمان از بین ما یهودیان پاک دین متولد شود. در آنجا قبایلی را تشکیل دادند، کشاورزی براه انداختند، حتی نقل است قلاع خیبر را با آن امکانات مستحکم نظامی برای حمایت از نبی آخرالزمان تدارک دیده بودند اما بعد که دیدند که نبی آخرالزمان نه از بین آنها بلکه از میان قریش برخاست از سر عناد ولجاعت وجود او را منکر شدند و با او از در ستیز درآمدند و شاید به این دلیل است که در چند جا قرآن مجید قوم یهود را در واقع قوم منفوری می داند و اینکه آنها بعضی از اسرار احوارشان را می دانند ولی کتمان می کنند پس بحث پیش گویی در قوم یهود بصورت جدی بوده و تا امروز نیز وجود دارد. امروز بصورت جدی کسانی هستند که پیشگویی های آخرالزمان را از کتاب تورات درآورده اند و بر مبنای آن تصمیم گیریهای روز را می کنند. یکی از این باورها باور به جدال نهایی خیر شر یا آرماگدون است. طبعاً" می دانیم که یهودیها در رسانه های خبری روز مغرب زمین، در سینمای هالیوود، در شبکه های خبری، در امپراطوری اطلاعات امروز غرب دست بالایی دارند. طبعاً" این پیشگوییهای دینی در محصولات خبری، فرهنگی، هنری آنها منعکس می شود. به غیر از یهودیان در مسیحیان هم فرقه ای هستند به نام اوان جلیکن یا اوام جلیستها از آنها یاد می شود. اوان جلیستها را مسیحیان تبشیری می گویند که گروه خاصی از پروتستان هستند که با باور آخر الزمانی زندگی می کنند و مدام بشارت فرا رسیدن آخر الزمان را می دهند. باور این گروه خاص مسیحیان به یهودیهای افراطی و حتی صهیونیستها بسیار نزدیک است. تا آنجا که به این دسته صهیونیستهای مسیحی نیز می گویند. حال لینگری یکی از پیشکسوتان و متفکران اوانجلیستها است. جری فالور از مشاوران فعلی رئیس جمهور آمریکا است ...

بر مبنای باور اوانجلیست‌ها الگوی آخر الزمانی دنیا عمدتاً در منطقه خاورمیانه تعریف می‌شود و منطقه فلسطین کامل اشغالی نقش مهمی دارد و جدال نهائی مسلمانان از یک سو مسیحیان و یهودیان و از سوی دیگر در می‌گیرد و معتقدند در آن نبرد نهائی که در منطقه حار مجدون (تپه ای که در بیرون اورشلیم است) تمام سپاه خیر در مقابل تمام سپاه شر قرار می‌گیرد. و نهایتاً به زعم آنها سپاه شر (که لابد مسلمانها هستند) شکست می‌خورند و البته در این برد دو سوم یهودیان کشته می‌شود. این تصور بر مبنای باور آخرالزمانی آرماگدون شکل گرفته است. اگر شما مایل به مطالعه اخبار پیشگوییهای انجیلی را در مورد آخرالزمان مطالعه کنید در کتاب مقدس باب مکاشفات یوحنا آخرالزمان را خواهید یافت. جالب است بدانید که این باور ارساله‌های اخیر بسیار رشد کرده است و هالیوود و رسانه های غربی نقش عمده ای در ترویج این تفکر داشته است. تا جایی که جوان امروز آمریکائی یا اروپائی شاید بیش از جوانان ایرانی نگاه آخرالزمانی پیدا کرده است. نگاه آخر الزمانی یعنی اینکه پایان تاریخ نزدیک است دوران فتنه فرا می‌رسد جدال نهائی بین خیر و شر در شرف وقوع است و در این نبرد باید مردانه ایستاد و در نهایت از طرفداران خیر بود. در یک باور آخرالزمانی مشترک نه تنها همه اقوام و ادیان و اساطیر به دوران فتنه های آخر الزمانی باور دارند بلکه بوجود منجی و دجال هم باورمندند منتهی صفات این منجی و دجال متفاوت است. در باور یهودیان، مسیحی که ظهور کرده (همان مسیح حقیقی) مسیح کذاب است ولی می‌گویند مسیح حقیقی در آخرالزمان فرا می‌رسد و پادشاه حقیقی قوم یهود است و قوم یهود را به سروری عالم می‌رساند. مسیحیان معتقدند که همان مسیحی که به باور آنها مصلوب شد از آسمان رجعت می‌کند با نام نازارین که همان گویش ناصری ماست و پادشاه عالم می‌شود و دشمنان را سرکوب می‌کند و زرتشتیان معتقدند که سوشیانت چنین فردی است..... هر کس باور خود را دارد. اما در باور دجال نکات قابل تاملی است : مسیحیها تلفیقی از دجال و صفیانی را معتقدند که به عنوان دشمن اصلی مسیح مطرح می‌شود. که از او به عنوان یک آنتی کرایست یا ضد مسیح نام می‌برند. به عبارت دیگر آنتی کرایست تلفیق فریبکاری و قدرت و خونریزی و ستمگری است. که در واقع سه سلسله سپاه شر است طبعاً چون دشمن را مسلمانان می‌دانند ضد مسیح آنها صفاتی را دارد که از جهتی شبیه منجی ما مسلمانان است. که ما می‌توانیم حدس بزنیم که امام زمان ما را، آنها آنتی کرایست تلقی کنند. در صورتی که در باور ما عکس این ماجرا است. در باور ما وقتی حضرت حجت ظهور می‌کنند حضرت مسیح هم رجعت می‌کنند و به ایشان اقتدا می‌منند و همین زمینه ایمان آوردن بسیاری از مسیحیان عالم می‌شود. ما نیامده ایم به قیمت اثبات امام معصوم خود پیامبر آنها را در واقع تکفیر کنیم و ضد ارزش نشان بدهیم و یا در واقع او را جال نشان دهیم ؛ ولی رقیب این کار را می‌کند و از طریق رسانه های تصویری کاملاً سعی دارد ولو غیر مستقیم تصویر دجال یا آنتی کرایست را با تصویر امام زمان ما یکی کند. کافیتست در یکی از جستجوگرهای قوی اینترنتی کلماتی چون پیشگوییهای انجیل، آنتی کرایست، نازارین، و آخرالزمان را جستجو کنید تا ببینید چند ده هزار مقاله وسایت به آنها معرفی شود فرضاً سایت آرماگدون نیوز (اخبار آرماگدون) که هر روز ده ها صفحه مطلب به صورت خبر در مورد آخرالزمان عرضه می‌شود که اخبار غریبه است. فرضاً تیمی رصد می‌کند که ببینند در کجای عالم چه اتفاقی می‌افتد اگر در فلان کشور با کیفیت خاصی در زمان خاصی مثلاً خسوف خورشید حاصل شده اینها به انجیل رجوع می‌کنند اگر آیه ای شاهد مثالی بیابند که این یکی از علائم آخرالزمانی است. اگر در فلان کشور طبق نقل یا

خبری باران سیاه رنگی بارید اینها این را به عنوان یک خبر آخر زمانی در سایت منعکس می کنند. سایت دیگری به نام آرماگدون آلت (هشدار آخرالزمان) که این یکی آتش داغتری دارد. این سایت اخباری را می دهد که انگار همین فردا آخر الزمان است.

پیش از حمله آمریکا به عراق ده ها مقاله عرضه شد که یکی از علامات مقدمه آخرالزمانی است. چون عراق محل جغرافیائی بابل باستانی و یکی از پیش گوئیهای انجیل در مورد آخر الزمان اینست که بابل از نوع پدید می آید و به دلیل گناهانش نابود می شود و این حمله آمریکا یعنی نابودی همان بابل ثانی. حتی به دلایل مسخره تری بسنده می کردند که مثلاً در عراق روزنامه ای به نام بابل منتشر می گردد، که پسر بزرگ صدام سردبیر آن است. یا امروز در عراق سیگاری وجود دارد که نامش بابل است.

البته عکس این موضوع نیز وجود دارد. کسانی معتقدند که بابل ثانی همان آمریکاست و امپراطوری آمریکا به دلیل کثرت فحشا و فساد و معاصی در آخرالزمان نابود می شود به گونه ای که ما سالها از خروار های آن دود بر آسمان می رود و مردمی که از کنار با کشتی عبور می کنند حسرت می خورند که چه سرزمین آبادی بود که اینگونه ویران شد. البته در یک تحلیل این مقالات ظاهراً متفاوت، مشترکند اینکه آخرالزمان نزدیک است.

ماهواره نیز تعدادی شبکه دارد که بصورت ۲۴ ساعته برنامه های مذهبی پخش می کند که اکثر آنها به مسیحیان و یهودیان و اندکی مسلمانان متعلق است. یکی از این شبکه های بسیار معروف ماهواره TBN است، که متعلق به کلیسای اوانجلیستها می باشد (مسیحیان تبشیری) در این شبکه تمام برنامه ها بر محوریت آخرالزمان تعریف شده اند. شخصی بنام هایلینزی که از ۴۰ سال پیش بر مبنای پیش گوئیهای کتاب مقدس به عرضه اخبار آخر زمانی پرداخته است در این شبکه سخنرانی هفتگی دارد. این شخص در سخنرانی هفته اخیرشان به صراحت از نبرد دنیای مسیحیت با اسلام سخن به میان آوردند. آنقدر افراطی بود که می گفت "که چرا جرج بوش رئیس جمهور محبوب ما با سلاطین برخی کشورهای غرب مثلاً شاه اردن مذاکره کرده است ! او نمیداند که هر شاه عرب چه مار هفت خطی است و ما در نهایت باید با تک تک آنها بجنگیم. انجیل می گوید که ما باید با اینها بجنگیم چرا رئیس جمهور آمریکا با آنها مذاکره می کند ؟" در این سخنرانی تاکید می کرد " که من ۴۰ سال است که پیش گوئیهای انجیل را دنبال می کنم و بر مبنای این دانش ۴۰ ساله می گویم هیچ زمانی مثل امروز حوادث آخرالزمانی قریب الوقوع نبوده و اخبار آخرالزمانی با هم جمع نشده بودند و هیچ زمانی مثل امروز پتانسیل مرحله آخرالزمانی را نداشته است الان عصری است که تمام علائم ما در حال محقق شدن است".

پس ما باید بدانیم بر مبنای آموزه های چنین افرادی سیاستهای خارجی ابر قدرتها شکل می گیرد بسیاری از کارشناسان، حمله آمریکا به عراق را یک دیوانگی سیاسی می دانستند. پس وقتی از نگاه آخرالزمانی به این کار نگاه کنیم این کار منطقی است ؛ یعنی آمریکا در منطقه خاورمیانه پایگاههایی را می گیرد که همه در پیش گوئیهای آخرالزمانی منطبق دارند. به این صورت که آرایش نیروهایشان را به صورت آخرالزمانی چیده شود.

بسیار عجیب است رقیب به صورت جدی تر از ما این مسئله را درک کرده است و اصلاً نیز منکر نمی شوند. رقیب کاملاً آرایش جنگی می

گیرد. حتی ماجرای ۱۱ سپتامبر بر اساس یک نمایشنامه پیش گوئی شده انجام شد. نمایشنامه ای عیناً بر اساس یک پیش گوئی باز

سازی شد تا اینکه باور آخرالزمانی در باور مردم آمریکا شکل بگیرد، حتی الان در بعضی از مقالات اینترنتی علائم وقوع آخر الزمان را به علائم حتمیه و ممکن الوقوع تقسیم کرده است؛ که در یک مقاله از نظر انجیل ۲۱ علامت حتمیه برای آن نام برده است یکی از این علائم حتمیه این است پرشیا (ایران) از نوع قدرت می گیرد و یکی از چند قدرت برتر جهانی تبدیل می گردد. شما فکر می کنید طی این چند ماه این همه صر و صدا شده است که ایران سلاح اتمی دارد. درک این ماجرا که ایران سلاح اتمی ندارد بسیار سخت است برای اینکه بر مبنای آخرالزمانی ایران باید الآن این سلاح را داشته باشد. اگر این را نداشته باشد این الگو زخمی می شود و اینکه ۱۲ لشکر از ۱۲ نقطه دنیا متحد می شوند و ذیل حکومت پرشیا که قوی ترین حکومت است به سمت آرماگدون حمله می کنند و نبردهائی شکل می گیرد.

پس یعنی ایران مشغول جمع کردن دنیای اسلام به دور خود می باشد. بحث آزادی فلسطین را که مطرح کرده است و حتماً سلاح اتمی را دارد پس این آخرالزمان است یعنی الگوئی که در کنار مرزهای ما چیده می شود یک الگوی آخرالزمانی است. مشاورین نزدیک جرج بوش اعضای اصلی اوانجلیکن هستند. از خانم رایس تا جری فایلر این تفکر را دارند.

البته دراینکه آقایان در آنچه که می گویند باورمندند یا نه بحث است. که ممکن است این امور را ملئبه قرار داده باشند.

دو تحلیل وجود دارد. گروهی معتقدند این باور آخرالزمانی واقعی است بله غرب به این رسیده که آخرالزمان نزدیک است و ما باید در مقابل این آرایش عرضه اندام نماییم. واما تحلیل دوم این است که: آنها چنین باوری ندارند ولی از زمینه این باور در افکار مغرب زمین دارد سوء استفاده می کنند.

و به این دلایل سوء استفاده می کنند شما می دانید که در نظام فکری مغرب زمین ولو به تعارف بحث حقوق بشر بحث عمده ای است. حال اگر در جامعه ای باور آخرالزمانی را آنقدر بهش دامن زده شود که افکار عمومی جامعه پذیرفت که آخرالزمان بسیار نزدیک است و آن نبرد نهایی در شرف وقوع است. تلویحاً از افکار عمومی جامعه یک جور اختیار ویژه گرفته اید. یک جور رضایت عمل پر ریسک گرفته اید. که اگر در این نبرد نهایی یک خورده از اصول حقوق بشر تخطی کرده اند خیلی بر من خورده نگیر چرا که نبرد نهایی است و تکلیف بشر قرار است معلوم شود. با سپاه آنتی کرایست می جنگیم پس اگر در این نبرد یک ذره از اصول انسانی خارج شدیم وبمب ۲۰ تنی انداختیم و ۴ تا ادم بمیرند این بهای نبرد است باید پرداخت. هر ایدئولوژی ولو کمونیسم از مرام خود یک آرمانشهر تعریف می کند که اگر به این باور من عمل بشود مابه چنین فرجام طلایی می رسیم. ما مدینه فاصله های زیادی داریم مولفه های مدینه فاصله مهدوی چه تعریفی دارد. چرا این مولفه ها اینقدر ساده اند مثلاً در زمان حضرت گرگ و میش در کنار هم می ایستند و از یک چشمه آب می خورند و کسی معترض آن یکی نمیشود. در حالیکه این مثال برای فهمیدن نسبت روابط در آن زمان است و اگر به ظاهر مثال توجه شود که این برای جوان امروز هیچ جلوه ای ندارد.

آیا در آیات و روایات و اخبار ما و در این باب صحبت نشده است. آیا از فہوای سخنان آن عزیزان نمیتوان دریافت کہ مدینہ فاضلہ مہدوی و بہانہ خلقت برای این ہمہ سال صبر در بر ابر کافران تا اینکہ بہ فرجام طلائی خویش برسد چہ بودہ است و بعد اینکہ انگار حضرت می آیند

سال بیشتر نیستند و یک موجودی ایشان را می کشند و ہمہ چیز بہ پایان می رسد. خب ما چہ جوابی برای مخاطب داریم ؟ حجت خدا این ہمہ سال غائب بود کہ بعد از ۴ سال ہمہ چیز تمام شود. مثلاً چقدر دل یک جوان شیعہ با این توصیف ما می تپد. اینہا ہمہ آنجائی است کہ ما کار نکرده ایم و چون ما کار نکرده ایم فرم تحریف شدہ آن تحویل دادہ شدہ است.

شما نگاہ کنید دیگر بہ پیش گوئیہای انجیل < مکاشفات یوحنا، دانیال نبی بسندہ نکرده اند. این اواخر افکار عمومی غرب را پیش گوئیہای نوسرادموس شکل داد. و کم کم آنتی کرایست را بر مبنای پیش گوئیہای نوسرادموس تعریف کردند.

The King of Terror ((سلطان وحشت)) کہ در پیش گوئیہای نوسرادموس آمدہ است بہ اینصورت تحریف شدہ کہ از آسمان می آید و وحشت را با خود می آورد، از آسمان سخن می گوید ولی در زمین مرگ می باشد.

ما ہمین اواخر دیدیم اسامہ بن لادن و ہابی (کہ و ہابی نیست بلکہ صلفی است) میلیاردر، متحد استراتژیک آمریکا است یک دفعہ ضد آمریکائی می شود لقب امیرالمومنین بر خود می گذارد در جہان علم مخالفت در مقابل شیعہ (شیعہ خود مترقی ترین موج مبارز دنیای

اسلام است) می اندازد حتماً باید یک رقیب جعلی برای شیعہ تعریف می شود کہ بعد بحث ۱۱ سپتامبر و یکدفعہ لقب **The King of Terror** را روی اسامہ بن لادن قرار می دهند.

چطور شد اسامہ بن لادن سلطان وحشت نامیدہ شد بہ ظاہر او نیز تروریست است ولی سلطان وحشت بار معنائی دارد. نمی توان براحتی از روی آن گذشت و کم کم دیدیم کہ این آدم در منطقہ تورابورا غیب شد و بعدہا دہ ہا مقالہ اینترنتی آمد کہ او امام زمان است و غیب شدہ است غ در حالی کہ امام زمان باید از غیبت ظاہر شود. خندہ دار است.

این نشانہ این است کہ ما بہ قدر کافی بہ روز نیستیم و با موج تبلیغات غرب حرکت نمی کنیم یا واقف بہ شرایط و اسباب فرہنگی امروز خود نیستیم ؛ یا کمتر هستیم.

ما امروز در عین اینکہ تمام دانشہای سنتی را در حوزہ انتظار و ظہور و منجی آخرالزمان باید بیاموزیم و بدانیم و بہ دیگران بیاموزیم. کہ بر ما فرض است کہ باید بہ امروز خود نگاہ کنیم و بدانیم در دنیای ارتباطات اگر ما نتوانیم باور خود را بہ درستی معرفی کنیم تعریف

شدہ آن را از جانب ما تعریف خواهند کرد ؛ تعریف نکرده ما را تعریف خواهند کرد و ما چقدر مبلغ خوبی هستیم ؟ در دوران تبلیغ سرباز حضرت بودن یعنی مبلغ خوب بودن. در دوران جہاد ہم بلہ، جہادگر خوب بودن. اگر ما ۶ ماہ اخبار آخرالزمانی و منجی آخرالزمان و

سیمای منجی آخرالزمانی را در شبکہ های اطلاع رسانی رسانہ های غربی رصد کنیم. درمی یابیم کہ بسیار باورہای خرافی عجیب و غریبی دارند. تک تک آنها قابل نقد است و قابل حملہ است. و باور آخرالزمانی ما شیعیان یکی از مترقی ترین، روشنفکرانہ ترین

روشنگرانہ ترین و قابل دفاع ترین باورہای آخرالزمانی است کہ قرار نیست از چیز عجیب و غریبی صحبت کنیم. فطرت انسان امروز و

ضمیر ناخودآگاه او کهن الگوئی دارد به نام انتظار و آنرا به رسنیت شناخته است فقط مصداق را به غلط رفته اند پس ما باید معرف خوبی باشیم. از این موضوع فطری باید بتوانیم بهره ببریم و باید بتوانیم باور خودمان را که از همه باورها علمی تر است نسبت به باورهای خرافی دیگران عرضه کنیم و برتر نشان دهیم. خود را از رصد فرهنگی کارهای دیگران بی نیاز ندانیم.

نبرد انتظارها

نویسنده: علی اقلیدی نژاد

بشریت سالها است که در آرزویی بس بزرگ بی قرار است. توده های موج و عظیم انسانی هر کدام به فراخور حال و مجال دین خویش در انتظار تشکیل آرمان شهری دنیایی می باشند: جهان شهری که عدالت، رهیدگی از بند اسارتها و دلبستگی شیرین معنوی چاشنی آن باشد. از این رو اعتقاد به آخرالزمان و ظهور منجی و اصلاح گر توانمند و بزرگ جهانی از آرمان های مشترک تمام ادیان و مذاهب زنده دنیا به شمار می رود. اما این مساله در مذهب شیعه به گونه ای متمایز مطرح است. چرا که هویت اساسی شیعه و رمز ماندگاری، پویش و جوشش آن در طول تاریخ در پیوند با اندیشه سرخ حسینی و امید سبز مهدوی معنا می شود. شیعیان همواره با تنی زجر دیده و محنت کشیده ولی با چشمانی پر از انتظار، دل هایی مالا مال از نور امید و دستانی توانمند و شور آفرین، دل در گرو آمدن آن یار غائب از نظر داشته اند. در هم تنیدگی شور سرخ و انتظار سبز برای شیعه هویتی پیچیده پدید آورده است و همین ویژگی است که سبب به خطا رفتن بسیاری از تحلیل ها گشته، آنان را در دام عینیت گرایی می اندازد .

واقعه انقلاب اسلامی و بنیان های شیعی آن از سویی و از دیگر سو توان چشمگیر و طاقت بالای آن در پشت سر نهادن بحران های پدید آمده از سوی دشمنانش، نگاه بسیاری را به طرف شیعه جلب نموده است. اما آنچه دغدغه این نوشتار را فراهم ساخته است اثبات اندیشه انتظار از دیدگاه شیعه یا دیگر ادیان نیست (۱)، بلکه این مقاله در صدد است تا دیدگاه معتقدان به منجی را درباره چگونگی رسیدن وی به قدرت، مورد ملاحظه و بررسی قرار دهد .

پیشاپیش ذکر این نکته لازم است که با توجه به شرایط موجود جهانی: یعنی تسلط جهان یهودی - مسیحی بر فن آوری و سیطره مسلمانان بر بخش عظیمی از ذخایر انرژی و نقاط راهبردی دنیا، این گفتار نیز بیشترین توان خود را در این زمینه به کار خواهد گرفت .

هندوئیسم و اندیشه انتظار

پیروان هندوئیسم مانند دیگر ادیان در اصل قیام نجات بخش انسانها هیچ تردیدی روا نمی دارند و در کتاب های گوناگون خود با صراحت از آن سخن به میان می آورند. در کتاب جوک - یکی از کتب هندیان - در رابطه با ویژگی های مصلح چنین آمده است: "سر انجام دنیا به کسی برمی گردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد. (۲) " و در جای دیگر "شاکمونی" پیامبر هندوها در کتاب خود نسبت منجی را به سید خلاق می رساند و ثمره قیام وی را خاطر نشان می سازد: "پادشاهی دنیا به فرزند سید خلاق دو جهان کشن بزرگوار تمام شود. او کسی باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و بر ابرها سوار شود و دین خدا

یک دین شود و دین خدا زنده گردد. (۳) “ یا آن که هدایت انسان‌ها را از ویژگی حکومت وی دانسته و در کتاب “دداتک” این گونه می‌آورد: “دست‌حق در آید و جانشین آخر ممتاطا ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و همه‌جا خلاق را هدایت کند. (۴) ” اما جالب آن‌جا است که هندوئیسم اگر چه به رفق، مدارا، فردگرایی و گریز از اجتماع مشهور است، اما در رابطه با قیام آخر الزمان، از واژه‌هایی همچون شمشیر، هلاکت شریران و... سود می‌برد .

هندوها رهبر آخرالزمان را با نام کلکی و یکی از جلوه‌های دهگانه خدای حفظ‌کننده (ویشنو Vishnu) می‌دانند و وی را این گونه ترسیم می‌کنند: “این مظهر ویشنو در انقضای کلی یا عصر آهن سوار بر اسبی سفید، در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله‌دار در دست دارد، ظاهر می‌شود و شریران را هلاک می‌سازد و خلقت را از نو تجدید و پاکی را رجعت می‌دهد. این مظهر دهم در انتهای عالم ظهور خواهد کرد. (۵)”

اما آنچه مهم است آن است که هندوئیسم به همین میزان پیشگویی بسنده کرده، به هیچ عنوان در صدد مغلوب‌سازی اندیشه‌های رقیب برنیامده، از هندوئیسم یک اندیشه غالب و پیروز نمی‌سازد و آن را به صورت دینی جهان شمول که طاق‌بر دوش کشیدن حکومت جهانی را دارد، معرفی نمی‌کند .

زرتشتیان

در هزاره گرایی زردشتیان، انتظار ظهور سه منجی از نسل زردشت مطرح است. این اصلاح‌طلبان، یکی پس از دیگری جهان را پر از داد خواهند کرد. هوشیدر، هزار سال پس از زردشت، هوشیدر ماه دو هزار سال پس از وی و سوشیانس سه هزار سال پس از صاحب اوستا خواهد آمد و با ظهور او جهان پایان خواهد یافت (۶) .

جاماسب حکیم در کتاب جاماسب‌نامه، به نقل از زردشت جزئیات ظهور سوشیانس را می‌آورد: “مردی بیرون آید از زمین تازیان، بر آیین جد خویش با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را پر از داد کند. سوشیانس “نجات‌دهنده بزرگ” دین را به جهان رواج دهد، فقر و گرسنگی را ریشه کن سازد، ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را هم فکر، هم گفتار و هم کردار گرداند. (۷) ” و در یکی دیگر از کتاب‌های مذهبی زردشتیان این گونه می‌خوانیم: “لشکر اهریمنان با ایزدان دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد. آن‌گاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازند و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهد نشست. (۸) ” همان گونه که پیداست، در آیین زردشت اگر چه سوشیانس را از تبار زردشت می‌داند، اما در حکایتی غیر متعصبانه منجی را متدین به آیین جد خویش دانسته، سرزمین اعراب را آغاز گاه قیام معرفی می‌کند .

در رویکرد پیروان اوستابه آخرالزمان نیز مانند هندوئیسم یک نگاه حکایت‌گرایانه به چشم می‌خورد. زردشتیان ضمن آن که بر نبرد خیر و شر تاکید می‌کنند، اما به روشنی مرز آن‌ها را مشخص نمی‌سازد. از این رو نمی‌توان اندیشه هزاره گرایی زردشتیان را تفکری هم‌اورد طلب و ستیزه‌جو به شمار آورد .

آن گونه که بررسی‌ها نشان می‌دهد، پیش از اسارت قوم یهود و آوارگی آنان توسط آشوریان، اندیشه ظهور منجی در ادبیات مذهبی، غیر مذهبی، اساطیر و افسانه‌ها و روایات مکتوب و شفاهی بنی اسرائیل جایی نداشته است .

تنها در سده دوم پیش از میلاد بود که ظهور نجات بخش قوم خدا در اذهان و افکار یهود توسعه یافت (۹) و دانیال نبی به دنبال رنج‌های پیاپی قوم یهود، پایان زجرها را نوید داد: “و در ایام این پادشاهان، یهوه خدای آسمان‌ها سلطنتی را که تا ابد جاوید می‌ماند، بر پا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر غیر از بنی اسرائیل منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنت‌ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش برای همیشه پایدار و جاودان خواهد ماند.” (۱۰)

اشعیای پیامبر نیز در پیشگویی‌های خود مزده آمدن مسیح را داد و گفت: “برای ما ولدی و پسری بخشیده می‌شود که سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قادر و پدر سرمدی و سرور و سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داوود و بر کشور وی پایانی نخواهد بود، تا آن که انصاف و عدالت را برای همیشه استوار سازد. (۱۱)”

البته شایان توجه است که قوم یهود به عنوان مردمی دیندار همواره به آینده خویش امیدوار بودند و این عبارت کتاب مقدس میان یهودیان رایج بود که: “اگر چه ابتدایت صغیر بود، عاقبت تو بسیار رفیع گردد. (۱۲)” با این وجود آنان پس از نخستین ویرانی شهر قدس، همیشه در انتظار رهبر الهی، قدرتمند و پیروزی آفرین بودند تا اقتدار و شکوه “قوم برگزیده” را احیا کند .

یهودیان بر مبنای آنچه در زبور داوود آمده بود خود را وارثان به حق خداوند می‌پنداشتند. در زبور آمده است: “زیرا که شریان منقطع خواهند گشت و متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد. هان بعد از اندک زمانی شریان نخواهد بود اما حکیمان (صالحان) وارث زمین خواهند گشت و میراث آن‌ها خواهد بود تا ابد الآباد. زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد و ملعونان وی منقطع خواهند گشت. (۱۳)”

این اندیشه وقتی با پیش‌گویی‌های صریح اشعیای در هم آمیخت، نیرو و امیدی تازه در رگ‌های یهود جریان یافت. ایشان کلام اشعیای را در حافظه خود به خوبی حفظ کردند و آن را دستمایه عشق به آینده‌ای روشن و افتخارآمیز قرار دادند، آنجا که می‌گوید: “تهالی از تنه، یسی (پدر داوود) بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و روح معرفت و ترس از خداوند، خوشی او در ترس از خدا خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوش‌های خویش تنبیه نخواهد نمود، بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شریان را به نفخه لب‌های خود خواهد کشت. کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت.”

سپس اشعیای به گونه‌ای کنایه‌آمیز به صلح جهانی در آن دوران اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: “گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آن‌ها را خواهد راند... طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد

و طفل از شیر باز داشته شده، دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من، ضرر و فسادى نخواهد کرد، زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند. (۱۴)”

اما صفنیای پیامبر به نابودی رهبران دولت‌ها اشاره می‌کند و آن را مقدمه جهان شمولی دین یهود می‌داند. او می‌گوید: “به منظور گردآوری طوایف بشر بر یک دین حق، سلاطین دول مختلف را نابود کنیم. آن وقت برگردانیم به قوم‌ها لب پاکیزه را برای خواندن همگی به نام خدای و عبادت کردن ایشان به یک روش. (۱۵)”

همان گونه که تا کنون مشاهده نمودید، اندیشه حکومت جهانی مصلح بر اساس دین یهود ویژگی‌هایی متفاوت از هندوئیسم و زردشت دارد. زیرا که آنان :

۱- خود را قوم برگزیده و وارث زمین می‌دانند .

۲- منجی را از نسل داوود دانسته، از این رو وی را متدین و مروج آیین موسایی می‌پندارند .

۳- نبرد با سلاطین و دولت‌ها و نابودی آنان را مقدمه حکومت جهانی منجی یهود برمی‌شمرد .

۴- هر کس که در برابر نجات دهنده قرار گیرد شریر شمرده شده، مشمول عذاب و خذلان می‌گردد .

اگر چه تمامی این موارد، از اندیشه انتظار نجات دهنده در دین یهود، تفکری مهاجم ترسیم می‌کند اما واقعیت آن است که یهودیان در طول تاریخ به این مساله از دریچه‌ای مذهبی نگریسته، انتظار را یک وظیفه مقدس به شمار آورده‌اند، تنها پس از ورود صهیونیسم سیاسی به دنیای یهود بود که زاویه نگاه برخی یهودیان به این مساله عوض گشت و تشکیل یک حاکمیت‌سیاسی را راهگشای “عصر مسیحا” دانستند. هم اکنون صهیونیست‌ها با سوء استفاده از تغییر نگرش به وجود آمده، خود را به عنوان منتظران واقعی مسیحا معرفی کرده، در پایان مراسم سالگرد بنیانگذاری رژیم اسرائیل (پنجم ماه ایار عبری)، پس از دمیدن در شیپور عبادت، این گونه دعا می‌کنند: “اراده خداوند، خدای ما چنین باد که به لطف او شاهد سپیده دم آزادی باشیم و نفخ صور مسیحا گوش ما را نوازش دهد. (۱۶)”

بی‌گمان طرز تلقی صهیونیسم از مقوله انتظار و ظهور منجی، یکی از بینش‌های چالش آفرین و بحران‌ساز فراروی معتقدان به آخرالزمان می‌باشد. چرا که تکیه بیش از اندازه بر نژاد و قومیت، این مکتب را دچار نوعی تمامیت‌خواهی غیر عادلانه نموده، ظرفیت‌های گفت و گو را از آن گرفته است. از این رو انتظار مسیحا در اندیشه صهیونیسم دچار نوعی فلج ذاتی است که توانایی مبادله افکار و تفاهم را ندارد . (۱۷)

مسیحیان و بازگشت مسیح

اندیشه بازگشت عیسی علیه السلام یکی از باورهای جامعه مسیحیت را تشکیل می‌دهد. این شوق و انتظار در بخش‌های قدیمی‌تر عهد جدید مانند رساله اول و دوم پولس به تسالونیکیان به خوبی منعکس شده است، اما در رساله‌های بعدی مانند رساله‌های پولس به تیموتاؤس و تیتوس، همچنین رساله پطرس، به بعد اجتماعی مسیحیت توجه گشته است. این مساله از آن‌جا ناشی می‌شد که با گذشت زمان پی بردند که بازگشت مسیح بر خلاف تصور آن‌ها نزدیک نیست (۱۸)، هر چند اقلیتی از آنان بر این عقیده باقی ماندند که عیسی به

زودی خواهد آمد و حکومت هزار ساله خود را تشکیل خواهد داد: حاکمیتی که به روز داوری پایان خواهد یافت. از همین رو از دیر باز گروه‌های کوچکی به نام هزاره گرا در مسیحیت پدید آمدند که تمام سعی و تلاش خود را صرف آمادگی برای ظهور دوباره عیسی در آخر الزمان می‌کنند (۱۹) .

البته وجود آیاتی در انجیل این حالت انتظار را تشدید می‌کند و با اشاره به عدم تعیین وقت ظهور، آن را ناگهانی معرفی می‌کند. به عنوان مثال در انجیل متا از زبان عیسی علیه السلام این گونه نقل شده است که: شما نمی‌توانید زمان و موقع آمدن مرا بدانید: زیرا این فقط در ید قدرت خداست. هیچ بشری از آن لحظه “زمان ظهور” آگاهی ندارد: حتی فرشتگان، تنها خدا آگاه است. (۲۰)”

یا آن که در انجیل لوقا این چنین آمده است: “مسیح می‌گوید: همیشه آماده باشید، زیرا که من زمانی می‌آیم که شما گمان نمی‌برید. (۲۱)”

روشن نگه داشتن چراغ انتظار در لابه‌لای انجیل به چشم می‌خورد، مثلا در انجیل آمده است: “کمرهای خود را بسته و چراغ‌های خود را فروخته بدارید. باید مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند. تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او باز کنید. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که شما گمان نمی‌برید، پسر انسان می‌آید. (۲۲)”

مسیحیت ضمن تاکید بر غیر منتظره بودن بازگشت عیسی، هدف از این بازگشت را ایجاد حکومتی الهی در راستای حکومت الهی آسمان‌ها ارزیابی می‌کند (۲۳) .

علاوه بر این ظهور مسیح را یگانه راه حل برای ادامه حیات و زندگانی بر می‌شمرد (۲۴). عیسی را منجی انسان‌ها و پادشاه پادشاهان معرفی می‌کند (۲۵). وی بر اساس سخنان دانیال نبی سیستم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی و مذهبی جهان را عوض خواهد کرد و جهانی بر مبنای راه و روش خدا بنا می‌کند (۲۶). مسیحیان همچنین برای ظهور حضرت عیسی بن مریم علامات قائل می‌باشند:

“عنقریب بعد از آن آزمایش سخت، روزگاران خورشید تیره و تار می‌گردد و ماه نور خود را از دست خواهد داد و ستارگان افول خواهند کرد و قدرت‌های آسمانی نیز به لرزه در خواهند آمد و سپس آثار و علائم ظهور آن مرد آسمانی اشکار خواهد شد و سپس تمامی قبائل زمین نگران و غمگین می‌گردند و آنگاه عیسی از ابرهای آسمان با جلال و شکوه و قدرت فرو خواهد آمد. (۲۷) ”

در انجیل مرقس نیز ضمن تاکید بر مضامین گذشته، به جمع‌آوری یاران توسط مسیح اشاره شده است: “سپس عیسی با شکوه و جلال و قدرت خواهد آمد و فرشتگان تحت امر خود را به اطراف و اکناف عالم روانه خواهد کرد و منتخبان خود را از چهار گوشه جهان از بالاترین نقطه آسمان تا پایین‌ترین نقطه زمین جمع خواهد کرد. (۲۸) ”

روایات اسلامی نیز بر آمدن حضرت مسیح علیه السلام صحه می‌گذارند. از جمله آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: “والذی نفسی بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا و اماما مقسطا: سوگند به آن که جانم به دست او است به طور یقین عیسی بن مریم به عنوان داوری عادل و پیشوایی دادگر در میان شما فرود خواهد آمد. (۲۹)”

همچنین مفسران در تفسیر آیه ۱۵۹ سوره نساء آن را با بازگشت حضرت مسیح در آخر الزمان مرتبط می‌دانند و این آیه را در همین رابطه ارزیابی می‌کنند (۳۰). به هر حال مساله فرود آمدن مسیح علیه السلام و بازگشت وی در آخر الزمان از نقاط مشترک اندیشه انتظار نزد مسلمانان و مسیحیان است. البته اسلام در این رابطه منجی موعود را مهدی علیه السلام معرفی نموده، او را پیشوای آخر الزمان معرفی می‌کند: «کیف بکم (انتم) اذا نزل عیسی بن مریم فیکم و امامکم منکم: چگونه خواهید بود، آنگاه که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و پیشوای شما از خود شما باشد. (۳۱)» یا آنکه در روایتی دیگر از قول امام باقر علیه السلام نقل شده است: «ینزل قبل یوم القیامه الی الدنیا فلا یبقی اهل مله یهودی و لا نصرانی الا آمن به قبل موته و یصلی خلف المهدی: پیش از قیامت، [عیسی] به دنیا فرود می‌آید و هیچ کس از ملت یهود و مسیحی نمی‌ماند مگر آنکه پیش از مرگ به او ایمان آورد و [آن حضرت] پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌گذارد. (۳۲)»

بی‌گمان بر هر پژوهشگر آگاه روشن است که روایات اسلامی و اعتقادات مسیحی در رابطه با ظهور از نزدیکی فراوانی برخوردار می‌باشند. مقایسه خبرهای رسیده از روایات اسلامی در رابطه با پیشرفت غیر قابل تصور علوم در زمان ظهور (۳۳): ایجاد رفاه اجتماعی (۳۴): علائم ظهور (۳۵) و دیگر موارد، با آنچه آمد به روشنی این مدعا را ثابت می‌کند.

این مساله به خودی خود می‌تواند زمینه‌های گفت و گو و هم‌اندیشی بین انتظار اسلامی و مسیحی را فراهم آورد. ناگفته نماند که حتی در برخی از انجیل‌های مورد پذیرش گروهی از پروتستان‌ها، به روشنی از ظهور نجات دهنده‌ای صحبت به میان می‌آید که از فرزندان پیامبر عربی است: «مسیح در وصایای خود به شمعون پطرس می‌فرماید: ای شمعون! خدای من فرمود، تو را وصیت می‌کنم به سید انبیا که بزرگ فرزندان آدم و پیغمبران امی عربی است. او بیاید، ساعتی که فرج قوی گردد و نبوت بسیار شود و مانند سیل جهان را پر کند. (۳۶)»

بازگشت مسیح از زاویه‌ای دیگر

همان گونه که پیش از این گذشت هزاره گرایی در میان مسیحیت همواره وجود داشته است. این اندیشه اگر چه در طول تاریخ دارای اوج و افول‌های بسیار بوده است اما همینک با گذر از قرن بیستم و ورود به قرن بیست و یکم امیدهای تازه‌ای را پدید آورده است. با نگاهی به پایگاه‌های اینترنتی و حجم گسترده اطلاعات آن‌ها، شور انتظار به راحتی قابل لمس است (۳۷). این مساله به تنهایی خطر خیز نیست، اما اگر این مطلب را به علاوه وقوع انقلاب اسلامی، ادعای زمینه سازی ظهور - که به وسیله برخی روایات نیز تایید می‌شود- (۳۸)، نگاه جهان شمول اسلام، (۳۹) جذابیت‌های ذاتی شیعه و محتوای غنی آن در نظر بگیریم، مساله پیچیده‌تر خواهد شد. حال اگر به آنچه گذشت تمامیت‌طلبی غرب، نظریه جهانی سازی، اندیشه پایان تاریخ فکویاما و جنگ تمدن‌ها را بیافزاییم خواهیم دید، اندیشه انتظار یکی از میادین چالش خیز بین جهان اسلام به ویژه ایران و دنیای غرب است. ساخت فیلم‌های روز استقلال، آرمادون و ماتریس در پایان دهه نود و نوشته آداموس در دهه هشتاد نمادی از همین تقابل است. تقابلی که با گذشت زمان روز به روز جدی‌تر می‌شود.

منتظران هارمجدون (آرماگدون)

یکی از مواردی که همواره در اندیشه انتظار مسیحیت و اسلام به عنوان چالش مطرح می‌گشته است، نبرد آخر الزمان است. با نگاهی به تاریخ اروپا و آمریکا می‌بینیم که در مقاطعی حساس رهبران آنان با اشاراتی کوتاه و بسیار مبهم مطالبی را بیان می‌داشتند که حکایت‌گر اندیشه‌های درونی حاکم بر آن‌ها بوده است .

ناپلئون وقتی به دشت جرزال میان جلیله و سامریه - حوالی کرانه غربی رود اردن - رسید، گفت: "این میدان بزرگ‌ترین نبرد جهان است. (۴۰) " وی این مطلب را بر اساس آموزه‌های انجیلی ابراز داشت. اما به نظر نمی‌رسد هیچ پژوهشگر مسلمانی این گفتار وی را - که در تاریخ ثبت شده است - مورد توجه، تجزیه و تحلیل قرار داده باشد .

بیش از صد سال بعد هنگامی که فرانسه توانست با سوء استفاده از ضعف امپراطوری عثمانی، سوریه و لبنان را به دست آورد، ژنرال گورو فرمانده فرانسوی و فاتح دمشق در حالی که پای خود را با تنفر و تکبر تمام بر مزار صلاح الدین ایوبی گذاشته بود اظهار داشت: "هان ای صلاح الدین ما بازگشتیم."

این رفتار متفرعانه مخصوص این فرمانده فرانسوی نبود. آلن بی، ژنرال انگلیسی نیز که خود در جنگی دیگر در زمان جنگ جهانی اول در هارمجدون پیروزی ارزشمندی را به دست آورده بود، هنگام ورود به قدس سرمست از پیروزی خویش در برابر کنیسه قیامت ابراز داشت: "امروز جنگ‌های صلیبی به پایان رسید." این حادثه برای یهودیان از چنان اهمیتی برخوردار بود که اسرائیل زانگوئیل آن را "جنگ هشتم صلیبی" نامید (۴۱) .

در ادامه، خط سیر این اندیشه را در رفتار جنگ جویانه آیزنهاور رئیس جمهور جمهوریخواه آمریکا در دهه پنجاه پی می‌گیریم. وی اعلام کرد: "بزرگترین جنگی که در پیش داریم جنگی است برای تسخیر افکار انسان‌ها. (۴۲) " اما وی ابراز نداشت که سخن وی در واقع روشی برای تحقق نظریه حمبس برونهام در کتاب مبارزه برای جهان است که نوشته بود: "هدف ما ایجاد دولت جهانی آمریکایی است، به گونه‌ای که با دول جهان به رقابت برخیزد. (۴۳) "

در پی این طرز تفکر تند و مهار گسیخته در دهه هشتاد با جنگ ستارگان ریگان، تفکر مذهبی وی در رابطه با مشیت الهی، جنگ برای نابودی دشمنان خدا و حکومت هزار ساله مسیح (۴۴) روبرو می‌گردیم. پس از ریگان بوش - پدر - با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نظریه نظم نوین جهانی را مطرح می‌سازد و فرزندش پس از حوادث یازده سپتامبر بار دیگر با نبش قبر اندیشه‌ها و انگیزه‌های مدفون مذهبی سخن از جنگ‌های صلیبی را به میان می‌آورد و کشورهای ایران، عراق و کره شمالی را محور شرارت می‌نامد .

نگاه تفوق جویانه و نامدارای غرب نسبت به مسلمانان با فراز و نشیب‌های مصلحتی در طول چند قرن اخیر به خوبی روشن است. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا همه این اظهار نظرها اتفاقی است؟ و از نگرش لیبرالیستی غرب ناشی می‌شود یا برآیندی است از ناگفته‌های ذهنی و عقیدتی غربیان که با بیان‌های گوناگون ابراز می‌شود؟ از سوی دیگر آیا این نگاه خصمانه در اندیشه انتظار منجی آخرالزمان نیز ردپایی از خود برجا گذاشته است یا خیر؟

گریس هال سل در جستجوی پاسخ برای این پرسش‌ها کتاب "تدارک جنگ بزرگ" را به رشته تحریر در آورده است. این نویسنده

مسیحی آمریکایی به ریشه یابی دشمنی‌های غرب پرداخته، با دلایل گوناگون و مستند این نظریه را اثبات می‌کند که برخی

موضع‌گیری‌ها و رفتارهای خصمانه یا دوستانه برخی از سردمداران کشورهای قدرتمند مسیحی ناشی از یک عامل عقیدتی است. عاملی

که از سوی حرکت‌های راست افراطی مسیحی به شدت در جامعه مسیحی تبلیغ می‌گردد و تا کنون با اقبال خوبی روبه رو بوده است. این

عامل چیزی جز "آخرالزمان" نیست. نبردی که در دره مجدون رخ خواهد داد .

بر اساس این روایت عهد عتیق پیکاری بزرگ بین ارتش دویست میلیونی شرق از سوئی و از سوی دیگر ارتش یهودی - مسیحی به وقوع

خواهد پیوست. نبرد هارمجدون همزمان با بازگشت مسیح روی خواهد داد و بر اساس تاویل‌های گروهی از کشیشان پروتستان در این

جنگ از سلاح‌های هسته‌ای استفاده خواهد شد. (۴۵) "ای پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ماجوج و رئیس روش و ماشک و

توبال است، بدار و بر او نبوت نما و بگو خداوند "یهوه" چنین می‌فرماید: اینک من ای جوج رئیس روش و ماشک و توبال بر ضد تو هستم.

و تو را برگردانیده قلاب خود بر چانه‌ات می‌گذارم و تو را با تمامی لشکرت بیرون می‌آورم. اسبان و سواران که جمیع ایشان با اسلحه تمام

آراسته جمعیت عظیمی با سپرها و مجن‌ها و همگی این‌ها شمشیر به دست گرفته، فارس و کوش و فوط با ایشان و جمیع ایشان با سپر و

خود، جومرو تمامی افواجش و خاندان توجرمه از اطراف شمال با تمامی افواجش و قوم‌های بسیاری همراه تو. پس مستعد شو و تو و

تمامی جمعیت که نزد تو جمع شده‌اند. خویشتن را مهیا سازید و تو مستحفظ ایشان باش، بعد از روزهای بسیار از تو تفقد خواهد شد و

در سال‌های آخر به زمینی که از شمشیر استرداد شده است خواهی آمد که از میان قوم‌های بسیار بر کوه‌های اسرائیل که به خرابه‌های

دائمی تسلیم شده بود، جمع شده است و آن از میان قوم‌ها بیرون آورده شده و تمامی اهلس به امنیت ساکن می‌باشند. (۴۶) "

علاوه بر این آیات که به چگونگی تشکیل سپاهیان مهاجم و پایان خوش جنگ می‌پردازد، برخی دیگر جنبه‌های دهشتبار نبرد را روشن

می‌سازند: "خداوند یهوه می‌گوید در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل بر می‌آید همانا حدت خشم من به بینیم خواهد

برآمد... هر آینه در آن روز تزلزل عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد، و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که بر

زمین می‌خزند و همه مردمانی که بر روی جهانند، به حضور من خواهند لرزید و کوه‌ها سرنگون خواهد شد و صخره‌ها خواهد افتاد و

جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد گردید. (۴۷)"

در کتاب زکریای نبی به چگونگی کشته شدن جنگاوران مهاجم اشاره می‌شود: "گوشت ایشان در حالتی که بر پای‌های خود ایستاده‌اند،

کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گذاخته خواهد گردید و زبان ایشان در دهانشان کاهیده خواهد شد. (۴۸) "

شدت حادثه و تعداد کشتگان در این نبرد عظیم آن چنان زیاد است که در مکاشفه یوحنا از آن به عنوان ضیافت خداوند برای پرنده‌گان یاد

می‌شود: "و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند ندا کرده می‌گوید: بیایید و

به جهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید، تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت‌سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبان و سواران

آن‌ها و گوشت همگان را چه آزاد، چه غلام و چه صغیر و چه کبیر. (۴۹)"

این روایات عهد عتیق و انجیل شباهت بسیاری با واقعه و نبرد قرقیسیا (۵۰) در روایات شیعی دارد. برای مثال به روایتی که از امام صادق علیه السلام در همین رابطه نقل شده است توجه نمایید: “ان لله مائدة بقرقیسیاء یطلع مطلع من السماء فینادی یا طیر السماء و یا سباع الارض هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین: (۵۱) همانا برای خداوند در قرقیسیا سفره‌ای است که سروش آسمانی [از آن] خبر می‌دهد، پس ندا می‌دهد ای پرندگان آسمانی و ای درندگان زمین برای سیر گشتن از گوشت ستمکاران شتاب کنید.”

امام باقر علیه السلام نیز ضمن تاکید بر شدت واقعه می‌فرماید: “همانا واقعه برای فرزندان عباس و مروانی در قرقیسیا روی خواهد داد که نوجوان را پیر می‌کند و خداوند هر گونه یاری را از آنان دریغ داشته، به پرندگان آسمان و درندگان زمین الهام می‌کند تا از گوشت ستمگران سیر شوند. (۵۲)”

بر اساس تحلیل‌های معتقدان نبرد آخرالزمان ۲۳ جمعیت جهان طی وقایع و حوادث ظهور از بین خواهند رفت: “خداوند می‌گوید که در تمامی زمین دو حصه منقطع شده خواهند مرد و حصه سوم در آن باقی خواهند ماند و حصه سوم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفا ساختن طلا ایشان را مصفا خواهم نمود و اسم مرا خواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت: ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می‌باشد. (۵۳)” این نگاه نیز با روایات اسلامی مطابقت دارد، چرا که از امیرمؤمنان در این باره نقل شده است که “لا یخرج المهدی حتی یقتل ثلث و یموت ثلث و یرقی ثلث: مهدی زمانی خروج خواهد نمود که ۱۳ مردمان کشته شوند، ۱۳ بمیرند، ۱۳ باقی مانند. (۵۴)” مجموع روایات توراتی و انجیلی دستاویزی قابل اعتنا به دست هزاره گرایان مسیحی و پیروان تندرو مشیت الهی داده است. البته شایان توجه است که پیروان این نظریه حتی به متحدان یهودی خود نیز رحم نمی‌کنند و ضمن آن که معتقدند میلیون‌ها نفر از یهودیان در این جنگ کشته می‌شوند: آینده عده باقی مانده را چنین ترسیم می‌کنند: “پس از نبرد هارمجدون، تنها صد و چهل هزار نفر یهودی زنده خواهند ماند: و همه آنان چه مرد، چه کودک، در برابر مسیح سجده خواهند کرد و به عنوان مسیحیان نو آیین، خود به تبلیغ کلام مسیح خواهند پرداخت. (۵۵)”

با وجود اصرار معتقدان به نبرد آخرالزمان بر واژه “هارمجدون”، این کلمه تنها یک بار در انجیل مطرح شده است (۵۶)، اما با این حال این تفسیر جنگ طلبانه در جوامع مسیحی به شدت بازتاب می‌یابد، به گونه‌ای که در سال ۱۹۸۵ م. این گونه تفسیرها - که در قالب برنامه‌های تلویزیونی ارائه می‌شد - تنها در آمریکا حدود شصت میلیون مخاطب رابه خود جذب نموده بود. همچنین فروش کتاب “مرحوم سیار، بزرگ زمین” که در همین رابطه نوشته شده بود به مرز هجده میلیون نسخه رسید و در سراسر دهه هفتاد پر فروش‌ترین کتاب پس از انجیل به شمار می‌رفت (۵۷).

هم اکنون امریکاییان به بیش از هزار و چهارصد ایستگاه رادیویی که برنامه‌های مذهبی پخش می‌کنند گوش فرا می‌دهند (۵۸) و هشتاد هزار کشیش بنیاد گرای پروتستان روزانه از چهارصد ایستگاه رادیویی به تبلیغ مرام و مکتب خویش می‌پردازند. از این تعداد اکثریت آن‌ها را هواخواهان مشیت الهی (نبرد پیروزمند مسیحیان در آخرالزمان) تشکیل می‌دهند (۵۹). این مبلغان جنگ که بیشتر درباره

حمایت خداوند از مسیحیان و عظمت و آینده درخشان ایشان سخن می‌گویند، با استفاده از شبکه‌های تلویزیونی خویش هم اکنون حدود

شصت کشور را تحت پوشش برنامه‌های خود قرار داده‌اند. قابل ذکر است که یکی از ایستگاه‌های تلویزیونی مروج این نوع دیدگاه در جنوب لبنان حضور فعال دارد. یکی دیگر از فعالیت‌های در خور توجه این گروه، تربیت یکصد هزار کشیش متعصب و مدافع مسیحیت جنگ طلب می‌باشد، که عمده فعالیت خود را در آمریکا متمرکز نموده‌اند. جالب است بدانیم مفسران و تئوری پردازان این نظریه تا پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی واژه گانی همچون روش، ماشک، توبال، فارس، جومرو توجرمه را که به زعم اینان حریفان اصلی نبرد مجددون را تشکیل می‌دهند - به ترتیب بر روسیه، مسکو، توبولسک "یکی از شهرهای شوروی سابق"، ایران، شمال آفریقا یا کشورهای اروپای شرقی و قزاق‌های جنوب روسیه تطبیق می‌کردند. این گروه نسبتاً قدرتمند با توجه به اعتقادات خویش، صلح یا سازش خاورمیانه را برخلاف مشیت الهی ارزیابی می‌کنند و ضمن آن که روابط خویش را با دولت اسرائیل مستحکم می‌سازند، تشکیل رژیم صهیونیستی را مقدمه ظهور مسیح ارزیابی می‌کنند .

جری فاوول که یکی از کشیشان معروف و از رهبران این گروه‌های افراطی می‌باشد، درباره روند صلح خاورمیانه و پیمان کمپ دیوید می‌گوید: "به رغم انتظارهای خوش بینانه و دور از واقع بینی دولت ما، این قرارداد پیمان پایداری نخواهد بود. ما از صمیم قلب برای صلح در اورشلیم دعا می‌کنیم. ما به یقین بالاترین احترام‌ها را برای نخست وزیر اسرائیل و ریاست جمهوری مصر قایل هستیم، این دو نفر مردان بزرگی هستند و در این هیچ تردیدی نیست... اما هم شما، هم من می‌دانیم تا روزی که خداوندگار ما عیسی مسیح بر روی تخت داوود در اورشلیم (قدس) جلوس نکند، صلحی در خاورمیانه برقرار نخواهد شد. (۶۰)"

با تاسف بایستی اظهار داشت این دیدگاه افراطی تنها به پژوهشگران راست مسیحی و برخی کشیشان محدود نمی‌شود، بلکه رسوبات این طرز تلقی در یکی از مهمترین نظریات سیاسی - راهبردی، یعنی نظریه جنگ تمدن‌ها و در پیوند با اهداف دراز مدت قدرت‌های بزرگ به خوبی قابل مشاهده است. نظریه جنگ تمدن‌ها که استخوان بندی سیاست خارجی و دفاعی آمریکا را شکل داده است در رابطه با آینده جوامع بشری به ویژه دو تمدن اسلام و غرب، نگاهی نزدیک به مشیت طلبان مسیحی داشته، ابراز می‌دارد: "تقابل اصلی جوامع بشری برخورد فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی است. (۶۱)"

پایان سخن

از مجموع مطالب گذشته می‌توان این حقیقت را دریافت که بحث انتظار بین مثلث اسلام، مسیحیت و یهودیت و به عبارتی ادیان ابراهیمی به صورت جدی مطرح است و در این میان از آن جا که هویت شیعه در پیوند با مفهوم انتظار قوام می‌یابد و انقلاب اسلامی نیز داعیه دار همین بینش می‌باشد، می‌توان با قاطعیت اظهار داشت که بار انتظار بیش از دیگر مذاهب بر دوش شیعه دوازده امامی است. از سوی دیگر برداشت سیاسی قدرت مدارانه صهیونیست‌ها از مفهوم انتظار مسیحا و مسیحیان از بازگشت عیسی علیه السلام نقطه‌ای پرتنش را به وجود می‌آورد. در عین حال اندیشه انتظار موعود در شیعه با توجه به غنای محتوایی و گیرایی آن فرصتی طلایی را در آغاز هزاره سوم به دست آورده است. استفاده هدفدار و روشمندانانه از این فرصت‌ها می‌تواند راه را بر اندیشه‌های رقیب بسته یا دست کم آنان را

بی‌رقیب نگذارد. در برابر، بی‌توجهی و ناکارآمدی برنامه‌ها با توجه به شرایط موجود ضمن آن که راه نفوذ و هجوم را برای اندیشه‌های دیگر باز خواهد گذاشت، نتیجه‌ای جز نبرد انتظارها و پیرو آن جنگ منتظران در پی نخواهد داشت .

پی‌نوشت‌ها :

- (۱) جهت اطلاع از موضوع فوق نک: موحدیان، علی، گونه‌شناسی اندیشه موعود در ادیان مختلف، مجله هفت آسمان، ش ۱۲ و ۱۳ .
- (۲) همشهری، ویژه نامه میلاد مهدی علیه السلام، ۷۴/۱۰/۲۶: آرمان شهر در ادیان، محمد علی بزغونی، پگاه، شماره ۲۴، ص ۲ .
- (۳) مصلح جهانی، سید هادی خسروشاهی، ص ۶۰ .
- (۴) همان .
- (۵) ک: اوپانیشاد، ص ۷۳۷ .
- (۶) آشنایی با ادیان بزرگ جهان، حسین توفیقی، ص ۶۶ .
- (۷) جاماسب نامه، ص ۱۲۱، به نقل از آرمان شهر در ادیان، پگاه حوزه، ش ۲۴ .
- (۸) مصلح جهانی، ص ۵۹ .
- (۹) رضایی، عبدالعظیم، تاریخ ادیان جهان، ج ۱، چ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۰، ص ۵۲۶ .
- (۱۰) دانیال نبی، باب دوم، آیه ۴۴: در برخی ترجمه‌ها نامی از قوم بنی اسرائیل برده نشده است .
- (۱۱) کتاب اشعیا، باب ۹: ۶-۸ .
- (۱۲) ایوب، باب ۸: ۷ .
- (۱۳) زبور داوود، باب ۳۷: نک به مجموع آیات ۹، ۱۸، ۲۸، ۲۹ .
- (۱۴) اشعیا، باب ۱۱: ۱-۹ .
- (۱۵) صغیا، باب ۳: ۸-۹ .
- (۱۶) توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۰۲ .
- (۱۷) جهت اطلاع بیشتر در رابطه با تفاوت صهیونیسم توراتی و صهیونیسم سیاسی ر. ک: گارودی، روزبه، پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، ص ۵ به بعد .
- (۱۸) آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۷۰ .
- (۱۹) جهت اطلاع ر. ک: توفیقی، حسین، هزاره گرایی در فلسفه تاریخ مسیحیت، مجله موعود، شماره ۱۷، ص ۱۴-۲۰ .
- (۲۰) انجیل متا، باب ۲۴: ۳۶ .
- (۲۱) لوقا، باب ۱۲: ۴۰ .
- (۲۲) لوقا، باب ۱۲: ۳۵-۴۰ .

- (۲۳) انجیل متا، باب ۶: ۱۰ .
- (۲۴) همان، باب ۲۴: ۲ .
- (۲۵) مکاشفه، باب ۱۷: ۱۴ و باب ۱۹: ۱۶ .
- (۲۶) دانیال، باب ۲: ۴۴-۴۵ .
- (۲۷) انجیل متا، باب ۲۴: ۲۹-۳۰ .
- (۲۸) مرقس، باب ۱۳: ۲۴-۲۷ .
- (۲۹) کورانی العاملی، علی، عصر ظهور، ص ۳۴۱، به نقل از ابن حماد، الفتن (خطی)، ص ۱۶۲ .
- (۳۰) نک: مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۲: نمونه، ج ۴، ص ۲۰۴: المیزان (عربی)، ج ۵، ص ۱۴۳: همچنین در رابطه با آیات عروج و تصلیب عیسی علیه السلام نک: آل عمران/۵۵: نساء/۱۵۷-۱۵۸ .
- (۳۱) نبی اسلام صلی الله علیه و آله، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۴: همچنین نک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۳ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴ .
- (۳۲) بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹ .
- (۳۳) حدیث از امام صادق علیه السلام، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶ .
- (۳۴) بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۶۸ .
- (۳۵) نک: میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۷۷ به بعد .
- (۳۶) همشهری، ۷۴/۱۰/۲۶، به نقل از مصلح جهانی: نقل از (آرمان شهر در ادیان)، بزنونی، محمد علی، پگاه، ش ۲۴، ص ۲ .
- (۳۷) جهت اطلاع بیشتر نک: سید احمد رضا یکانی فرد، آخرالزمان، منجی گرایی در اینترنت، مجله موعود، ش ۳۱، ص ۶۴ به بعد .
- (۳۸) نک: عصر ظهور، علی کورانی، ص ۲۹۹ به بعد .
- (۳۹) لااسلام یعلوا ولا یعلی علیه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسایل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴ .
- (۴۰) تدارک جنگ بزرگ، گریس هال سل، ترجمه خسرو اسدی، ص ۵۰ .
- (۴۱) نک: نقد و نگرشی بر تلمود، ظفر الاسلام خان، ترجمه محمد رضا رحمتی، ص ۷۱ .
- (۴۲) رزاقی، احمد، تبلیغات دینی، صص ۲۰ و ۲۱ .
- (۴۳) همان .
- (۴۴) هال سل، گریس، تدارک جنگ بزرگ، ترجمه خسرو اسدی، ص ۷۴ .
- (۴۵) جهت اطلاع بیشتر در مورد چگونگی تاویل ها نک: همان .
- (۴۶) عهد عتیق، حزقیال نبی، باب ۳۸، آیات ۲-۸ .

(۴۷همان، باب ۳۸، آیات ۱۸-۲۰ .

(۴۸کتاب زکریا، باب ۱۴، آیه ۱۲ .

(۴۹مکاشفه یوحنا، باب ۱۹: ۱۷-۱۸ .

(۵۰بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۶ .

(۵۱النعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبیة، ص ۲۷۸، ح ۶۳ .

(۵۲همان، ص ۳۰۳، ح ۱۲ .

(۵۳زکریا، باب ۱۳: ۸-۹ .

(۵۴میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۵، به نقل از کنز العمال .

(۵۵تدارک جنگ بزرگ، ص ۵۴ .

(۵۶مکاشفه یوحنا، باب ۱۶: ۱۶ .

(۵۷تدارک جنگ بزرگ، ص ۱۹ .

(۵۸جهت اطلاع از نقد این گونه برنامه‌ها نک: زندگی در عیش، مردن در خوشی، نیل پستمین، ترجمه صادق طباطبایی، فصل هفتم،

ص ۲۱۹ به بعد .

(۵۹تدارک جنگ بزرگ، ص ۲۶ .

(۶۰همان، ص ۵۹، با اندکی تصرف .

(۶۱هویت، ص ۲۶: نفوذ و استحاله، ص ۲۷ .

آرماگدون ، طرحی برای آینده

سخنرانی شمس الدین رحمانی

آرماگدن و مفهوم آخرالزمان

آرماگدون نام منطقه ای در شمال غربی قدس، بین قدس و حیفا است. این کلمه ی ظاهراً اروپایی، در تورات نیز بکار رفته است. در علایم

آخر الزمان به جنگ اساسی و بزرگی اشاره شده که در این منطقه اتفاق می افتد. به دلیل اهمیت این مساله، در حوزه های مختلفی نظیر

فیلم، مقاله، کتاب و... به آرماگدون پرداخته شده که در حال حاضر به صورت یک مشرب در جهان مطرح گردیده است. برای اینکه این

بحث را گام به گام و طبقه بندی شده ادامه بدهیم، ابتدا ضروری است به بیان و تعریف برخی مفاهیم بپردازیم. مفهومی مانند آخرالزمان،

قرنها است که فرهنگ های مختلف را با انحاء مختلف به خود مشغول کرده است. این مفهوم با توجه به شرایط و اوضاع و احوال هر زمان،

مورد استفاده عده ای خاص قرار می گیرد. به عنوان مثال مفهوم آخرالزمان و دوره ظهور در ایران در مواجهه با طرز فکر های مختلف، شکل

های مختلفی پیدا کرده است. یک دسته عموم مردم بودند اما در مقابل اینها انجمن حجتیه بود که در دوره های مختلف شیوه ها و

حرکت های مختلفی از خود نشان می داد. در مورد مفاهیم دیگری نظیر جهاد و شهادت نیز همین مطلب صادق است که در مورد آن مفهوم خاص گروه های مختلف در زمان های مختلف، نظرات متفاوتی داشته باشند. علاوه بر این که بحث آخرالزمان و علایم ظهور دارای پیشینه تاریخی است، امروزه نیز بحث های جدیدی پیرامون آن مطرح می شود. لذا در بحث پیرامون این مفاهیم باید هر کدام از آنها را با دقت و لحاظ ضابطه های مختص آن مفهوم بررسی کرد تا دچار خلط مبحث نگردیم، به طوری که مساله ای را که مختص قدیم بوده، همردیف مسایل زمان حال و مساله ای را که مختص این زمان است، هم مرتبه با مسایل گذشته گردد.

هر تفکری و اندیشه اجتماعی و سیاسی باید بطور ویژه برای آینده آن تفکر یا به تعبیری در باب مسئله آخرالزمان و ظهور، دارای برنامه و تحلیلی مشخص باشد (البته این نظر تنها به ادیان مرتبط نیست). برای هر تفکر و مکتبی ضروری است که دارای یک تجزیه و تحلیل تاریخی برای گذشته، تاکتیک های کاربردی برای زمان حال و یک برنامه مدون و جامع با تعیین نقطه غایی این مسیر برای آینده، باشد. اساس تفکر دنیای کنونی با عنوان تفکر اندیشه پیشرفت و صنعت بر این مبنا است که باید همه امور این عالم را بر اساس این تفکر تفسیر و تبیین نمود. این تفکر در مواجهه با تاریخ و گذشته ها شیوه خاص، برای امروز دستور العمل ویژه و برای آینده نیز طرح و برنامه دیگری دارد. این فرایند سه گانه لازمه هر اندیشه است، خواه این تفکر مادی باشد یا غیر مادی، مذهبی باشد یا خرافی، علمی باشد یا وقتی یک اندیشه و تفکر برای مسائل مختلف تاریخی و اجتماعی نظریه پردازی می کند لزوماً باید اوضاع و احوال آینده را نیز تبیین کند.

چهار دیدگاه مهم در باب آخرالزمان

یکی از مواردی که باید در بررسی گروه های مختلف مدعی در بحث آخرالزمان مورد توجه و دقت قرار گیرد، مساله ادبیات و نوع نگرشی است که این گروه ها به آخرالزمان دارند. در دنیای فعلی چهار تفکر و اندیشه اثر گذار مطرح است که سه تا از آنها دین های بزرگ مسیحیت، یهودیت، اسلام و چهارمی تفکر و واقعیتی است که در دنیای امروز حاکم است. این ادیان با پیشینه هزاران ساله و پشتیبانی منابع مختلف فلسفی و استدلالی و پیروان فراوان، باید به تفکیک مورد بررسی قرار گیرند. یهودیان از حیث جمعیت در بین این سه دین با جمعیتی در حدود ۱۳ میلیون کمترین تعداد را دارا هستند. بسیاری از اعتقادات این دین مورد تائید اسلام و مسیحیت می باشد. یهودیت قدیمی ترین دین الهی است که تا کنون زنده است به اضافه عناصر، قدرت ها و عواملی که پیروان این دین برای تبلیغات در اختیار دارند که در جای خود قابل بررسی است.

در عصر حاضر غیر از این سه تفکر، تفکر پیشرفت علم و صنعت نیز وجود دارد که مجموعه این اندیشه دقیقاً شبیه یک ایدئولوژی عمل می کند. لذا در این تفکر برای گذشته تاریخ تجزیه و تحلیلی خاص، برای شناخت قدرتهای جهان کنونی روش ویژه و برای آینده نیز نقشه و طرح و برنامه مخصوص ارائه می دهد. تفکر اندیشه پیشرفت علم و صنعت معین می کند که با علم و با تکنولوژی و با صنعت در آینده به کجا خواهد رسید. نکته قابل تامل این است که قدرت های حاکم چه صاحب ایدئولوژی باشند و چه فاقد آن باشند، چه کاملاً سطحی باشند و چه عمیق و فلسفی باشند، به دلیل آنکه قدرت حاکم هستند برای حفظ خود و توجیه عملکردشان، حتماً برای آینده برنامه ارائه می دهند. اگر دقت کنید در تمام دولت ها و اندیشه های حاکم حتی در سطوح خیلی پایین مثل یک اداره، ملاحظه می کنید

که یک مدیر و مدیرکل نیز برای اداره زیر دستش دارای برنامه و طرح است. تفکرات و اندیشه هایی که در دنیای امروز غالب است خارج از این چهار تفکر نیست. لذا اگر راجع به تفکرات دیگری نظیر تفکرات سرخ پوستی و اندیشه های بودایی بحث نمی کنیم به دلیل این است که اینگونه تفکرات، در دنیای کنونی، از اثر و نفوذ کمتری برخوردار هستند. از بررسی این تفکرات چهار گانه، یک مفهومی از آرمادون، آخرالزمان و برنامه ها برای ما متصور خواهد شد و بعد از آن قادریم بحث های که در این زمینه مطرح می گردد را ریشه یابی نمود.

یهود، مسیحیت و اسلام

یکی از اعتقادات مسلمانان در بحث آخرالزمان، ظهور شخصی از خاندان پیامبر اکرم(ص) که هم اسم او و با مشخصات و علائم خاصی از ایشان، در آینده ای نه چندان دور است که دنیای پر از ظلم و جور را مملو از عدل می کند. اعتقاد به مفهوم آخرالزمان بگونه ای وسیع در کتب متعدد، احادیث متواتر مبتنی بر آیات قران و استدلالات فلسفی، گسترده شده است. این اعتقاد تنها به شیعیان اختصاص ندارد بلکه با اندک اختلافی در برخی مصادیق از معتقدات اهل سنت نیز می باشد. مثلاً در اینکه آن شخص موعود حتماً شخصی از نسل پیامبر و دوازدهمین امام شیعیان است، اختلافاتی وجود دارد. نظیر این ادعا در میان مسیحیان است که در دوهزار سال پیش پیغمبرشان بنام عیسی بن مریم در سن سی و چهار سالگی بعد از مبارزه با کفر و تبلیغ خداپرستی، در اثر تحریک یهودیان و بدست رومیان حاکم بر منطقه خاور میانه دستگیر و به صلیب کشیده شد. بعد از اینکه ایشان را از صلیب پایین آوردند، به آسمان رفت بطوری که از او هیچ اثر و حتی مدفنی بجا نمانده است. حضرت مسیح ابن مریم در آخرالزمان دوباره به زمین برمی گردد و آنچه را که در پی تحقق آن بود(محبت و ایثار) در زمان ظهور محقق می کند.

البته مسلمانان معتقدند که، همان شخص یهودی که سبب این کار بود، اشتهاً بجای حضرت مسیح به صلیب کشیده شد، لذا اعتقادی به اینکه حضرت عیسی را به صلیب کشیدند، ندارند. ماشیسی در زبان عبری به معنای موعود و شخصی که در آخرالزمان ظهور می کند، معادل کلمه مسیح است. به نظر یهودیان ماشیسی هنوز ظهور ننموده است و عیسی بن مریم را پیغمبر خدا نمی دانند و به عیسی(ع) توهین می کنند و در مورد ایشان اصطلاح زشت کذاب را بکار می برند. یهودیان در انتظار ظهور ماشیسی در آخرالزمان هستند تا تمام دنیا را تحت سیطره حکومت خود قرار دهد.

باید توجه نمود که در بحث های اعتقادی، اشخاص نباید میزان و معیار قرار گیرند، بلکه تنها باید در منابع تامل نمود. بنابراین ملاک برای ادعا در هر آئین و مذهبی، منابع قابل دسترسی آن مکتب و تفکر است. یهودیت و مسیحیت نیز از این قانون فوق مستثنی نیستند و برای بررسی آنها باید به منابع شان رجوع نمود. تورات، کتاب مقدس یهودیان است. نیمی از کتاب مقدس، مربوط به عهد عتیق است که مورد وثوق یهودیان و مسیحیان است. پنج بخش نخست این کتاب را تمام فرق یهودی قبول دارند. نیمه دوم این کتاب مقدس در چهار فصل، مربوط به عهد جدید است و نام انجیل بر آن نهاده شده که شرح زندگی حضرت عیسی به زبان چهار نفر از شاگردان او (متا و لوقوس و لوقا و یوحنا) می باشد. مسیحیان تمام بخشهای عهد عتیق به اضافه بخشهای عهد جدید کتاب مقدس را تائید و تصدیق می کنند. لکن

بعضی از فرقه های یهودی باقی کتاب را قبول ندارند. یهودی ها، کتاب چهل جلدی دیگری به نام تلمود را هم قبول دارند و معتقدند این کتاب تلمود، مجموعه ای از رساله های عملیه و تفاسیر تورات است که توسط علمای یهودی جمع آوری شده است. این کتاب چهل جلدی تفسیر عناصر اعتقادی یهودیان است که از قرن سوم و چهارم قبل از میلاد توسط علمای یهود نوشته شده است. این مجموعه در اختیار عموم نیست و فقط برای یهودیان قابل استفاده است. کوهن انگلیسی، مختصری از این مجموعه را جمع آوری نموده که به زبان فارسی نیز ترجمه شده و تنها منبع در دسترس دیگران است.

در بخشهایی از تورات به آینده و آخرالزمان اشاره شده که چند عبارت از آن را برای شما می خوانم:

"در روزهای آخر مردم از سرزمین های مختلف روانه کوهی که بلندترین قله دنیا است و خانه خداوند بر آن قرار دارد، خواهند شد. آنها می گویند: برویم به کوه خداوند که خانه خدای اسرائیل بر آن قرار دارد، تا خدا قوانین خود را به ما یاد دهد و ما آنها را اطاعت کنیم زیرا خداوند دستورات خود را در اوشنین صادر می کند. خداوند به جنگهای بین قومی خاتمه می دهد. شمشیر ها و نیزه های خود را به گاوآهن و خویش و اره تبدیل خواهند کرد و دیگر ملت های دنیا در فکر جنگ با یکدیگر نخواهند بود."

تسلط کوه سیحون بر تمام دنیا و خواهش مردم دنیا از ایشان برای آموختن قوانین الهی و پایان جنگ و خونریزی در دنیا، این یک پیش بینی باب میل یهودی ها و صهیونیست ها و بخشی از مسیحی ها است زیرا پیدا است که اینها پیروز دنیا هستند. اوایل تشکیل سازمان ملل، دولت شوروی سابق، مجسمه ای بزرگ از یک جوان عضلانی قوی هیکل ساخته بود و شمشیر این جوان را چنان خم کردند که پایین شمشیر به خیش مبدل شده و این مجسمه را به سازمان ملل تقدیم کردند و سازمان نیز آن را در ورودی ساختمان سازمان ملل قرار داد. با این کار سازمان ملل متحد عبارتی از تورات را که می گوید "سلطه ای از صهیونیست ها و یهودی ها بردنیا هست" تأیید نموده است. با این عمل سازمان ملل، در اذهان بیدار و آگاه دنیا چنین تلقی می گردد که این سازمان در پی تحقق چنین برنامه ای است.

در فصل دوازدهم گنجینه تلمود در اصل آخر آن با عنوان "جهان آینده" صفحه ۳۵۱ چنین آمده "انبیاء اسرائیل به کرات به روزهای آخر که هنوز فرانسیده است به دولتی که در آن عظمت ملی یهود به آخرین حد اعتلای خود خواهد رسید، اشاره نموده اند". این آینده درخشان و باشکوه در وجود شخصیت ماشیس که از جانب خداوند مامور است تا دوران جدید و شگفتی را آغاز کند، متجلی می شود.

تلمود صدها بار به ماشیس و ماموریت او اشاره می کند. فقط یک دانشمند در مورد ماشیس مردد و مشکوک است. ریپهل یکی از دانشمندان بزرگ یهود است که نظراتش در مورد تلمود کراراً ذکر می شود و تنها ایشان در مورد ماشیس با لحن مشکوک صحبت می کند. به نظر ریپهل که از دانشمندان قرن چهارم میلادی است، ملت اسرائیل ماشیسی نخواهند داشت. دانشمندان یهود متفقاً بر این باورند که ماشیس، انسانی از جانب خداوند است برای انجام وظیفه ای خاص. بر اساس برخی از روایات یهودی در آخرالزمان فردی از نسل داوود پیامبر بر سرتاسر جهان حاکم خواهد شد. به همین دلیل عده ای از صاحب نظران ماشیس را با داود پیامبر یکی می دانند. فساد اخلاقی، قحطی و جنگ در هنگام ظهور ماشیس جهان را فرا می گیرد. در صفحه ۳۵۵ تلمود چنین آمده: "ماشیس زمانی ظهور می کند که بواسطه بروز ناراحتی های سیاسی، جنگ های سخت همه جا را فرا می گیرد. جنگ های گوگ و ماگوگ".

گوگ و ماگوگ تلفظ ابری کلمه اجوج و مجوج است که در بعضی از روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است. بنده گمان می‌کنم که یهودی‌ها بسیاری از نظرات خود را تحت تاثیر معارف اسلامی تغییر دادند. مثلاً یهودی‌ها اعتقادی به معاد ندارند اما در بعضی از کتابهای خود اذعان می‌کنند که تحت تاثیر ایرانیان و بعد تحت تاثیر مسیحیت قرار گرفته‌اند. باز در صفحه ۳۵۸ تلمود در وصف دوران پرنعمت دوران ماشیس آمده: "آفتاب گرم و آب فراوان و میوه فراوان و آبادی و ثروت و صلح و آرامش و امنیت و شادمانی و اینکه دیگر مرگ در دنیا وجود نخواهد داشت". از این عبارت چنین بر می‌آید که دوران ظهور با دوران قیامت، خلط شده است. در فصل آخر تلمود، بعد از شرح دوران ماشیس، دوران قیامت کبری را توصیف می‌کند. در صفحه ۳۶۰ تلمود آمده است: "با ظهور ماشیس، ملت اسرائیل بیش از همه ملت‌ها خوشبخت خواهد شد. بسیاری از غیر یهودیان کوشش می‌کنند که به جامعه یهودی بپیوندند ولی چون محرک اصلی آنها سهم بردن از سعادت اسرائیل است، نه گرویدن به دین موسی، لذا آنها را در جامعه یهود نخواهند پذیرفت". در صفحه ۳۶۰ تلمود آمده: "پیش از گرد آمدن مجدد اقوام پراکنده اسرائیل، واقعه شگفت‌انگیز دیگری رخ می‌دهد و آن تجدید بنای شهر مقدس اوشنین است". معنای این تجدید بنا این است که باید همه آثار غیر یهودی در اوشنین برای ساختن معبد، تخریب گردد. مجدد در صفحه ۳۶۱ تلمود اذعان شده: "تجدید بنای شهر اوشنین شامل برقراری مجدد معبد بیت حمیقداش (همان بیت المقدس یا اوشنین) خواهد بود". در منابع با کلمه ی اصیلی به نام مَجِدُون مواجهیم که معادل انگلیسی آن آرماگدون است. کتاب زکریای نبی باب دوازدهم می‌نویسد: "جمع امت‌های جهان که در اوشنین گرد هم می‌آیند، در آن روز ماتم عظیمی مانند ماتم هددرنمون در همواری مَجِدُون و اوشنین رخ می‌دهد که این ماتم اهل زمین را فراخواهد گرفت.

این جمله را خواندم که بگویم مسیحیان پاکستانی نومحافظه‌کار (مسیحی صهونیستی) که امروز در آمریکا بیش از هر جایی حضور دارند، در باره جنگ بزرگ حرف می‌زنند که ریشه این عبارات نیز دقیقاً مشخص نیست. جنگی بزرگ با این همه طول و تفسیر و کتاب و فیلم و تبلیغات در منابع مسیحی و یهودی نیز وجود ندارد. ما باید علت بررسی کنیم که چرا به این موضوع دامنه می‌زنند.

انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی که از قرن ۱۸ میلادی (اوایل ۱۷۱۷) آغاز شد، قرن روشنفکری می‌نامند. در این قرن فراماسون‌ها در دنیا پخش شدند و شروع به فعالیت نمودند. علما و دانشمندان اروپایی خیلی سعی کردند که اینها را به خود جذب کنند. یک نمونه از کارهای فراماسون‌ها تالیف دایره المعارف بود. اولین دایره المعارف علمی دنیا با نام دایره المعارف دیدرو، از جمله آثار فراماسون‌ها است. با این کار اولاً تمام معارف علمی دنیا را با نگاه تجربی و پوزیتیویستی و سلیقه‌ای جمع‌آوری نمودند و ثانیاً دیگران برای دسترسی به چیزهای مورد نیازشان، می‌توانستند به راحتی به این دایره المعارف رجوع کنند، که به طور غیر مستقیم موجب اشاعه اندیشه فراماسونی می‌شد. بعد از اینکه فراماسون‌ها، کار لغت نامه نویسی را در اختیار گرفتند، در چاپ‌های بعد اطلاعات این دایره المعارف‌ها را به شکل دلخواه خود، ویرایش و تغییر دادند. بطوریکه اگر به کتابخانه‌ای که چاپ‌های مختلف یک دایره المعارف در آن موجود است، بروید، ملاحظه می‌کنید که طی چندین دهه، معنای بعضی از کلمات در چاپ‌های مختلف کاملاً تغییر نموده است. برای نمونه کلمه فاشیسم را در هر دایره المعارفی

جستجو کنید، ملاحظه می کنید که اصلاً به بحث ضد آن با یهودیت اشاره ای نشده است، حتی دیکتاتوری آن نیز بر مبنای قدرت تعریف می شود، نه لزوماً دیکتاتوری. زیرا برخی دیکتاتور ها در میان ملتها دارای محبوبیت هستند. لذا دسته بندی دیکتاتور ها را مطرح می کنند. بحث دیکتاتور محبوب و مقبولی مانند هیتلر را مطرح می کنند. در صورتیکه هیتلر شخصیتی بود که تا آخرین روز حکومت، مورد تایید همه مردم بود. این چگونه دیکتاتوری است که مورد وثوق مردم است؟ دیکتاتوری به حکومتی تعلق می گیرد که با قدرت نظامی و تحکم، آدمها را تحت سلطه می گیرد. آیا هیتلر اینچنین بوده؟ این دیکتاتوری با تعریفی که ما از دیکتاتوری داریم، متفاوت است. چرا آنها در دایره المعارف نویسی هیچ اشاره ای به ضدیت فاشیسم با یهودیت نکرده اند؟ چرا فاشیست را تنها در هیتلر خلاصه کردند؟ هیچ کدام از این دایره المعارف ها به چنین مفاهیمی اشاره نکرده اند. نظیر این جریان، در دوران مشروطیت در ادبیات فارسی روی داد. ملیت را در مقابل کلمه ملت مطرح کردند. اهل مطالعه و روحانیون، تا قبل از این دوره، کلمه ملت را به معنای آئین و اسلام و ملیت را به معنای اسلام پرستی بکار می بردند. مثلاً در قرآن تعبیر "الا ملت ابراهیم" یعنی آیین ابراهیم. لذا در دوران مشروطیت هر گاه فراماسون ها از ملیت و تحقق آن صحبت می کردند، روحانیت نیز ابراز هم عقیدگی می کردند، زیرا تصورشان از ملیت، دنباله روی از اسلام بود. آرام آرام عبارت توده مردم یا ناسیونالیسم به جای ملیت و ملت استفاده شد، در صورتیکه علما و روحانیون در دست نوشته های خود، بجای توده مردم از کلماتی نظیر خلاق و رعایا استفاده می کردند و هرگز مشاهده نشده که توده مردم را معادل ملت بکار ببرند. این تغییر آنچنان در طول زمان نا محسوس بود که امروز در جامعه ما هیچ کس کلمه ملت را معادل آئین نمی داند بلکه تلقی جامعه از ملت همان National است. مشابه این کلمات در باب مسائل سیاسی و اجتماعی بسیار زیاد است.

دکتر شریعتی و شهید مطهری، در آثارشان، معنا و کاربرد این مفاهیم را کراراً توضیح می دهند. این مفاهیم، در بسیاری از آثار و کارهای ما وجود دارد و اگر این کلمات را اصلاح نکنیم، متأسفانه شاهد این اختلافات خواهیم بود. بعنوان نمونه دیگر، کلمه اصلاحات در چند سال اخیر مورد استفاده گروه ها و احزاب مختلفی قرار می گرفت و به دلیل اینکه تعریف درستی از اصلاحات ارائه نشده بود، عده ای از آن سوء استفاده کردند.

به این ترتیب فراماسون ها با تفکر روشنفکری قرن ۱۸، اندیشه مادی پیشرفت صنعتی را رواج دادند. نتیجه اینکه، امروز بعد از ۳۰۰ سال سه ویژگی: فکر فلسفی، رفتار اخلاقی و اهل پیشرفت و ترقی بودن (آن پیشرفت و ترقی که با علم و تکنولوژی همسو باشد)، از خصیصه ها و مشخصه های اصلی شخص فراماسون شد. این اندیشه مادی آرام آرام در طول سه قرن پیش رفت، بطوریکه امروزه اندیشه قالب شناخته می شود. شگفتا که انسانهایی که در گویش، پوشش، منش و رفتار داعیه دار اسلام و مسلمانی هستند، تفکر و اندیشه مادی در مدارس و دانشگاه و مراکز علمی آنها حاکم است! البته منظور ما این نیست که تفکر اسلامی با تفکر مادی در تقابل است بلکه منظور این است که نقاط تقابل را بیابیم و تکلیف خودمان را روشن کنیم. علم و تفکر و اندیشه مادی امروز از تفکرات دکارت در سه قرن قبل نشأت گرفته است. این تفکر برای آنچه که در این عالم امکان وجود دارد، راه و روش ارائه می دهد. در واقع علم و تکنولوژی برای همه امور اعم از: بهداشت، آموزش، سیاست، روانشناسی، جامعه شناسی، علوم انسانی، روشهای آمارگیری... راهکار مشخص می کند. اندیشه و تفکرات

مادی تا آنجا پیش می رود که برای اعتقادات نیز نظریه پردازی می کند و افرادی که به این اندیشه مادی معتمد و معتقدند در دنیای کنونی تعدادشان کم نیست. این تفکر در دنیا با نام ماتریالیسم شناخته شده که متاسفانه با عناوین مختلفی نظیر تفکر دنیای صنعتی بسیاری از مسلمانان را نیز به خود مبتلا کرده است. اسلام این تفکر را به طور مطلق نفی نمی کند. اختلاف اسلام با این تفکر بر سر نحوه برنامه ریزی و سوء استفاده از این برنامه است. توجیه ساخت تجهیزات و وسایل جاسوسی، ساخت انواع قرص های شادی آور و توهم زا و... با دستاویز قرار دادن این قوانین مادی، از جمله نمونه های سوء استفاده از این قوانین است. علم و دانش مادی که بتواند برای رفع نیازهای بشری، چاره ساز شود، بسیار ممدوح است. حتی در زمینه اندیشه فلسفی نیز فقط امور مادی را نشانه گیری کند، پسندیده است. این عقلایی نیست که تمام اندیشه های مادی را تقبیح کنیم.

آلمین تافلر در کتاب موج سوم وقتی عناصر قدرت را تحلیل می کند، برای آینده هم برنامه می نویسد. ژول ورن جذاب ترین آینده نگری را ارائه داده است و آنقدر سطح این کار را پائین می آورد که از برنامه او برای کودکان کارتون ساخته می شود. کم نیستند برنامه هایی که در آن دنیایی از آینده به نمایش در می آید. داستان های جرج اورول (قلعه حیوانات) و آلدوف هاتلی به وضوح دنیای آینده را ترسیم می کنند. این تفکر برای خود ضروری می داند که برای تمام مشکلات، در زمینه های مختلف راه حلی ارائه دهد. این تفکر در تمام شئون زندگی بشر رسوخ نموده است به طوری که علم و ابزار و قوانین علمی را چاره ساز تمام خواسته ها و مشکلات می داند. در این تفکر، تکنولوژیست ها، روانشناسان، صنعتگران و ... می کوشند، تا بوسیله ابزار علم، کلیه خواسته ها، امیال و مشکلات بشری را حل و فصل نمایند. مایحتاج زندگی خود مانند گوشت را نیز با کمک علم، می خواهند بصورت مصنوعی تولید کنند. در این دنیا تولید انبوه خودرو در صنعت خودروسازی سازی مفهومی ندارد، بلکه خودرو هر کس مطابق با آنچه که او می خواهد ساخته می شود. این دیدگاهی است که تفکر اندیشه پیشرفت صنعت در مورد آینده دارد.

طراحان برنامه ای برای آینده دنیا

نکته بسیار مهمی که متاسفانه در حد شایسته ای به آن پرداخته نشده، این است که، در دنیای کنونی حق برنامه ریزی و ارائه روش برای آینده، بر عهده حاکمان و زمامداران دنیاست. در همه جا جبراً برنامه ریزی توسط حاکمیت صورت می گیرد. و به طور کلی هر آدمی به اندازه حاکمیتی که دارد، بالاجبار و منطقاً برای آینده برنامه ریزی می کند. سوال اصلی این است که، در دنیای امروز حاکمیت در دست کیست؟ حاکمیت، باید برنامه ریزی کند و برنامه ی خود را عرضه کند. این نکته اساسی را فراموش نکنیم که از خصایص برنامه هایی که برای آینده تنظیم می شوند، این است که، باید مورد اقبال جامعه باشد و این اقبال به نوع جامعه ارتباطی ندارد. قوام و ماندگاری هر برنامه ای، به پشتوانه ی آن ایده و تفکر است که در پشت این برنامه ایستاده است و این ایده را نمی توان به زور به جامعه تحمیل کرد. یکی از اشتباهات عجیبی که راجع به دین وجود دارد، برخورد تقویمی با این مقوله است. ظواهر دینی را می توان به جامعه تحمیل نمود، مثلاً کسی را به اسم دین در خیابان کتک زد اما تحمیل این اعتقاد دینی بدون استدلال و منطق و با زور امکان پذیر نیست. حال دوباره

سوال خود را مطرح می کنیم که، کدام حاکمیت قدرتمندی در دنیا است که به دلیل ذات این قدرت، باید برای آینده برنامه ریزی کند و آن برنامه را آرام و نرم در افکار جامعه نفوذ دهد؟

بعید نیست که در آینده ای نه چندان دور هر یک از قدرت های کنونی مطرح در جهان نظیر انگلستان، آمریکا، سازمان ملل و هر یک از جوامع بین المللی و یهود، این قدرت حاکمیت را در اختیار بگیرند. اگر بتوان برای سازمان ملل یا یک مجمع بین المللی، لشکر و سپاهی تعریف کرد جهت اعمال نفوذ در کشورها، این آرام آرام به همان قدرت حاکمه تبدیل می شود. یهودی های ثروتمند، صاحبان صنعت، دستگاه های تبلیغاتی و حاکم بردولت ها و سازمان ملل، در حقیقت همه از یک قماش اند.

آقای عبدالله شهبازی در کتاب "زرسالاران یهودی و فارس"، با ارائه اسناد و مدارک فراوان، نحوه ی جمع آوری سرمایه یهودیان از ۵ قرن قبل را توضیح می دهد. این کتاب بسیار دقیق و علمی است بگونه ای که در ارجاعات کتاب ایشان حتی از منابعی نظیر تاریخ تمدن ویل دورانت نیز استفاده نشده بلکه فقط از منابع دانشگاهی و موسسات تحقیقاتی استفاده شده است. این کتاب کاملاً توضیح می دهد که از ۵ قرن پیش تا به حال، چه افراد و تفکراتی (جه دینی و چه فرهنگی و ...) در کشور، چه حرکات و رفتاری داشتند؟ اینها از اقصی نقاط اروپا گرد هم آمدند و در قرن ۱۶ به انگلستان رفتند و بر این کشور تسلط یافتند. در واقع آنها، هم بر انگلستان و هم بر تمام دنیای استعماری که انگلستان یکی از شاخصه های آن است، تسلط پیدا کردند. در سال ۱۷۱۷ اقدام به راه اندازی تشکیلات فراماسونری نمودند که در حال حاضر بیش از هشت میلیون عضو دارد. امروزه، کارگزاران یهودی بسیاری از کشور ها، ۸۰ درصد برندگان جایزه صلح نوبل، بسیاری از هنرمندان بزرگ دنیا، فراماسون هستند. اینها اندیشه و فکر را هدایت می کنند. هدایت بسیاری از دانشگاه های بزرگ دنیا با فراماسون ها است. صاحبان ثروت های هنگفت در دنیا، فراماسون ها هستند. فقط به عنوان نمونه به خانواده روکید اشاره می کنیم. در مقاله ای که با کمک برخی از دوستان در مورد خانواده روکید جمع آوری کردیم به این نتیجه رسیدیم که "خانواده روکید از سه قرن قبل یعنی از قبل از ناپلئون بر اروپا و دنیا مسلط بودند و امروز هم در بزرگترین جریان های سیاسی و اقتصادی دنیا نفوذ دارند. تمام قرن ۱۹ تحت سیطره اینها بودند."

قرن نوزدهم، قری است که کارخانه های صنعتی در اروپا رشد کردند و استعمار بر تمام دنیا سایه انداخت. انقلاب صنعتی در این قرن، دنیا را تسخیر کرد. تفکر صنعتی و اندیشه پیشرفت صنعت، در قرن نوزدهم شکل گرفت. ژول ورن محصول و زائیده این قرن است. در کنار هر جایی که اثری از صنعت، اقتصاد صنعتی و رشد صنعتی به چشم می خورد، نام خانواده روکید هم وجود دارد. آقای شهبازی در این کتاب می گوید: بعد از یک دوره استعماری که چهار قرن طول کشید، چند سالی این استعمار متوقف گردید تا شروع قرن بیستم که قرن ظهور کمپانی های چند ملیتی است. کمپانی های بزرگی مانند کداک، فیلیپس، جنرال موتور و ... به اندازه چند ده برابر سرمایه ایران فروش سالیانه دارند. بیش از سه هزار کمپانی چند ملیتی در دنیا وجود دارد. شرکتی که تمام دنیا را می گرداند. چند سال پیش در هندوستان نیروگاه یکی از همین کمپانی های نشت کرد و منجر کشته و مسمومیت پنج هزار نفر شد، سالهای سال به هندی ها وعده دادند و آخر به آنه قول دادند که به هر هندی، مبلغ کمی پول بدهند و آنها قبول نکردند.

ثروت و سودی که عاید صاحبان این شرکت ها می شود، برای ما قابل تصور نیست. به عنوان نمونه ی دیگر ثروت خانواده راکفلر به حدی است که، زمین و ساختمان سازمان ملل را این خانواده به سازمان اهداء نموده است. کمک های این خانواده به سازمان ملل نیز بر کسی پوشیده نیست. علت این کمک ها چیست؟ علت این است که سالها پیش در روز اول ماه مه بدستور پدر برادران راکفلر بخاطر اعتصاب کارگران در کارخانه او به رگبار بسته شدند، لذا این روز از سوی سازمان ملل روز جهانی کارگر نامگذاری شد. مطابق اسناد و مدارک موجود، دنیای کمونیسم که در شوروی پایه گذاری شد، با پول و ثروت همین یهودی های بوجود آمد. یعنی پشتوانه مالی تبدیل روسیه تزاری به شوروی، در اکتبر سال ۱۹۱۷، شخصی یهودی با نام یعقوب شیست از ثروتمندان آمریکایی بود. در کتاب آقای شهبازی به یک واقعه تاریخی با نام پپروم اشاره شده که گروهی از روسیه بیرون می رفتند و اینها حمله می کردند و می کشتند و زخمی می کردند و غارت می کردند و بعد فرار می کردند. هنوز بعد از صدو بیست سال هویت اصلی آنها مشخص نگردیده است. ایشان معتقدند که این کار، برنامه و نقشه خود یهودیان بوده است تا با این طرح یهودیان اضافی در روسیه را به آمریکای جنوبی هدایت کنند. بر اثر این جریان، دو و نیم میلیون نفر یهودی از روسیه و اروپای شرقی به غرب مهاجرت کردند. تشکیل مافیای گوشت در شیکاگو، مافیای شراب در سرتاسر امریکا، مافیای قمارخانه های مختلف در امریکا و مافیای سینما من جمله سینمای هالیوود از اثرات این مهاجرت یهودیان است.

کتاب یهودیان و حیات اقتصاد مدرن نوشته ورنن زومبات، کتاب فوق العاده عجیبی است. این کتاب در سال ۱۹۱۱ نوشته شده و در ایران چاپ نشده است. در این کتاب، دقیقاً به عبارتی که گفتم "حاکمان دنیا یعنی یهودیان ثروتمند، صاحبان صنایع، دستگاه های تبلیغاتی، صاحبان ارتش ها و دستگاه های اطلاعاتی و دولت ها که در حقیقت یک موجوداند" اشاره می کند و ابراز می کند که این موجود به دلیل آن ثروت، بر همه این منابع یکسان اثر می کند. این موجودیت، هم یهود، هم مسیحیان صهیونیست و هم آن بخش تکنولوژی را هدایت می کند. لذا در حقیقت سه دسته از آن چهار تفکری که اشاره شد، از یک جنس و قماش می باشند و فقط اسلام با آنها متفاوت است.

انگیزه و مبنای برنامه ریزان

گفتیم که اندیشه های مختلفی که در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی بحث می کنند حتماً برنامه ی مخصوصی برای آینده دارند. سه دین الهی مطرح در دنیا و تفکر و اندیشه پیشرفت صنعت و تکنولوژی، برای آینده حرفه‌هایی دارند که مختص ذات این چهار گروه است و به امروز و دیروز و شرایط خاص مرتبط نیست. نکته مهم این بود که گروه صاحب قدرت، همیشه برای آینده برنامه ریزی می کند. این یک مساله عادی و طبیعی است که مثلاً از صاحبان تکنولوژی های مختلف و حکومت های مختلف که مدعی پیشرفت و توسعه هستند، برنامه ی آینده آنها پرسیده شود. تمام حکومتها و موسسات بین المللی برای آینده برنامه دارند. تنها یک تفاوت میان دو موجود دارد، آنجایی که این اندیشه از فکر و تفکر ما نشات می گیرد، از نظر عقلی و استدلالی برنامه ریزی برای آینده، در ذاتش نهفته است، اما آنجایی که منشا، قدرت است، در ذاتش این نهفته که اگر توانست، دلیل هم بسازد و توجیه کند. مثلاً در مسیحیت و اسلام و همه اندیشه ها و فکرها، نتیجه گیری و برنامه برای آینده، براساس اسناد و مدارک تاریخی و بحث های استدلالی و فکری صورت می گیرد. اما صاحبان قدرت برای حفظ قدرت عکس مورد بالا عمل می کنند یعنی اگر بتوانند دلیل، نشانه و معجزه درست می کنند. لذا وقتی به

حاکمیت امروز دنیا دقت می کنیم، قدرت را در اختیار صاحبان پول، ثروت، قدرت، ارتش ها و سازمان های اطلاعاتی، رسانه ها و دستگاه های تبلیغاتی و ... می بینیم که در میان اینها، یهودی، مسیحی و ... وجود دارند. در حال حاضر حاکمیت دنیا در دست یهودی ها، فراماسون ها، حکومت های قدرتمند غربی است. در این مجموعه همه عناصر بجز اسلام به چشم می خورند. چهار گروه مسیحی، یهودی، قدرتهای نظامی و بین المللی و ثروت های دنیا و تکنولوژی به یکدیگر مرتبط هستند و چون اینها یکی شدند، نوع هدف گیری و حرفشان هم یکی می شود. لذا بسیاری از برنامه ریزی هایی که توسط اینها صورت می گیرد، ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با هم دارند که این ارتباط در فیلم ها، رمان ها و ایدئولوژی ها ... قابل مشاهده است.

وقتی فکویاما در مسائل سیاسی و اقتصادی از پایان تاریخ می گوید، هیچ صدایی از یهودی ها، مسیحیان، اهل تکنولوژی و صاحبان حکومت، به منزله اعتراض بلند نمی شود. آقای هانتینگتون نیز در طرح جنگ تمدن ها که نوعی پیش بینی آینده و پایان تاریخ در آن نهفته است با هیچ اعتراض و مخالفتی روبرو نمی شود. زیرا تمام این مسایل فقط با بخشهایی از این تفکرات در تعارض است. تنها معارض، اسلام است.

مسیحیت دینی است که بیش از یک میلیارد نفر در دنیا پیرو این آئین هستند. یکی از فرق مسیحیت، کاتولیک ها هستند و پاپ رهبر کاتولیک های جهان در واتیکان زندگی می کند. در گذشته برخی از پاپ ها به شدت جریان فراماسونی و یهودی و صهیونیست ها را رد می کردند، اما این پاپ های آخری هیچ موضعی را در قبال این مسایل نشان ندادند بلکه خون حضرت عیسی (ع) را هم از گردن یهودی ها پاک کردند. فرقه دیگر مسیحیت، پروتستان است که این فرقه با تفکری که از قرن ۱۶ به بعد در دنیا حاکم است، موافق و همسو است. تفسیر و تعبیر پیروان پروتستان از اقتصاد، پیشرفت،... آن چیزی است که در دنیا حاکم است. لذا این دسته از مسیحیت، یهودی ها را خیلی خوب می دانند و حضور یهود در منطقه فلسطین را حق مسلم آنها می دانند. از اینرو در بسیاری از مسائل، نظرات کاتولیک ها را انعکاس نمی دهند. در نهادها و مجامعی که کاتولیک ها و پروتستان ها گرد هم می آیند تا تصمیمات مشترکی اتخاذ کنند، هر جایی که اختلاف پیدا می کنند، بی سر و صدا از کنار آن می گذرند، زیرا دنیای کفر ملت واحد است. اما برخی نظرات اسلام با یهود در تعارض است، دسته ای از نظرات اسلام با نظرات مسیحیان در تضاد است، برخی دستورات اسلام با اقتصاد دنیا اختلاف دارد و دسته ای با فراماسون ها و حاکمیت ها و سازمان ملل در تضاد است. از اینرو تنها دو تفکر و اندیشه اصلی در دنیا وجود دارد، یکی اسلام و در مقابل آن مسیحیت و یهود و اندیشه صنعت و تکنولوژی. البته مسلمانان نیز از اسلام برداشت های متعددی دارند مانند اسلام اندونزی، اسلام عربستان و اسلام ایران. در داخل ایران نیز همه، مسلمان و شیعه مذهب هستند اما برداشت های مختلفی از شیعه مطرح می کنند مانند برداشت انجمن حجتیه. لذا با دقت در میان مسلمانان نیز ملاحظه می کنیم که بعضی از مسلمان ها در همان مسیری حرکت می کنند که تفکر مقابل شان در آن مسیر گام نهاده است. به تعبیر دیگر این مسلمانان، تفکر تکنولوژی و تسامح با ادیان دیگر را قبول دارند. حتی به جمع بین اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی اذعان می کنند. یعنی جمع بین اسلامی که سراسر آن با ظلم و کفر سر ستیز دارد، اسلامی که در پی عدالت و خلافت مستضعفین و عدل و قسط است در مقابل اسلام ظلم و جور و ظالمین، اسلامی که در پی تحقق

حاکمیت مستضعفین و محرومان و زحمت کشان دنیا است در مقابل اسلام حاکمان زورگو و زر مدار، اسلامی که مستضعف را تنها در مسلمانان نمی بیند بلکه همه محرومین و بیچارگان دنیا را مستضعف می داند.

برنامه ای که هر یک از این گروه های چهار گانه برای آینده مشخص می کنند، انگیزه های متفاوتی در انسانها بوجود می آورد که سبب جذب سلیقه های مختلف به آن تفکر و اندیشه می شود. برنامه ای که مسیحیت برای آینده دنیا ارائه می دهد با توجه به تصویری که از حضرت عیسی(ع) دارند، تحقق دنیایی است سرشار از لطف و صفا و آرامش و صلح. یهودیان آینده دنیا را تبلیغ نمی کنند و فقط در بین خودشان معتقدند، "در آخرالزمان کوه سیحون بر همه کوهها پیروز می گردد و شریعت الهی از سیحون به همه دنیا صادر می شود. برای یهود(قوم برگزیده)، سلطه ای است بر همه دنیا." تفکر و اندیشه تکنولوژی، سه عنصر سرعت، دقت و قدرت را اساس علوم صنعتی و تکنولوژی می داند. لذا هر ابزار و وسیله تکنولوژیک حداقل داری یکی از این مولفات است. مثلاً نسل های جدید هر ابزار و ماشین صنعتی، تجهیزات آزمایشگاهی، کامپیوتر... نسبت به نسل قبل خود دارای قدرت، دقت و سرعت بیشتری هستند. این سه عنصر مورد علاقه انسان از طریق تکنولوژی به دست می آید.

امنیت و آرامش اجتماعی از اموری است که در سرشت و ذات هر انسانی نهفته است. به عبارت دیگر از اقتضات اجتماعی بودن انسان این است که قانون و قاعده ای را پیدا کند تا در زندگی خود، تحت حمایت این قانون از امنیت لازم برخوردار شود. رسیدن به این امنیت بدون وجود حاکمیتی مقتدر امکان پذیر نیست و اگر حاکمیتی در کار نباشد، اوضاع آشفته خواهد شد. لذا این مساله حاکمیت مقتدر بهترین دستاویز برای تشکیل حکومت های دیکتاتوری بوده است. برنامه ریزان حکومت های دیکتاتوری از مدت ها قبل، با ترویج و اشاعه بی نظمی و شلوغی و ناامنی در جامعه، مردم را مستعد حضور حکومتی قدرتمند می کنند تا این حکومت با هر روشی که می تواند، جامعه را از این حالت بی نظمی و ناامنی نجات دهد. مثلاً برای تغییر سلطنت قاجار به پهلوی و نشان دادن شخص رضا خان در راس امور کشور، مجلاتی نظیر "کامل و اردلان" که در آلمان چاپ می شد، زمینه را برای حضور شخصی قلدر و دیکتاتور ماب آماده می کردند. در مجلات خود چنان وانمود می کردند که تنها راه حل برای سر و سامان دادن به اوضاع و احوال مملکت وجود شخصیت قلدری مانند رضا خان است. در این مدت افکار عمومی و جریانات سیاسی را به سمتی سوق دادند که وقتی رضا شاه به قدرت رسید، کسی با او مخالفت نکرد. این روش یعنی اشاعه بی نظمی و ناامنی حربه ای بود که معاویه نیز برای تثبیت حکومت خود در مقابل حکومت حضرت امیر(ع)، بکار برده است. معاویه به افراد خونخوار و عجیبی پول می داد که با افرادشان به ایلات و قبائل و روستاها حمله کنند، بکشند، بزنند و به آتش بکشند تا ناامنی همه جا را فرا بگیرد. لذا شرایط ناامن و آشوب به سمتی پیش رفت که همان کسانی که بعد از مرگ عثمان علی(ع) وادار به قبول خلافت نمودن، اینک برای بهبود شرایط و برگشت امنیت به جامعه حاضر به پذیرش هر کسی به عنوان خلیفه بودن، خواه علی باشد، خواه معاویه.

بحث آخرالزمان در ادیان مسیحیت، یهود و اسلام با تحقیق در منابع و بازبینی دلایل مذهبی و اصولی این ادیان صورت می گیرد. تحقیق می شود که در تورات، در انجیل و در قرآن چه آمده است. اما حاکمیت امروز دنیا این کار را با ارائه یک سری دلایل خود ساخته،

انجام می دهد. حاکمیت امروز، از خود آرماگدون جدیدی ساخته است علی رغم اینکه در بعضی از کتب مسیحی و یهودی، به مساله آرماگدون اشاره شده است. مثلاً حادثه ساختگی ۱۱ سپتامبر از جمله نمونه های مرتبط با مساله آرماگدون است. یک گروه حقیقت یاب و رسمی، دولت انگلیس را مسئول انفجار های اخیر لندن معرفی کردند. لذا زمانی که این حاکمیت، سند و مدرکی برای ارائه کردن ندارد، سند و مدرک می سازد زیرا حاکمیت جهان را در اختیار دارد و باید قدرت خود را حفظ نماید. این حاکمیت، اسناد و مدارک را به نحوی تنظیم می نماید که حکومت های همفکر و هم مسلک نیز از این اسناد و مدارک استفاده نماید. مثلاً برای ازبین بردن و سرکوب روحیه جهاد و شهادت طلبی، القاعده و طالبان را درست می کنند و این فضائل را سرکوب می کنند و از طرف دیگر اندیشه مسیحی، یهودی، لیبرالیسم، پیشرفت و تکنولوژی با نام مبارزه با تروریسم، این عمل را تأیید می کنند.

دو نکته که باید به آن توجه نمود اینکه، اندیشه آرماگدونی که براساس اندیشه و تفکر حاکمیت موجود، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بوجود آمد. دوم، توصیه و سفارش برای مطالعه کتاب "مسیحیت صهیونیست و بنیاد گرای آمریکا". البته در عنوان این کتاب نام سه تفکر از تفکرات چهار گانه موجود در جهان دیده می شود. این کتاب از پروتستانتیسم قرن ۱۶ تا امروز را مورد بررسی قرار می دهد و نویسنده کوشیده است که نشان دهد، نومحافظه کاران مسیحی امریکا، به نفع صهیونیست ها قدم بر می دارند. کتاب "تدارک جنگ بزرگ" نیز در این زمینه بسیار خواندنی و پر فایده است. ویژگی این کتاب در این است که نویسنده پروتستان آن، از مسیحیان صهیونیست بوده است که به مرور زمان تغییر عقیده می دهد و بعد اذعان می کند که مسیحیان برای صهیونیست ها فعالیت می کنند. اما در کل کتاب "مسیحیت صهیونیست و بنیاد گرای آمریکا" جدیدتر و بهتر است که به بعضی از قسمت های این کتاب اشاره می شود: صفحه ۱۹: "کتاب دانیال در عهد قدیم و مکاشفه یوحنا در عهد جدید مورد تفسیر های جدیدی قرار گرفت. که براساس آن پیش از آمدن مسیح برای حکومت بر جهان در هزاره خوشبختی، دوگام عظیم برداشته خواهد شد. یکی بازگشت یهود به صهیون و دیگری ساخت مجدد هیکل سلیمان. جان کلام صهیونیست ها این است که ما می خواهیم به صهیون و اوشنین برگردیم و مقرر تخریب شده سلیمان را دوباره بنا کنیم."

در حقیقت جهش بزرگ مسیحیت یهود گرا به جنبش دینی اصلاح گرای پروتستانتیسم در قرن ۱۶ بازمی گردد. مارتین لوتر در سال ۱۵۳۳ کتاب متولد شد و در کتاب خود مینویسد، "حضرت عیسی نیز یهودی بود و این یعنی پیوند بین مسیحیت و یهودیت". پایین همان صفحه می نویسد: اندیشه رستاخیز اسرائیل در طول قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی در محافل ادبی، فلسفی و سیاسی گسترش یافت. جان لاک بنیانگذار نظریه لیبرالیسم، رسو فیلسوف قراردادهای اجتماعی و کانت و جان میلتن، همگی طرفدار اندیشه تاسیس اسرائیل بودند. ناپلئون اولین دولتمردی بود که پیشنهاد تاسیس یک دولت یهودی در فلسطین را مطرح ساخت. صفحه ۳۴: مسیحیت امریکایی از نظر سیاسی طرفدار مکتب فردگرایی (نقطه مقابل سوسیالیسم شرقی) است که اساس اندیشه لیبرالیسم در اروپا بر آن نهاده شده است. دین مدنی، یعنی دینی که براساس وحی و سنت پیغمبر نباشد. در صفحه بعد جان ریسک مورخ مشهور می گوید: در آمریکا هر جا تاریخی نوشته شود، قطعاً آن تاریخ امریکایی و یهودی است. اعتبار از دست رفته یهود توسط پروتستانتیسم به آنان بازگردانده شد. لذا

اهل عتیق، مرجع اصلی عقاید پروتستان ها قرار گرفت. همزمان با انقلاب پیوریتن ها در قرن ۱۷، آقای گراهامبل دیکتاتور انگلستان، مرز های انگلستان را بروی یهودی ها باز کرد. عملیات یهودی سازی مسیحیت به اوج خود رسید و پیوریتن ها در تکریم عهد عتیق به حدی غلو کردند که از دولت انگلستان در خواست نمودند تورات را به عنوان قانون اساسی این کشور اعلام کنند و به جای آداب مسیحیت، سنت های یهودی را جایگزین سازند. آقای "نئون سوکولو" در سال ۱۹۲۱ کتاب "تاریخ صهیونیسم" را نگاشته که این کتاب چند سال پیش به فارسی ترجمه شد. نویسنده این کتاب با یک نگاه کاملاً صهیونیستی از قرن پانزدهم انگلستان تا این زمان را بررسی می نماید . نویسنده در فصلی از این کتاب با عنوان "رشد مسیحیت راست گرا و لابی مسیحی صهیونیسم" نحوه رشد مسیحیت راست گرا در دهه هشتاد میلادی در دوران ریاست جمهوری ریگان و آمادگی ریگان برای برافروختن آرماگدون هسته ای به منظور آمادگی ظهور عیسی مسیح (ع) و شکل گیری لابی مسیحی صهیونیسم را بررسی می کند. این مسائل و بحث هایی که در حال حاضر مطرح است در زمان ریاست جمهوری ریگان بیش از هر زمان دیگری مطرح بود .

چارلز راسل فرقه "شاهدان یهو" را که یک فرقه مسیحی است را در ایالت پنسیلوانیا تاسیس کرد. راسل در سال ۱۸۸۶ (اواخر قرن نوزدهم) کتاب "عوامل سه گانه" یا "برنامه قربانی" را منتشر کرد . وی در این کتاب می گوید "پایان جهان در سال ۱۹۱۴ اتفاق می افتد" یعنی شروع جنگ جهانی دوم. در واقع آقای چارلز راسل سی سال قبل از شروع جنگ جهانی دوم تاریخ دقیق این جنگ را مشخص کرد. در این جنگ دو پدیده عمده رخ داد. یکی تبدیل روسیه به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگری فروپاشی دولت بزرگ عثمانی و تشکیل دولت های کوچکتر که یکی از این دولت ها، حکومت فلسطین و پایه ریزی دولت اسرائیل بود. صفحه ۱۰۵: "در این سال ۱۹۱۴ دوران ملت ها پایان می یابد (پایان تاریخ) و خشم خداوند از یهودیان برگرفته می شود و بر آنان واجب می شود به فلسطین بازگردند تا دولت یهود را پایه گذاری کنند. زیرا هیچ راهی برای به پا داشتن سرزمین خداوند جز بازگشت یهو به موطن خود نیست." این نظریات را آقای چارلز راسل در زمانی مطرح می کند که هنوز روسیه تزاری بر سر قدرت است و دولت بزرگ عثمانی پا برجاست و اسمی از صهیونیسم در جهان مطرح نیست. با اینکه کلیسای شاهدان یهو کلیسای مسیحی به شمار می آید، شاهدان، منکر علویت مسیح و عقیده تثلیث و معاد جسمانی حضرت مسیح هستند. آنان معتقدند که عیسی همان فرزند یهو بود و رسالتش خطیر انسان ها نیست بلکه در برگرفتن آنان با قدرت یهو و تحکیم سلطه او است و مرگ مسیح جاودانه و نهایی است . دقت کنید چگونه آرام آرام مسیحیت با یهود و در داخل امریکا با ثروت یهودیان، پیوند می خورد. صفحه ۱۰۵: "جهان همچنان در انتظار آمدن مسیح است اما نه عیسی پسر مریم، بلکه مسیح منتظر آنان، حکومتش را در اوشنین برپا خواهد کرد." این اعتقاد مبتنی بر مواردی است که در کتاب دانیال در خصوص پایان گناه و معصیت ملت اوشنین به آن اشاره شده است. زمانی که یهو به مسیح منتظر فرمان می دهد که اوشنین را بازسازی کند و اتباع و پیروان یهو را نجات دهد.

در صفحه ۱۱۲ این کتاب شخصی مسیحی به نام ویلیام بلکستون چنان به نفع صهیونیست ها صحبت می کند که صحبت های این آقا در این کتاب و کتاب پر تیراژ او توجه تعدادی از رهبران مسیحی را به بازگشت مسیح جلب نمود. از جمله این رهبران "فولر" قاضی القضاة،

فرمانداران ایالت ها و نمایندگان کنگره بودند. همچنین تعدادی از روحانیون پروتستان و کاتولیک و سرمایه دارانی مانند دیپونت، مورگان، جان راکفلر، چارلز اسکبر نیز در بین آنان بودند. این داستان برای اوایل قرن بیستم است. صفحه ۲۶۳: "اندیشه پایان جهان در نتیجه جنگ بین روسها و اعراب کافر از یک سو و بین اسرائیل و امریکا از سوی دیگر همچنان بر عقل و ذهن رابرت سون سایه افکنده است." رابرت سون یکی از کشیشهای مبلغ مسیحی صهیونیسم در امریکا که تبلیغات تلویزیونی او در این خصوص معروف است. اگر تقسیم بندی چهارگانه تفکرات اصلی دنیای امروز (یهودیت، مسیحیت، اندیشه پیشرفت صنعت و اسلام) را پذیرفته باشید، ملاحظه می کنید که نقطه مقابل سه تفکر اول، اسلام است که در انقلاب اسلامی ما خلاصه می شود. زیرا تا قبل از انقلاب، بخشی از اسلام تحت نفوذ و تاثیر مسلمانان عربستان سعودی بود که شامل برداشت های بی اساس و بدوی از اسلام بود تا آنجا که ترجمه قرآن را نیز مجاز نمی دانستند. بخش دیگری از اسلام، مسلمانانی هستند که در نقاط دیگر جهان پراکنده بودند که جزء فقیرترین، بدبخت ترین، بیچاره ترین مردم دنیا بودند که اساسا از مسلمانی خود خجالت می کشیدند.

نظم نوین جهانی

در قرن بیستم، بعد از جنگ های جهانی اول و دوم و بعد از جنگ های عجیب و غریب اسلام و خصوصا بعد از پیروزی فوق العاده اسرائیل در منطقه خاورمیانه در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ و جنگ رمضان در سال ۱۹۷۳ که در اوایل جنگ پیروزی با مسلمانان مصر بود ولی با فشار امریکا و شوروی در خیانت سادات روند پیروزی متوقف شد و شوک نفتی سال ۷۳ که موجب افزایش قیمت نفت از پنج دلار به یازده دلار شد که سبب تشکیل کمسیون سه جانبه (کمسیون سه جانبه یعنی شورای روابط امریکا با ریاست راکفلر که از جنگ اول، تمام امریکا را کاملا هدایت می کرد و عده ای از ژاپن و اروپا) شد که هدف این کمسیون برنامه ریزی برای نظم نوین جهان امروز بود. در سال ۱۹۸۰ برنامه نظم نوین جهانی را اعلام کردند. نظم نوین جهانی یعنی چه؟ یعنی ایجاد یک نظام واحد در سرتاسر دنیا در زمینه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. این مسائلی که به آنها اشاره شد، توشط دو آمریکایی عضو کمسیون سه جانبه در کتاب "تراست مرزهای امپراتوری" مطرح گردیده است. سال ۱۹۸۰ پروژه نظم نوین جهانی باید شروع شود. افزایش قیمت نفت بیشترین لطمه را به اروپا و ژاپن وارد کرد و اینها را در مقابل امریکا و ادار به تسلیم کرد. برای اینکه آقای مسنجر قرار شد از طرف کشورهای عربی این قضیه جنگ ۷۳ را بین اعراب و اسرائیل طی کند. سال ۱۹۷۹ که یک سال قبل از شروع پروژه هشتاد(نظم نوین جهانی)، برابر با پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود. در راس این انقلاب امام بود که با سایر مبارزین و علمای دینی تفاوت داشت. اولین گام مبارزاتی امام بعد از وفات آیت الله بروجردی مخالفت با اسرائیل و امریکا بود. امام به شاه می گفت: "آقای شاه من به تو نصیحت می کنم که آزاد و مستقل باش و چرا همه چیز را به دست امریکا و اسرائیل سپردید؟" امام در سال چهل با کاپیتولاسیون امریکا مخالفت کرد.

در سال ۱۳۴۷ جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، درست یک سال بعد از آن در سال ۱۳۴۸ ایجاد لژ بزرگ ایران با ریاست شریف امامی و در مقابل آن آغاز بحث ولایت فقیه امام در حوزه بود. هدف اسرائیل از جنگ شش روزه، نشان دادن حاکمیت خود به دنیا بود. با تشکیل لژ بزرگ ایران به ریاست شریف امامی که نه وابسته به لژ فرانسه است و نه وابسته به لژ انگلستان، بلکه عضو لژ آلمان تحت اشغال امریکا

(بعد از جنگ دوم) است، یعنی لژ امریکا و رئیس مجلس سنا به اوضاع ایران کاملاً مسلط است و در ایران همه چیز حتی دانشگاه ها، مدارس، رادیو و تلویزیون امریکایی شده است. شخص فرح دیبا (همسر محمد رضا پهلوی) در دوران دانشجویی خود با خانم امیراعظم، برای سازمان سیاه جاسوسی می کردند. با توجه به این اوضاع و احوال حاکم در سال ۴۸ امام بحث ولایت فقیه را مطرح می کند. با توجه به اینکه وجود نظام سلطنتی و دربار در تفکر امام هیچ جایی نداشت، ایشان در صدد جایگزینی حکومت اسلامی بجای حکومت ستم شاهی بودند. در همین سال کتاب سه جلدی " فراموش خانه و فراماسونری " چاپ می شود. این کتاب برای تشکیل فراماسونری آمریکایی، تمام تشکیلات فراماسونری انگلیس را نفی می کند. البته در اسناد مکشوفه بعد از انقلاب روشن می شود که نویسنده کتاب با ساواک و سازمان سیاه همکاری می کرده است و احتمالاً جزء تشکیلات فراماسونری نوامریکایی بوده است. به دلیل آنکه نهضت امام یک حرکت اسلامی و شیعی است، لذا بر اساس تفکرات و اعتقادات شیعی، این انقلاب مقدمه ظهور امام زمان است که با آمدن ایشان دنیای پر از ظلم و جور به دنیایی بر پایه عدالت مبدل می شود. بالاخره در سال ۱۹۷۹ انقلاب ایران پیروز شد. قبل از انقلاب اسلامی چند واقعه فوق العاده عجیب اتفاق افتاد.

اول- اتحاد جماهیر شوروی که در سیصد سال گذشته تحت فشار غرب حق پیشروی از مرزهای جنوبی خود را نداشت، از مرزهای خود پا فرا نهاد و به افغانستان حمله کرد. با توجه به اینکه کشور افغانستان از نظر آداب و رسوم و فرهنگ و حتی زبان کاملاً شبیه ایران است و برای اینکه صدای انقلاب ایران به گوش مردم همسایه نرسد، مجوز تجاوز به خاک افغانستان از سوی غرب صادر شد. بعد از بیست سال که شوروی از هم پاشیده شد و از افغانستان عقب نشینی کرد، آمریکا طالبان را علم نمود، فرقه ای که کشتن شیعیان را عبادت می دانند و کشتن شیعه را معادل جواز ورود به بهشت می داند. در طول این دو سه دهه در داخل ایران نیز بگونه ای جو سازی کردند که مسبب هر جرم و جنایت در کشور مهاجرین افغان هستند. در واقع دو گروه مسلمانی که ۱۴۰ سال پیش یکی بودند را چنان بجان هم تنیدند که تصور اتحاد و پیوستگی در مخیله این دو ملت نیز وارد نمی شود.

دوم- ربودن امام موسی صدر در جنوب لبنان. به جهت اینکه امام صدر در جنوب لبنان حزب امل را تاسیس نمود و زمینه ساز بیداری شیعیان خفته در آن منطقه بود. این عمل تحدید مستقیمی برای آمریکا و اسرائیل تلقی می شد.

سوم- انور سادات که قهرمان جنگ رمضان بود، اولین دولت عربی امضاء کننده قرارداد کمپ دیوید با انگلستان شد! یعنی مصر اولین دولت عربی شد که با اسرائیل قرارداد بست و دولت غاصب را به رسمیت شناخت.

انقلاب اسلامی بر خلاف میل استکبار جهانی در این فضای مسموم پیروز شد و حالا باید این را انقلاب مهار کرد. یک سال و نیم بعد از پیروزی انقلاب، در زمان ریاست جمهوری بنی صدر حزب بعث عراق به ایران حمله کرد. این تجاوز از چنان پشتوانه ای برخوردار بود که صدام ادعای فتح سه روزه تهران را در سر می پروراند. در سال ۱۳۶۰، در آستانه آزادسازی خرم شهر، پروژه نظم نوین جهانی رقم خورد. در سال ۱۹۸۲ در میان توده مردم امریکا شایع شده بود که شبها در ماه چهره امام ظاهر می شود! یا مثلاً در کوهی آتشفشان رخ داده بود که صدور فرمان این آتشفشان را به امام نسبت می دادند! تمام این تصورات هم حول قدرت امام زمان (عج) صورت می گرفت.

در سال ۱۹۸۲ کتاب "پیشگویی های ناستراداموس" در انگلیس و آمریکا به چاپ رسید که از روی این کتاب، فیلمی با عنوان "پیشگویی های ناستراداموس و آخرالزمان" ساخته شد. ناستراداموس فرانسوی دارای مذهب پروتستان و یهودی الاصل بود که در قرن ۱۶ میلادی زندگی می کرد. پیشگویی های او، عبارتهایی شعر گونه است و یک طور محوی است. او پیشگویی کرده که "در آینده، بر یک شهر جدید از آسمان آتش می بارد، سه برادر که هر سه از صاحبان مناصب بلند حکومتی هستند، به قتل خواهند رسید، در فرانسه، شخص قدرتمندی که در تاریخ اسمی از آن برده نشده، به حکومت می رسد." غربی ها در بررسی های خود ناپلئون را اولین قدرتمندی یافتند که نام او در تاریخ فرانسه تکراری نبوده. ناستراداموس برای غربی های معتقد به جهان غربی که هرگونه اندیشه دینی را خرافه و مسخره می دانستند، شخصیتی بسیار تاثیر گذار بود. در کتاب "خدا، حافظ اسرائیل" که نوشته یک یهودی ساکن اسرائیل، که وی از شوروی سابق گریخته است، اوضاع و احوال اسرائیل مورد بررسی قرار گرفته، نویسنده نتیجه می گیرد که اسرائیل ماندنی نیست. نویسنده با ارائه دلایلی ثابت می کند که اسرائیل در اواخر قرن بیستم از بین خواهد رفت. این آدم یهودی مادی کمونیسم، شدیداً تحت تاثیر پیشگویی های ناستراداموس است. تا قبل از ساخته شدن فیلم، پیشگویی های ناستراداموس در میان عموم مردم چندان مطرح نبود، لکن بعد از تولید فیلم مساله پیشگویی های او جنبه عمومیت پیدا می کند. در فیلم از زبان ناستراداموس فریاد می زند که ای ملت ها و ای ملت انگلیس و آمریکا آگاه باشید که یک شخصیتی مانند امام خمینی در حال فتح سرتاسر جهان است. براساس پیش گویی های دین مآبانه و روحیه دینی ناستراداموس "جنگ جهانی و دوم اتفاق می افتد، بمب اتمی ساخته می شود و بعد پادشاهی ضد مسیح از مکه می آید با دشمن شمالی (برعلیه شهر جدید) می جنگد، برشهر جدید آتش می بارد اما بعد از بیست سال جنگ و عاقبت، حق پیروز می شود." غربی ها این پیشگویی را به این شکل تفسیر می کنند که عرب ها با رهبری امام زمان (چون آن پادشاه از مکه خروج می کند). دشمن شمالی نیز روسیه است که با بمب اتمی و موشک (آتش از آسمان)، شهر جدید (نیویورک) را هدف قرار می دهند. لذا انواع و اقسام برنامه های تلویزیونی و سینمایی و... به منظور اشاعه این تفسیر ساخته شد.

با تاملی در تاریخ پر واضح است که در هر موردی که انقلاب اسلامی استوار و محکم بر موضع خود پافشاری نمود، در آن مورد آرام آرام اندیشه علمی دنیا تبدیل به اندیشه دینی شد. حاکمیت امریکا به حاکمیت دینی و دین بنیادگرا تبدیل شد. مثلاً در صفحه ۱۹۷ این کتاب، ائتلاف پروتستان های انجیلی و حزب جمهوری خواه (بوش) را تعبیر به حزب الله امریکا می کند. بوش و دستیارانش خود را حزب الله می خوانند. به دلیل اینکه در ایران، لبنان و هر جایی که از یک پیروزی نسبی برخوردار می شود نامشان حزب الله است، لذا آقای بوش نیز برای خود حزب الله ساخت. ریگان همان سال ۸۰ روی کار آمد، کارتر کارش تمام شد و ریگان آمد و آن داستان را شروع کرد. وقتی ریگان در سال ۱۹۸۰ به ریاست جمهوری رسید، بزرگترین حرف او، جنگ ستارگان بود. در جنگ ستارگان، آمریکا با طراحی یک سیستم ضد موشک در صدد است تا موشک هایی که قرار است از روسیه به نیویورک اصابت کند را از بین ببرد. برنامه ریزی و رهبریت این جنگ را وزیر جنگ (عضو شورای روابط خارجی) بعهدده داشت. نظر ایشان در مورد ملت ایران این است که "باید ریشه ملت ایران را به عنوان

یک ملت سوزاند" و چون در عرف دیپلماتیک این عبارت ناپسند بود، این عبارت را حذف کردند. در حقیقت آرماگدون، بازسازی قدرت حاکمان دنیا یعنی آمریکا، انگلیس و یهود است. شوروی از بین رفت و پیش بینی های آقای ناستراداموس درست از آب درنیامد و حالا نمی دانستند که چطور سر مردم را کلاه بگذارند؟

هزاره گرای، آخرین دستاویز

با آغاز سال ۲۰۰۰، در جهان بحث جدید هزاره و هزاره گرای مطرح شد. پشتوانه اعتقادی این بحث به برخی اعتقادات مسیحی برمی گردد، که امیدوارند بعد از ظهور حضرت مسیح هزار سال خوشبختی جهان را فرا بگیرد. لذا این اتفاق باید در سال ۲۰۰۰ میلادی بوقوع می پیوست. در این سال چند واقعه فوق العاده عجیب دیگری نیز رخ داد. یکی از این وقایع شروع انتفاضه بود، انتفاضه زمانی شروع شد نیروهای لبنانی موفق شدند، اسرائیل را با قدرت نیروهای حزب الهی از فلسطین بیرون برانند. نخست وزیر رژیم صهیونیستی (شارون) با لشگری تا دندان مسلح برای مقابله با جوانانی که تنها سلاح شان سنگ بود، به مسجد الاقصی رفت. بعد از آنکه دولت باراک به خاطر ناکارآمدی در مقابل مبارزان فلسطینی سقوط کرد، شارون بر سرکار آمد، این حادثه یکی از وقایع عجیبی است اتفاق افتاد. کسی که فرمان کشتار صبرا و شکیلا در سال ۱۹۸۲ را صادر کرد. بعد از آنکه اسرائیل به جنوب لبنان حمله کرد و کم کم هسته های مقاومت و حزب الله لبنان شکل گرفت تا بالاخره بعد از چندین سال اسرائیل مجبور شد از جنوب این کشور عقب نشینی کند. نیروهای مقاومت فلسطینی با پی گیری همین شیوه در سال ۲۰۰۰ انتفاضه جدید را آغاز نمودند. انتفاضه ای عقده های ملتی بود که از ۱۹۲۲ تا ۲۰۰۰ یعنی ۸۰ سال کتک خورد، زجر کشید ولی حالا امید به عرفات، امید به شاه حسین اردنی، امید به مصر، امید به آمریکا، همه را کنار گذاشتند و تنها امید شان خدا شد. آنها در شیوه مبارزه خود از ایران و لبنان پیروی کردند و شروع کردند به مبارزه کردند. سلاح آنها سنگ بود و وقتی یکی شهید می شد، او را در پرچم لاله الا الله تشییع می کردند. شارون در چنین شرایطی بر سر کار آمد و با آن سابقه ضد فلسطینی نتوانست روند انتفاضه را متوقف کند. اولاً انتفاضه همچنان ادامه داشت، و شارون و اسرائیل گرفتار انتفاضه شدند از طرف دیگر افکار عمومی دنیا نیز با دیدن صحنه های کشتار کودکان و مبارزان فلسطینی توسط نظامیان اسرائیلی، سکوت نکرد. در شهریور سال ۲۰۰۱ میلادی در امریکای جنوبی تعداد ۲۵۰۰ NGO از بین رفت به این علت که سیاهپوستان این مناطق از آپارتاید آمریکا طلب غرامت کردند. استدلال این سیاه پوستان تکرار ادعای یهودیان در واقعه هولوکاست بود. اینها می گفتند همانطور که اسرائیلی ها بخاطر کشته شدن یهودیان در کوره های آدم سوزی مدعی غرامت شدند، ما نیز مدعی غرامت هستیم. لذا در پاسخ این سیاه پوستان یا باید ادعای اسرائیلی ها و یهودی ها را بی اساس می خواندند یا باید جواب این سیاه پوستان را چه بدهند. اگر بحث نژادی نیست و اگر بحث غرامت گرفتن درست است پس باید غرامت بیست میلیون سیاه پوست را بدهند و اگر کمپلت آمریکا را هم بدهند باز کم است. نکته دیگر اینکه صهیونیسم معادل نژاد پرستی است. راستی چرا این رویداد انعکاس پیدا نکرد؟ زیرا درست آن روزی که دورگان تمام شد، روز یازدهم سپتامبر بود و دو برج دوقلو فرو ریخت. آیا واقعا این تاریخ ها اتفاقی است؟ هرکس این حادثه را ببیند، شگفت زده می شود که چطور ممکن است که یک هواپیما بصورت اتفاقی دقیقاً به نقطه ای از ساختمان اصابت کند که کل ساختمان فروبریزد. این دو ساختمان

متعلق به برادران راکفلر بود. همان کسانی که ساختمان مرکزی سازمان ملل را بنا نهادند! و همان کسانی که کمیسیون روابط سه جانبه را هدایت می کردند! و همان کسانی که نظم نوین جهانی را رهبری می کردند! در این ساختمان چند هزار یهودی کار می کردند، اما یکی از اینها هم کشته نشد! حتی زمانیکه سوال شد که چرا بک یهودی در این حادثه کشته نشد، اسرائیل اجازه نداد این روند ادامه پیدا کند. شبیه این واقعه در انفجارهای لندن نیز رخ داد. چند ساعت قبل از اینکه ناتانیاهو در نزدیکی محل بمب گذاری سخنرانی کند، او را مطلع کردند و سخنرانی لغو شد و یک یهودی هم کشته نشد.

این ساختن دستی آرماگدون است، یعنی یک همه چیز را بگونه ای بسازیم که تفسیر آن وقایع در جهت منافع دسته و عده ای خاص باشد. پروتستان ها را جمع و جور کنیم، مسیحیت صهیونیسم را راه بیاندازیم، یک چیزهایی را باهم میزان کنیم. ترس از ناامنی مهمترین عامل بوجود آمدن آینده ای ساختگی است. شما نگاه کنید بیشترین فیلم ها و رمان هایی که از دهه هشتاد به بعد تولید شد، در مخاطب ایجاد ترس و وحشت می کند. فیلم " دروغ های حقیقی "، یک گروه لبنانی که در فیلم با نام الله اکبر خوانده می شوند، موشک های اتمی می دزدند و بعد همسر یهودی و فرزند آقای آرنولد به گروگان گرفته می شوند که بعد آرنولد همه را آزاد می کند. در فیلم " رئیس جمهور " که یک فضاپیمای بسیار بزرگ کل شهر نیویورک را از بین می برد، بعد در خاورمیانه فرمول از بین بردن این فضاپیما وسط یک پیر مرد و یک جوان یهودی پیدا می کنند و این فرمول را به سیاه پوستان می دهند که نشان بدهند یهودی ها و سیاه پوستان هر دو قربانی نژادپرستی هستند و بعد آن سیاه پوست فداکاری می کند و به داخل سفینه می رود و آن را منفجر می کنند. سفینه، در فیلم " رئیس جمهور " نمادی از اسلام است یعنی یک قدرت نیرومندی که از بالا می آید و سایه می اندازد و همه جا را تاریک می کند و همه از آن فرار می کنند و از داخل آن موجوداتی لیز و لزج و سیاه و بدقیافه، در لباسی شبیه مسلمان ها خارج می شوند. در مقابل چنین فیلم هایی، فیلم هایی تولید می شود که قهرمانش یک پسر بچه ده - دوازده ساله بسیار خوش قیافه است که نیروهای فوق العاده ای دارد و این یکسری وقایعی برایش رخ می دهد، یک دشمن دارد و یک کسانی هم مدافعش هستند و عاقبت هم این پیروز می شود. این پسر بچه همان کسی است که بعدها باید آن حکومت را درست کند. جادوگری از تخصص های یهود است که الیورتوییس یک نمونه آن است. عناصری از یک مجموعه آرماگدونی که دانه دانه در پازل ذهن به یک تابلوی کاملی از دنیا تبدیل می شود. دنیای که در لبه پرتگاه قرار دارد و آرماگدون آن قدرت فائقه ای است که دنیا را نجات می دهد. یعنی تکنولوژی، حاکمیت یهود و غرب مسیحی کاتولیک و پروتستان کار را درست می کنند و البته باید حساب این تروریست های کافر و قاتل مسلمان را رسید. حال فرق نمی کند این مسلمان کیست، چه عربستان باشد، چه القاعده و چه شیعه باشد!

اما چون اینها همه ساختگی است ما می گوییم اینها همه توهمات و خیالات است و این نشان دهنده وحشتی است که از هیچ منطقی تبعیت نمی کند. این حکمت خداوندی است که وقتی دنیا پر از ظلم و جور شد باید پراز عدل شود. اگر بخواهیم یک تعبیر سیاسی، اجتماعی و منطقی روز بکار ببریم، می گوییم که قدرت ها اعم از قدرت اطلاعات، قدرت ثروت، قدرت حاکمیت، قدرت جاسوسی، قدرت تکنولوژی درمقابل توده مردمی که راه می افتند، هیچ چیزی نیست. تمام انقلاب های سرتاسر تاریخ این را نشان می دهد. وقتی یک

ملتی شروع به حرکت می کند دیگر هیچ نیرویی جلودار آن نیست. و چون اغلب ملت ها محرومند و دنبال عدالت هستند حتما و حکما بعد از همه این حرفها کمی هم فکر می کنند و به دروغ اینها پی می برند. چون اگر روش اینها درست بود، باید نمود آن مشخص می شد. وقتی حرکت شروع شد، قطعا هیچ یک از این موشک ها و بمب اتم و ... هیچکدام فایده ای ندارد. ما با مردم امریکا و انگلیس و یهودی هیچ مخالفتی نداریم، اما اسرائیل چون غاصب است، باید از فلسطین خارج شود. روایات بسیاری داریم که در آخرالزمان درهنگام ظهور در منطقه فلسطین مسلمانها بعد از یکی دوجنگ، اینجا را می گیرند، بعد درخت و سنگ به صدا در می آید و می گوید یک یهودی پشت من قائم شده بیا و این را هم بکش. الان بیش از یک میلیون از یهودی ها از اسرائیل فرار کردند و به جاهای دیگر رفتند، بقیه هم کم کم دارند می روند. پیروزی انشاءالله با محرومان و مستضعفین است.

منابع:

جام جم آن لاین ۱۳۸۲/۵/۱۹

سایت منجی، ۸۴/۴/۷

ماهنامه موعود شماره ۶۲

بولتن چالشها، شماره ۱۵

mouood.com

<http://www.hawzah.net/Per/Magazine/ML/۰۳۴/ML۰۳۴۲۰.HTM>

rasad.ir